



Dawwānī

Akhlāq-i Jalālī

CI  
. D272

3855

pr  
10.3.80



که تو بیست سال از این دور و در میان  
به یون قوت لی یلی مین پین لی یلی

فنی و صفت بیعی و بیلی و بیلی لب جریده آفاق سنی به لوامع الاشراف و معروف



من فاوات معجزه مقامی حضرت ملاجلال الدین محمد حق تعالی بکمالی و دووان مناشیر لیبیالی

و منشورانی مطبوعه منشوری نوکشو محمد مجاهد  
بنقوشی منشوری مطبوعه منشوری نوکشو محمد مجاهد











در این روز از خلق نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن

بعد از حمد ملک منعم و صلوات و سلام بر سید انام علیه افضل التحية  
 والا کرام توشیح معاقده کلام بکر القاب همایون پادشاه لائق شاهد  
 که جهان بین جهانیان بنور عدل شمشیر روشن شده و بسط  
 عرصه مامون از زمین فضل کاش گشته خسروی که نجم با آنکه  
 همگی چشم شده صاحبقرانی چون و در هیچ قرن ندیده و فداک  
 با آنکه همه تن گوش گشته طنین طغیان صاحب دلی باین مرتب  
 تشنیده سعادت اقبال برین سبب غلامی آنحضرت بصفت قبول  
 موصوف شوند طغفر و نصرت و نیر و کمال بریم زوال بسایه خیر  
 همایش پناه آرد توشیح آقا بیست که چون و آزار بیست لاس منید  
 وقت زوال خود و اندک بیست که شرارت و شرارت و حق است  
 مخالفان باز نشاندنی بل آتشیست که چون از صحرائی از نگاه دیر و  
 دشمنان آگیا هفت تر و خشک بوز اندامینه روشنی است که

در این روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن

در این روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن  
 که در آن روز از آن نامی از آن











خورشید ز خشان میسر نیست و نه ضعیف ابا بسیاری حشر است آمد  
با سلیمان تصور نه بد و در عیش فریاد و نزار مرغان چمن بر نیاید بیدار  
غیر از غم و معشوق بر عاشق بیدار نماید هر که چون عجب سرتی  
و طغیان برادر و کبوتر و اگر گوش طوق کشد هر کس کم چون باز  
به شکل عدوان بکشاید از زنجیر رنگ بر پایش بند و فتنه و گشته  
چشم خوابان بخواب رفته و آشوب و شکن زلف بتان قرار گرفته  
بجز آبروی لبران که اجمال که کمان فتنه ز به آرد و غیر از شرکان  
مهر و یان که یار اکتع عدان کشید و آفتاب چون به تیغ  
کشیدن منسوبست از ترس قهرش زرد و برآمد هر شام مغرب نحتفی  
میشود اما مدبر سیاستش صبحگاه گریبان گرفته از راه شرق با چنان  
آورد ماه چون بجهت اقتباس نور بدزدی متهم شد از بیم صو  
قهرش و حجاب تاری سواری گرد و هفت مبارک فالش هر کجا

خورشید زخشان میسریت و موصیفاً اباباری حشر متا  
باسیلمان تصور نه بد و در عیش فریاد و غزل مرغان چمن بر نیاید و بید  
غیر از غمزه معشوق بر عاشق بیدل نماید هر که چون عجب سرتی  
و طغیان برآرد که بر تو را گردش و طوق کشد هر کس که چون باز  
به چنگل عدنان بکشد از در خمیر رنگ بر پایش بند و فتنه و در  
چشم خوابان بخواب رفته و آشوب و شکن زلف بتان قرار گرفته  
بخبر آبروی لبران که اجمال که کمان فتنه زده آید و غیر از شرمگان  
مهر میان که ایار که تیغ عدنان کشید دارد آفتاب چون به تیغ  
کشیدن منسوبست از ترس قهرش زرد برآمد هر شام مغرب خفگی  
میشود اما در سیاستش صبحگاه گریبان گرفته از راه مشرق با حجاب  
آورد ماه چون بخت اقتباس نور بدرد می خشم شد از بیم صو  
قهرش در حجاب تاری ستواری گرد و هفت مبارک فالش هر کجا



[illegible][illegible][illegible]

بجاء







این پادشاه عدیم المثال را بایستد تا بید شدیم خیمت اقبالش را  
 کاین هنوز از سنج سحر کاین  
 مفتخر و مباحی ابد شد فرد  
 باش تا آفتاب جلوه کند  
 از تو تعالی قبا عظمت وجلال  
 این پادشاه عدیم المثال را بایستد تا بید شدیم خیمت اقبالش را

[illegible]















[illegible]

نظمح الانوار الملكوتية من نظمح الانظار الملكوتية من مشرب

خسرو مالک قاضی بن پناه  
 زانقباش هم نشان و هم پر  
 بیکرش کان هر سه نور و صفای  
 ظاهر اگر سایه عین نور نیست  
 سایه اضواء دوم گوید حکیم  
 سلطنت انوخلت شد دلیل  
 مار حور از مفت دم او نور شد  
 اهل نزار از صفت بت سخنان  
 لیک سلطان چن جلیل بشکن  
 گوهر سانا مش اخفا می کنم  
 آسمان استر از جان بجات

[illegible]











این کتاب در بیان  
 اصول حکمت علی ران باشد  
 و اما در بیان  
 و اما در بیان  
 و اما در بیان

تمام ارکان علم اخلاق سیاست قاصر پس معارف طبع این  
 نقش بر لوح خیال کشید که تدوینی رود که با آنکه اصول حکمت  
 عملی مشتمل باشد و شواهد و دلائل اقتباس از انوار فیرات است  
 قرآنی و مشکوٰۃ احادیث حضرت ختمیت منقبت علیه افضل الصلوات  
 و اکمل التحیات و مصابیح سخنان صحابه و تابعین مشایخ و ائمه  
 دین و لمعات اشارات اساطین حکمای آهین و در درموضع  
 مناسبه بقدر امکان بر مقاصد آن نسخه محافظت کند و در مطابقت  
 لائقه از نو و قیات اهل کشف و شهود چاشنی نماید تا از میان  
 خواص مانی بی نصیب نباشد امید آنکه بفرز و نسل سلطانی گزین  
 شود که بهم طالبان حقائق علمیه او هم ساکنان هیچ حکمت عملیه  
 از آن خطی و دانی و نصیبی کافی باشد ان شاء الله تعالی و چون  
 مقاصد این کتاب قواعد حکمت عملی است و آن عبارتست

بصورت و ادعای این  
 که در حدیث و معتدل در این  
 صورت و ادعای این  
 که در حدیث و معتدل در این  
 صورت و ادعای این  
 که در حدیث و معتدل در این  
 صورت و ادعای این  
 که در حدیث و معتدل در این  
 صورت و ادعای این  
 که در حدیث و معتدل در این

این کتاب در بیان  
 اصول حکمت علی ران باشد  
 و اما در بیان  
 و اما در بیان  
 و اما در بیان







الحاصل که چنانچه  
 طالع از جای اول باشد  
 در این صورت که در  
 چنانچه حاصل شود  
 در این صورت که در  
 در این صورت که در  
 در این صورت که در

در تحصیل مطالب باشد بر تیب آن به مطلقه و بر بیان مؤثره کورد و سه لا  
 در مقاصد باشد زود از فصول و مقاطع تعبیر لطیحات و نظائر آن  
 مناسب نمود و التوفیق من الله لا نقبه ولا تعین الا ایاه  
 مطلع قال الله تعالی ما خلقنا السموات والارض وما بینهما  
 الا عینین و قال الله تعالی انما خلقناکم عبداً و انکم الینا  
 لا ترجعون او بر تو اشعه این و تفرق سی بنیایان منظر تحقیق را  
 این معنی مشاهد و معاین شود که در لیت اکوان حقائق عالم  
 امکان را که از کمر غیب نصرت شه و جلوه دادند و کما گویند صبیغه  
 الله و من احسن من الله صبیغه آراسته و معروض عیان آورند  
 بحکم اعطی کل شیء خلقه ثم یدعی هر یک را غایتی و مصلحتی است  
 که منزه ثمره آنست چه فعل جواد مطلق و فعال بر حق اگر چه  
 باغراض نیست اما خالی از حکم و مصالح و غایات و ثمرات نیست

این معنی مشاهد و معاین شود که در لیت اکوان حقائق عالم  
 امکان را که از کمر غیب نصرت شه و جلوه دادند و کما گویند صبیغه  
 الله و من احسن من الله صبیغه آراسته و معروض عیان آورند  
 بحکم اعطی کل شیء خلقه ثم یدعی هر یک را غایتی و مصلحتی است  
 که منزه ثمره آنست چه فعل جواد مطلق و فعال بر حق اگر چه  
 باغراض نیست اما خالی از حکم و مصالح و غایات و ثمرات نیست

الحاصل که چنانچه  
 طالع از جای اول باشد  
 در این صورت که در  
 چنانچه حاصل شود  
 در این صورت که در  
 در این صورت که در  
 در این صورت که در



[illegible][illegible]







[illegible][illegible]















مکن است در جانبی عالم عمل احتیاج بقید آخر نیست بلکه خلاف است  
 بمجر و حکمت حاصلست چون عمل در آن خلست و اولی تفسیر ثانی است  
 چنانوقت بمعنی صلی زیرا که حکمت در اصل لغت موضوع است  
 باز می است گفتاری و درست کرداری و ایضا نص برین  
 ثبوت آنکه گفتاری خیر اکثر آیین معنی انفس و انفس است  
 و تفسیر اول مثل آنکه انت تعلیم حکیم از قبیل عطف  
 الفاظ مترادف باشد شک نیست که کل برایش و است  
 از تاکید و آنچه در مای حکما در تفسیر فلفله گفته اند که  
 بالاولی بقدر امکان معنی ثانی است چه بمجر و عالم و خلقی ماخل  
 الی شبه تمام نمیشود و محقق است که انسان بمجر و علم عمل  
 بذکر و کمال نرسد چنانچه در حدیث نبویست علی تأمل فی فضل  
 صلوات المصلین و کمال تحیات ربنا لعالمین انهم یرون لعل

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰







گفتارهای دین  
 از شیخ ابوعلی  
 در بیان  
 صفات  
 انسان  
 و  
 صفات  
 عباد  
 و  
 صفات  
 ملائکه  
 و  
 صفات  
 ملائکه  
 و  
 صفات  
 ملائکه  
 و  
 صفات  
 ملائکه

این تریج الامزگله و سیاه مختار هر دو طریق است خلاف نیست  
 چنانچه بنقل است که شیخ عارف محقق مدق و تدوین ارباب الیمان  
 صفوة عیان الانسان شیخ ابوسعید بن ابی خیر را بقدره اکمل  
 اما آخرین شیخ ابوعلی بن سینا قدس الله روحه اتفاق صحبته است  
 و بعد از انقضای آن گلی گفت آنچه و میلند ما می بینیم و دیگر  
 گفت آنچه اومی بیند ما می بینیم و چاکس از حکما نکارا این طریق  
 فرموده بلکه همه ثبات کرده اند چنانچه ارسطاطالیس میگوید  
 هذه الاقوال المتداولة كالتسليم نحو المرتبة المتكوبة فمن اراد  
 ان يحصلها فيحصل نفسه فطرة اخرى و فلا يكون الا في فرموده  
 قد تحقق في الوقت من المسائل ليس في علمها بزمان و شیخ  
 ابوعلی در مقامات العارفين می فرماید فمن احب ان يعرف نفسه  
 فليتبين ان ان يصير من اهل المشاهدة دون المشاهدة

این تریج الامزگله و سیاه مختار هر دو طریق است خلاف نیست  
 چنانچه بنقل است که شیخ عارف محقق مدق و تدوین ارباب الیمان  
 صفوة عیان الانسان شیخ ابوسعید بن ابی خیر را بقدره اکمل  
 اما آخرین شیخ ابوعلی بن سینا قدس الله روحه اتفاق صحبته است  
 و بعد از انقضای آن گلی گفت آنچه و میلند ما می بینیم و دیگر  
 گفت آنچه اومی بیند ما می بینیم و چاکس از حکما نکارا این طریق  
 فرموده بلکه همه ثبات کرده اند چنانچه ارسطاطالیس میگوید  
 هذه الاقوال المتداولة كالتسليم نحو المرتبة المتكوبة فمن اراد  
 ان يحصلها فيحصل نفسه فطرة اخرى و فلا يكون الا في فرموده  
 قد تحقق في الوقت من المسائل ليس في علمها بزمان و شیخ  
 ابوعلی در مقامات العارفين می فرماید فمن احب ان يعرف نفسه  
 فليتبين ان ان يصير من اهل المشاهدة دون المشاهدة

این تریج الامزگله و سیاه مختار هر دو طریق است خلاف نیست  
 چنانچه بنقل است که شیخ عارف محقق مدق و تدوین ارباب الیمان  
 صفوة عیان الانسان شیخ ابوسعید بن ابی خیر را بقدره اکمل  
 اما آخرین شیخ ابوعلی بن سینا قدس الله روحه اتفاق صحبته است  
 و بعد از انقضای آن گلی گفت آنچه و میلند ما می بینیم و دیگر  
 گفت آنچه اومی بیند ما می بینیم و چاکس از حکما نکارا این طریق  
 فرموده بلکه همه ثبات کرده اند چنانچه ارسطاطالیس میگوید  
 هذه الاقوال المتداولة كالتسليم نحو المرتبة المتكوبة فمن اراد  
 ان يحصلها فيحصل نفسه فطرة اخرى و فلا يكون الا في فرموده  
 قد تحقق في الوقت من المسائل ليس في علمها بزمان و شیخ  
 ابوعلی در مقامات العارفين می فرماید فمن احب ان يعرف نفسه  
 فليتبين ان ان يصير من اهل المشاهدة دون المشاهدة































از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند

این قاطران که عزم بر نام کند و نگویند و چند و وصف حال  
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمت الله و سایر مسلمین عین  
 الظن انزل فی القصد و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا  
 بالله و ما انتصر الامین عند الله کشف عطا شاید که حجاب  
 شبهه دیده بصارت طالبان را از او رک محاسن این را قد نشی او  
 و عروس جمله رشاد مانع شود پس واجب نمود تعرض بآن شبهه نمودن  
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفت  
 وقتی محقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر  
 نیست بلکه خلاف آن بوجه بسیار و تساقب نماید از فحوائض  
 حقائق سووای و ما یطیق عن الکوئی حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم  
 لا یجمل زال عن مکانه فصد قوه و اذا تمم رجل زال عن خلفه  
 فلا تصد قوه فانه سیمو و الی ما جمل علیه بطریق مبالغه متعارف شود

که عباد باشد و علی باطل است  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند

که عباد باشد و علی باطل است  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند  
 و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید از این کتاب استفاده کند











و دیگر عادت آنچنان باشد که در ابتدا با اختیار مزاولت فعلی نماید  
 و تکرار و ممارست تمرین فرسود و شود چنانچه سهولت بی مزین آن  
 فعل در صفا و تواند شد و عین خلق باشد بعضی برانند که ماست  
 اخلاق طبیعی از تعینی مقتضای طبیعت اند قابل و ان مستند چنانچه  
 تقریر اشکال مبسوط شد و جمعی برانند که بعضی اخلاق مقتضای  
 طبیعت است و قابل و ان نیست و بعضی عادی و قابل و ان جمعی  
 برانند که هیچ خلق طبیعی است و مخالف طبیعت بلکه نفس فطری  
 خود قابل محض است طرفی تضاد و یا باسانی و آن وقتی باشد که موافق  
 مزاج بود یا بدشواری چون مخالف مزاج باشد و جمعی دیگر برانند که  
 مردم در اصل فطرت بر خیر مجبولند و بر اذیت شهوات و ممارست  
 و اجمال طبیعت ملکات و کسب میکنند و شرع میشود و بعضی از قدما  
 حکما بر عکس این گفته اند و گفته اند که انسان در اصل فطرت از نوع طبیعت

و دیگر عادت آنچنان باشد که در ابتدا با اختیار مزاولت فعلی نماید  
 و تکرار و ممارست تمرین فرسود و شود چنانچه سهولت بی مزین آن  
 فعل در صفا و تواند شد و عین خلق باشد بعضی برانند که ماست  
 اخلاق طبیعی از تعینی مقتضای طبیعت اند قابل و ان مستند چنانچه  
 تقریر اشکال مبسوط شد و جمعی برانند که بعضی اخلاق مقتضای  
 طبیعت است و قابل و ان نیست و بعضی عادی و قابل و ان جمعی  
 برانند که هیچ خلق طبیعی است و مخالف طبیعت بلکه نفس فطری  
 خود قابل محض است طرفی تضاد و یا باسانی و آن وقتی باشد که موافق  
 مزاج بود یا بدشواری چون مخالف مزاج باشد و جمعی دیگر برانند که  
 مردم در اصل فطرت بر خیر مجبولند و بر اذیت شهوات و ممارست  
 و اجمال طبیعت ملکات و کسب میکنند و شرع میشود و بعضی از قدما  
 حکما بر عکس این گفته اند و گفته اند که انسان در اصل فطرت از نوع طبیعت

و دیگر عادت آنچنان باشد که در ابتدا با اختیار مزاولت فعلی نماید  
 و تکرار و ممارست تمرین فرسود و شود چنانچه سهولت بی مزین آن  
 فعل در صفا و تواند شد و عین خلق باشد بعضی برانند که ماست  
 اخلاق طبیعی از تعینی مقتضای طبیعت اند قابل و ان مستند چنانچه  
 تقریر اشکال مبسوط شد و جمعی برانند که بعضی اخلاق مقتضای  
 طبیعت است و قابل و ان نیست و بعضی عادی و قابل و ان جمعی  
 برانند که هیچ خلق طبیعی است و مخالف طبیعت بلکه نفس فطری  
 خود قابل محض است طرفی تضاد و یا باسانی و آن وقتی باشد که موافق  
 مزاج بود یا بدشواری چون مخالف مزاج باشد و جمعی دیگر برانند که  
 مردم در اصل فطرت بر خیر مجبولند و بر اذیت شهوات و ممارست  
 و اجمال طبیعت ملکات و کسب میکنند و شرع میشود و بعضی از قدما  
 حکما بر عکس این گفته اند و گفته اند که انسان در اصل فطرت از نوع طبیعت











۲۲  
 صفت کائنات حیوانات بقاع  
 بالکسر جمع بقعاً انهم ما و مکان  
 و قوله قریب بعدل النهار و از ان  
 قریب بخط است ۱۲  
 النهار است ۱۲  
 بقدر عرض  
 و ان بنابر است از قدر و دوری  
 بقدر مکان از خط استوایی  
 بقدر و مکان از خط استوایی  
 بقدر و مکان از خط استوایی

مواضعی از اراضی که صلاحیت عمارت دارد و مسکن حیوانات تنفسه می تواند  
 و آن بقاع قریب بعدل النهار است تا عرضی معین در آب غمر می شود  
 و حیث اراضی منقسم می شود به غمر و در بحر و کشتونی که صلاحیت عمارت  
 نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین تقدیر حیوانات و نباتات  
 فاسد گردند و بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتوالد و هیچ برهان  
 بر امتناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن انواع  
 مشاهد می رود که هم بتولد هم بتوالد حادث میشوند مثل حیات که  
 از موی آدمی پیدا می شود و عقارب از انجیر و باد و روح و موش از زرد  
 و ضفیع از مژگانه و آرم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون در  
 مدتهای مدید نبوده باشد کلی نباشد زیرا که شاید که موقوف بر وضعی  
 که در زمین متداوله متکثر شود و آتش به آنست که در عالم ازین نوع  
 حوادث کلیه زمین مدیده متکثر شده باشد و آن قیامت عظمی باشد که چون تولد

است منقسم به نباتات و حیوانات قریب از ان  
 ای بنا بر نباتات و حیوانات قریب از ان  
 در آنجا که در دوت بسیار می شود و در آنجا که در دوت بسیار می شود  
 بی آنکه یکدیگر را علت وجود کرده و توالد پیدا شدن  
 یکدیگر ۱۲  
 بهر آنکه در دوت بسیار می شود و در آنجا که در دوت بسیار می شود  
 باقی و تشدید عتانی مراد از آن که مرای در آنکه در دوت بسیار می شود  
 بپایان پیدا می شود و از آن طریق گویند بهر آنکه در دوت بسیار می شود  
 نظر آنرا منقسم به دو قسم می شود که در دوت بسیار می شود  
 با هر دو قسم بدال در اساس ملین و هم در دوت بسیار می شود

فصل در بیان

کلستان افزون که برین صنوبر است و بطن  
 خوانند و بعضی گویند بدال و بعضی میگویند  
 گفته اند که اینست با جمله این فضا بطول است  
 در این فضا عقارب از انجیر و باد و روح و موش از زرد  
 کاه و تشدید عتانی مراد از آن که مرای در آنکه در دوت بسیار می شود  
 بپایان پیدا می شود و از آن طریق گویند بهر آنکه در دوت بسیار می شود  
 نظر آنرا منقسم به دو قسم می شود که در دوت بسیار می شود  
 با هر دو قسم بدال در اساس ملین و هم در دوت بسیار می شود

۱۲  
 عالم در آن که در دوت بسیار می شود  
 بهر آنکه در دوت بسیار می شود و در آنجا که در دوت بسیار می شود  
 باقی و تشدید عتانی مراد از آن که مرای در آنکه در دوت بسیار می شود  
 بپایان پیدا می شود و از آن طریق گویند بهر آنکه در دوت بسیار می شود  
 نظر آنرا منقسم به دو قسم می شود که در دوت بسیار می شود  
 با هر دو قسم بدال در اساس ملین و هم در دوت بسیار می شود



موقوف بحركات اراويه است مثل جماع و ارويات ضروري نيستند پس  
لا محاله بانسان تولدي قائل باشد تا انقطاع نوع لازم نيايد چه ضروري  
نيست كه همه شخصه نتيجه بماند و نه از شخص مابعد از ان ميگويد كه اگر  
كس تامل در اصول حرف و صنائع نمايد بداند كه همه حوادث اندوخته  
در ديت شخصي معين حاصل شده اند و دليل بر حدوث آنها آنكه بياقوت  
متزائمه ميشوند و حدوث آنها دلالت ميكند بر آنكه انسان بعد از انقضائ  
و سلسله تواليد بيدي هست نه پرا كه بے از ان صنائع از ان قبليست  
كه انسان كه مخص بجا صيغه مساوي يا الهامي ربانے كه از طور  
متعارف خارج باشد نباشد بدون آن نمیتواند بود پس هر آنكه  
شخصه كه اختراع آن كرده باشد مستغني باشد از ان در تواليد خود و از اير  
ديگر بزي نوع انشا و اختراع آن نموده باشد تا انجا سخن شجست و سخن  
جاليوس را بنا برين وجهي جديست ليكن درين سخن نيز آثار قناعيت







بنیت ۱۲ میل به داشته شدن موانع خلل  
زیرا که در ظرفی باشد مثل  
میل جانبی بالاست مثل  
بنی چون از هر یک که یکدیگر را  
معلوم شده است که در دو طرف  
غفلت است با آنکه  
ای که در آنست با آنکه  
که در تقیض مبادی و تزیین مقدمات  
راشته باشد ۱۲ میل حاصلش منع صغری است  
ای مسلم نیست که هر خلقی قابل تغییر باشد  
بجای شایسته ۱۲ میل و عکس مع دلیل بقدر  
عکس که در آن داشت حسن  
در آید تحفظ یا در کمال استیلا  
نموده و باقی آن سعی ای می شود تحصیل آن  
چون نمی شود و در آنجا که در آن حالت در آن  
شود آن اسم فاعل از آن ۱۲

معلومست که طبع آب را تغییر نمیتوان کرد بر وجهی که بعد از آن افعال  
موانع میل بسفل نکرده و طبع آتش را عکس میتوان ساخت و این مقدمه  
چون بدیهیت است که از برای تمهید آید و میرود و این دلیل برین وجه  
در اخلاق ناصری آورده و مآخذ صناعت نظر دارند که این نیز  
اقتناع نیست چه قائل را مجاب است که گوید چنانکه مشاهده تبدیل بعضی  
اخلاق معلوم شده معلومست که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص  
مبتدل نمیشود و خصوصاً کالات قوت نظری مثل حدس و تحفظ و  
حسن تعقل و نظائر آن که شاید میسر رود که بعضی مردم هر چیزی را  
تحصیل آنها میکنند منجمله آید و این صورت در اکثر طبایع زمان  
مشابهت پس مجبور این دلیل چگونه حکم توان کرد که هیچ خلق طبیعی نیست  
و همه اخلاق قابل زوال اند و باجمله استقرا تمام ممنوع است و  
استقرا نمی قص مفید تعیین نیست و دعوی بداهت حکم و آنکه ذکر این شبهه

اخلاق جلال

استقرا تا نشود و چون که در آن دور  
بنیت ۱۲ میل به داشته شدن موانع خلل  
زیرا که در ظرفی باشد مثل  
میل جانبی بالاست مثل  
بنی چون از هر یک که یکدیگر را  
معلوم شده است که در دو طرف  
غفلت است با آنکه  
ای که در آنست با آنکه  
که در تقیض مبادی و تزیین مقدمات  
راشته باشد ۱۲ میل حاصلش منع صغری است  
ای مسلم نیست که هر خلقی قابل تغییر باشد  
بجای شایسته ۱۲ میل و عکس مع دلیل بقدر  
عکس که در آن داشت حسن  
در آید تحفظ یا در کمال استیلا  
نموده و باقی آن سعی ای می شود تحصیل آن  
چون نمی شود و در آنجا که در آن حالت در آن  
شود آن اسم فاعل از آن ۱۲

فاسد بودی علی بنیت ۱۲ میل به داشته شدن موانع خلل  
زیرا که در ظرفی باشد مثل  
میل جانبی بالاست مثل  
بنی چون از هر یک که یکدیگر را  
معلوم شده است که در دو طرف  
غفلت است با آنکه  
ای که در آنست با آنکه  
که در تقیض مبادی و تزیین مقدمات  
راشته باشد ۱۲ میل حاصلش منع صغری است  
ای مسلم نیست که هر خلقی قابل تغییر باشد  
بجای شایسته ۱۲ میل و عکس مع دلیل بقدر  
عکس که در آن داشت حسن  
در آید تحفظ یا در کمال استیلا  
نموده و باقی آن سعی ای می شود تحصیل آن  
چون نمی شود و در آنجا که در آن حالت در آن  
شود آن اسم فاعل از آن ۱۲







۱۲ طعن ۱۲  
 ۱۳ طعن ۱۳  
 ۱۴ طعن ۱۴  
 ۱۵ طعن ۱۵  
 ۱۶ طعن ۱۶  
 ۱۷ طعن ۱۷  
 ۱۸ طعن ۱۸  
 ۱۹ طعن ۱۹  
 ۲۰ طعن ۲۰  
 ۲۱ طعن ۲۱  
 ۲۲ طعن ۲۲  
 ۲۳ طعن ۲۳  
 ۲۴ طعن ۲۴  
 ۲۵ طعن ۲۵  
 ۲۶ طعن ۲۶  
 ۲۷ طعن ۲۷  
 ۲۸ طعن ۲۸  
 ۲۹ طعن ۲۹  
 ۳۰ طعن ۳۰  
 ۳۱ طعن ۳۱  
 ۳۲ طعن ۳۲  
 ۳۳ طعن ۳۳  
 ۳۴ طعن ۳۴  
 ۳۵ طعن ۳۵  
 ۳۶ طعن ۳۶  
 ۳۷ طعن ۳۷  
 ۳۸ طعن ۳۸  
 ۳۹ طعن ۳۹  
 ۴۰ طعن ۴۰  
 ۴۱ طعن ۴۱  
 ۴۲ طعن ۴۲  
 ۴۳ طعن ۴۳  
 ۴۴ طعن ۴۴  
 ۴۵ طعن ۴۵  
 ۴۶ طعن ۴۶  
 ۴۷ طعن ۴۷  
 ۴۸ طعن ۴۸  
 ۴۹ طعن ۴۹  
 ۵۰ طعن ۵۰  
 ۵۱ طعن ۵۱  
 ۵۲ طعن ۵۲  
 ۵۳ طعن ۵۳  
 ۵۴ طعن ۵۴  
 ۵۵ طعن ۵۵  
 ۵۶ طعن ۵۶  
 ۵۷ طعن ۵۷  
 ۵۸ طعن ۵۸  
 ۵۹ طعن ۵۹  
 ۶۰ طعن ۶۰  
 ۶۱ طعن ۶۱  
 ۶۲ طعن ۶۲  
 ۶۳ طعن ۶۳  
 ۶۴ طعن ۶۴  
 ۶۵ طعن ۶۵  
 ۶۶ طعن ۶۶  
 ۶۷ طعن ۶۷  
 ۶۸ طعن ۶۸  
 ۶۹ طعن ۶۹  
 ۷۰ طعن ۷۰  
 ۷۱ طعن ۷۱  
 ۷۲ طعن ۷۲  
 ۷۳ طعن ۷۳  
 ۷۴ طعن ۷۴  
 ۷۵ طعن ۷۵  
 ۷۶ طعن ۷۶  
 ۷۷ طعن ۷۷  
 ۷۸ طعن ۷۸  
 ۷۹ طعن ۷۹  
 ۸۰ طعن ۸۰  
 ۸۱ طعن ۸۱  
 ۸۲ طعن ۸۲  
 ۸۳ طعن ۸۳  
 ۸۴ طعن ۸۴  
 ۸۵ طعن ۸۵  
 ۸۶ طعن ۸۶  
 ۸۷ طعن ۸۷  
 ۸۸ طعن ۸۸  
 ۸۹ طعن ۸۹  
 ۹۰ طعن ۹۰  
 ۹۱ طعن ۹۱  
 ۹۲ طعن ۹۲  
 ۹۳ طعن ۹۳  
 ۹۴ طعن ۹۴  
 ۹۵ طعن ۹۵  
 ۹۶ طعن ۹۶  
 ۹۷ طعن ۹۷  
 ۹۸ طعن ۹۸  
 ۹۹ طعن ۹۹  
 ۱۰۰ طعن ۱۰۰

به تکالیف شرعیه لازم نیاید چه اگر در مرضی یا شخصی علاج نافع نیاید  
 سبب قدح در علم طب نشود و اگر گویند که برین تقدیر تکلیف هر  
 شخصه تبذیل هر خلق مذموم منظم نشود چه شاید که خلقی در حق شخصه  
 قابل زوال نباشد جواب گوئیم که چون عدم قبول زوال  
 متیقن نیست پس حکم عقل و شرع واجب باشد سعی و زراعت آن  
 نمودن و همانا در کلام حقائق اعلام حضرت سید الانام علیه و علی  
 آله الصلوٰۃ والسلام و النجیة و الاکرام اشارتی باین معنیست  
 حیث قال اعلموا انکم مأمورین بافعال و ازین مباحث معلوم شود  
 که سخن ایشان درین فن متنبه بر مسامحه است چنانچه بعد از این  
 بر وجهی که در این باب مقرر است و در کتاب امثال این مسامحات مرقوم  
 رقم بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و به القصه و التوفیق  
 الامع اول در تهنیت اخلاق و در وده مع است

۱۲ طعن ۱۲  
 ۱۳ طعن ۱۳  
 ۱۴ طعن ۱۴  
 ۱۵ طعن ۱۵  
 ۱۶ طعن ۱۶  
 ۱۷ طعن ۱۷  
 ۱۸ طعن ۱۸  
 ۱۹ طعن ۱۹  
 ۲۰ طعن ۲۰  
 ۲۱ طعن ۲۱  
 ۲۲ طعن ۲۲  
 ۲۳ طعن ۲۳  
 ۲۴ طعن ۲۴  
 ۲۵ طعن ۲۵  
 ۲۶ طعن ۲۶  
 ۲۷ طعن ۲۷  
 ۲۸ طعن ۲۸  
 ۲۹ طعن ۲۹  
 ۳۰ طعن ۳۰  
 ۳۱ طعن ۳۱  
 ۳۲ طعن ۳۲  
 ۳۳ طعن ۳۳  
 ۳۴ طعن ۳۴  
 ۳۵ طعن ۳۵  
 ۳۶ طعن ۳۶  
 ۳۷ طعن ۳۷  
 ۳۸ طعن ۳۸  
 ۳۹ طعن ۳۹  
 ۴۰ طعن ۴۰  
 ۴۱ طعن ۴۱  
 ۴۲ طعن ۴۲  
 ۴۳ طعن ۴۳  
 ۴۴ طعن ۴۴  
 ۴۵ طعن ۴۵  
 ۴۶ طعن ۴۶  
 ۴۷ طعن ۴۷  
 ۴۸ طعن ۴۸  
 ۴۹ طعن ۴۹  
 ۵۰ طعن ۵۰  
 ۵۱ طعن ۵۱  
 ۵۲ طعن ۵۲  
 ۵۳ طعن ۵۳  
 ۵۴ طعن ۵۴  
 ۵۵ طعن ۵۵  
 ۵۶ طعن ۵۶  
 ۵۷ طعن ۵۷  
 ۵۸ طعن ۵۸  
 ۵۹ طعن ۵۹  
 ۶۰ طعن ۶۰  
 ۶۱ طعن ۶۱  
 ۶۲ طعن ۶۲  
 ۶۳ طعن ۶۳  
 ۶۴ طعن ۶۴  
 ۶۵ طعن ۶۵  
 ۶۶ طعن ۶۶  
 ۶۷ طعن ۶۷  
 ۶۸ طعن ۶۸  
 ۶۹ طعن ۶۹  
 ۷۰ طعن ۷۰  
 ۷۱ طعن ۷۱  
 ۷۲ طعن ۷۲  
 ۷۳ طعن ۷۳  
 ۷۴ طعن ۷۴  
 ۷۵ طعن ۷۵  
 ۷۶ طعن ۷۶  
 ۷۷ طعن ۷۷  
 ۷۸ طعن ۷۸  
 ۷۹ طعن ۷۹  
 ۸۰ طعن ۸۰  
 ۸۱ طعن ۸۱  
 ۸۲ طعن ۸۲  
 ۸۳ طعن ۸۳  
 ۸۴ طعن ۸۴  
 ۸۵ طعن ۸۵  
 ۸۶ طعن ۸۶  
 ۸۷ طعن ۸۷  
 ۸۸ طعن ۸۸  
 ۸۹ طعن ۸۹  
 ۹۰ طعن ۹۰  
 ۹۱ طعن ۹۱  
 ۹۲ طعن ۹۲  
 ۹۳ طعن ۹۳  
 ۹۴ طعن ۹۴  
 ۹۵ طعن ۹۵  
 ۹۶ طعن ۹۶  
 ۹۷ طعن ۹۷  
 ۹۸ طعن ۹۸  
 ۹۹ طعن ۹۹  
 ۱۰۰ طعن ۱۰۰

۱۲ طعن ۱۲  
 ۱۳ طعن ۱۳  
 ۱۴ طعن ۱۴  
 ۱۵ طعن ۱۵  
 ۱۶ طعن ۱۶  
 ۱۷ طعن ۱۷  
 ۱۸ طعن ۱۸  
 ۱۹ طعن ۱۹  
 ۲۰ طعن ۲۰  
 ۲۱ طعن ۲۱  
 ۲۲ طعن ۲۲  
 ۲۳ طعن ۲۳  
 ۲۴ طعن ۲۴  
 ۲۵ طعن ۲۵  
 ۲۶ طعن ۲۶  
 ۲۷ طعن ۲۷  
 ۲۸ طعن ۲۸  
 ۲۹ طعن ۲۹  
 ۳۰ طعن ۳۰  
 ۳۱ طعن ۳۱  
 ۳۲ طعن ۳۲  
 ۳۳ طعن ۳۳  
 ۳۴ طعن ۳۴  
 ۳۵ طعن ۳۵  
 ۳۶ طعن ۳۶  
 ۳۷ طعن ۳۷  
 ۳۸ طعن ۳۸  
 ۳۹ طعن ۳۹  
 ۴۰ طعن ۴۰  
 ۴۱ طعن ۴۱  
 ۴۲ طعن ۴۲  
 ۴۳ طعن ۴۳  
 ۴۴ طعن ۴۴  
 ۴۵ طعن ۴۵  
 ۴۶ طعن ۴۶  
 ۴۷ طعن ۴۷  
 ۴۸ طعن ۴۸  
 ۴۹ طعن ۴۹  
 ۵۰ طعن ۵۰  
 ۵۱ طعن ۵۱  
 ۵۲ طعن ۵۲  
 ۵۳ طعن ۵۳  
 ۵۴ طعن ۵۴  
 ۵۵ طعن ۵۵  
 ۵۶ طعن ۵۶  
 ۵۷ طعن ۵۷  
 ۵۸ طعن ۵۸  
 ۵۹ طعن ۵۹  
 ۶۰ طعن ۶۰  
 ۶۱ طعن ۶۱  
 ۶۲ طعن ۶۲  
 ۶۳ طعن ۶۳  
 ۶۴ طعن ۶۴  
 ۶۵ طعن ۶۵  
 ۶۶ طعن ۶۶  
 ۶۷ طعن ۶۷  
 ۶۸ طعن ۶۸  
 ۶۹ طعن ۶۹  
 ۷۰ طعن ۷۰  
 ۷۱ طعن ۷۱  
 ۷۲ طعن ۷۲  
 ۷۳ طعن ۷۳  
 ۷۴ طعن ۷۴  
 ۷۵ طعن ۷۵  
 ۷۶ طعن ۷۶  
 ۷۷ طعن ۷۷  
 ۷۸ طعن ۷۸  
 ۷۹ طعن ۷۹  
 ۸۰ طعن ۸۰  
 ۸۱ طعن ۸۱  
 ۸۲ طعن ۸۲  
 ۸۳ طعن ۸۳  
 ۸۴ طعن ۸۴  
 ۸۵ طعن ۸۵  
 ۸۶ طعن ۸۶  
 ۸۷ طعن ۸۷  
 ۸۸ طعن ۸۸  
 ۸۹ طعن ۸۹  
 ۹۰ طعن ۹۰  
 ۹۱ طعن ۹۱  
 ۹۲ طعن ۹۲  
 ۹۳ طعن ۹۳  
 ۹۴ طعن ۹۴  
 ۹۵ طعن ۹۵  
 ۹۶ طعن ۹۶  
 ۹۷ طعن ۹۷  
 ۹۸ طعن ۹۸  
 ۹۹ طعن ۹۹  
 ۱۰۰ طعن ۱۰۰

۱۲ طعن ۱۲  
 ۱۳ طعن ۱۳  
 ۱۴ طعن ۱۴  
 ۱۵ طعن ۱۵  
 ۱۶ طعن ۱۶  
 ۱۷ طعن ۱۷  
 ۱۸ طعن ۱۸  
 ۱۹ طعن ۱۹  
 ۲۰ طعن ۲۰  
 ۲۱ طعن ۲۱  
 ۲۲ طعن ۲۲  
 ۲۳ طعن ۲۳  
 ۲۴ طعن ۲۴  
 ۲۵ طعن ۲۵  
 ۲۶ طعن ۲۶  
 ۲۷ طعن ۲۷  
 ۲۸ طعن ۲۸  
 ۲۹ طعن ۲۹  
 ۳۰ طعن ۳۰  
 ۳۱ طعن ۳۱  
 ۳۲ طعن ۳۲  
 ۳۳ طعن ۳۳  
 ۳۴ طعن ۳۴  
 ۳۵ طعن ۳۵  
 ۳۶ طعن ۳۶  
 ۳۷ طعن ۳۷  
 ۳۸ طعن ۳۸  
 ۳۹ طعن ۳۹  
 ۴۰ طعن ۴۰  
 ۴۱ طعن ۴۱  
 ۴۲ طعن ۴۲  
 ۴۳ طعن ۴۳  
 ۴۴ طعن ۴۴  
 ۴۵ طعن ۴۵  
 ۴۶ طعن ۴۶  
 ۴۷ طعن ۴۷  
 ۴۸ طعن ۴۸  
 ۴۹ طعن ۴۹  
 ۵۰ طعن ۵۰  
 ۵۱ طعن ۵۱  
 ۵۲ طعن ۵۲  
 ۵۳ طعن ۵۳  
 ۵۴ طعن ۵۴  
 ۵۵ طعن ۵۵  
 ۵۶ طعن ۵۶  
 ۵۷ طعن ۵۷  
 ۵۸ طعن ۵۸  
 ۵۹ طعن ۵۹  
 ۶۰ طعن ۶۰  
 ۶۱ طعن ۶۱  
 ۶۲ طعن ۶۲  
 ۶۳ طعن ۶۳  
 ۶۴ طعن ۶۴  
 ۶۵ طعن ۶۵  
 ۶۶ طعن ۶۶  
 ۶۷ طعن ۶۷  
 ۶۸ طعن ۶۸  
 ۶۹ طعن ۶۹  
 ۷۰ طعن ۷۰  
 ۷۱ طعن ۷۱  
 ۷۲ طعن ۷۲  
 ۷۳ طعن ۷۳  
 ۷۴ طعن ۷۴  
 ۷۵ طعن ۷۵  
 ۷۶ طعن ۷۶  
 ۷۷ طعن ۷۷  
 ۷۸ طعن ۷۸  
 ۷۹ طعن ۷۹  
 ۸۰ طعن ۸۰  
 ۸۱ طعن ۸۱  
 ۸۲ طعن ۸۲  
 ۸۳ طعن ۸۳  
 ۸۴ طعن ۸۴  
 ۸۵ طعن ۸۵  
 ۸۶ طعن ۸۶  
 ۸۷ طعن ۸۷  
 ۸۸ طعن ۸۸  
 ۸۹ طعن ۸۹  
 ۹۰ طعن ۹۰  
 ۹۱ طعن ۹۱  
 ۹۲ طعن ۹۲  
 ۹۳ طعن ۹۳  
 ۹۴ طعن ۹۴  
 ۹۵ طعن ۹۵  
 ۹۶ طعن ۹۶  
 ۹۷ طعن ۹۷  
 ۹۸ طعن ۹۸  
 ۹۹ طعن ۹۹  
 ۱۰۰ طعن ۱۰۰











عطف است بر غضب ای مبدیون  
خیزد ۱۲ اولان نامها در علم و شوق  
ایشان از یکدیگر در شوق نظر کردن  
ای فکر در امور نظری و دین  
عطف است بر غضب ای مبدیون  
خیزد ۱۲ اولان نامها در علم و شوق  
ایشان از یکدیگر در شوق نظر کردن  
ای فکر در امور نظری و دین

که باعتبار آن قوی آثار مختلفه از و صادر شود بر وفق ارادت و چون یکی  
از آن قوی بر دیگری غالب شود آن دیگر مقهور یا مفقود شود و یکی قوت  
ناطقه که آنرا نفس ملکی و نفس مطمئنه گویند و آن مبدء فکر و تمیز است  
و شوق بر نظر در حقائق امور و دوم قوت غضب که آنرا نفس سبعی و  
نفس توأم گویند و آن مبدء غضب و لیری و اقدام بر امور است  
و شوق تسلط و تفرغ و جاهد سوم قوت شهوی که آنرا نفس حیوانی و  
نفس ماره خوانند و آن مبدء شهوت و طلب غذا و شوق بالتذنه  
بماکل و مشارک منافع است پس عدد فضائل نفس بعد از این  
قوی باشد چه هر گاه که حرکت نفس با اعتدال باشد و شوق او  
با کنتساب معارف یقینیه بود و از آن حرکت علم حاصل شود و  
بتبعیت حکمت و چون حرکت نفس سبعی با اعتدال باشد و شوق  
نفس ملکی شده قناعت کند با آنچه عاقله قسط او شمرده نفس را

[illegible]

باعتدال ابتدای متوسط در  
اوطاف قطب ۱۲ مولانا وغیره  
عقرا ۱۳ کتاب  
حاصل کردن تقصید معارف  
ششائی ۱۴ مولانا زان معلومات  
و تفهیم آنکه مطابق دان  
نفس الامر ۱۵ مولانا احمد علی  
از ان

مقام  
اول علم حاصل گرد و بعد از آن  
حکمت چنانچه عامست حکمت خاص  
پایه سب از علم نیز اگر عبارت  
و عمل ۲ مولانا محمد

[illegible]



این علم باشد و همین قسم از قول آئیده به طبیعت خداوند  
ای علم و حکم و عفت و تاج بهر  
ای موافق و حکم و تاج بهر  
ای با بهر و یکسان آنی کیفیت

وحدانی

از ان حرکت فضیلت علم حاصل شود و به طبیعت نجات چون حرکت  
نفس بهی با اعتدال باشد و طبع عاقل گشته اقتضای کند بر آنچه  
بحسب حکم عقل نصیب و باشد از ان حرکت فضیلت عفت  
حاصل شود و به طبیعت سخاوت و چون این سه جنب فضیلت حاصل  
شود و با هم گردانند و تسالم شوند از ترکیب هر سه حالتی مشابه  
حادث گردد که کمال و تمامی آن فضائل بآن باشد از ان فضیلت  
عدالت خوانند این تقریر از اخلاق با صریح تقریر اول نیز محال آورد  
و بر تفیظ صاحب بصیرت پوشیده نیست که بر تقریر اول عدالت  
ملک بسیط است و بر تقریر ثانی احتمال بساطت و ترکیب هر دو هست  
لیکن بساطت بلفظ اقرب است چه ظاهر عبارت آنکه عدالت اعتدال  
خلق است بمنزله اعتدال فراجی که از ترکیب دو اجزای عناصر مخالفه کیفیات  
و تسالم ایشان حادث میشود و در اصول حکمت مقرر شده که مزاج کیفیت  
بسط

وحدانی و حالت توسط ۱۲ مولانا  
محمد با و علی عفر الله ما  
چون فضائل مذکور حالات  
توسطه است و بعد از این  
توسط دیگر حاصل گردد و علی روم  
بر آید ۱۲ مولانا محمد با و علی روم  
به تفیظ بضم اول و فتح  
دوم و سوم و کسرات شدند  
و در آن تقریر بیدار و هویشار  
بصیرت بینائی دل که در افش  
باشد ۱۲ که عفت و عفت  
ای ترکیب نیست چه من  
از یک چیز نیست تهذیب  
عقل علی پیدا شده ۱۲  
ترکیب بودن بدین  
نظر که از فضائل سگانه  
بر آمده و بسیط بودن این  
که یک حالت توسط شدن  
۱۲ است اسامی که  
دیوید با هم گرفتن عنوان که  
کیفیات آنها با یک دیگر  
غلط دارد و در هر سه  
دکتر و شکی و تری ۱۲  
مولانا محمد با و علی  
نقد افند بفرمانه  
سجده







قول اول است در باب اول و بیضا  
 باشد و قوله چنانچه تا آخر تفسیر است  
 میان شطوط و ۱۲ مولانا محمد باطنی  
 و قولی که بدان سیاست میکند  
 هر دو را بر تقضای حکمت و ضبط  
 میکند آن هر دو را در ضبط و قبض  
 موافق مقتضای حکمت حاصل آن که  
 حالت مذکوره حاکم و غضب  
 و شهوت حکوم میباشد و اولی  
 موافق حکمت بجا میبارد و  
 ۱۲ مولانا و غیره عقل  
 صلح است بین وجه که شایسته  
 علی است سگانه است و  
 ملکات سگانه است و علم  
 است بر این وارد و علم  
 و حکمت که فندی عقل فطرت  
 و حکمت در آن ملکات داخل  
 باشد پس مطلق و علم که فطرت  
 ۱۲ مولانا ساسر قوم  
 که ام وقت و چه قدر و چگونه  
 استعمال باید کرد تا اصل  
 باشد مفوض بعضی علی است  
 باشد بکار و دار و ۱۲ مولانا  
 بعد از این بیان میکند از قول  
 ۱۲

بر قوت بدنی حاصل گردد چنانچه قوی مأمور و متقاد او باشند و او  
 از ایشان متأثر نشود چنانچه در مقدمه ایمانی بآن مدفوع پس اگر  
 این را قوت عدالت نامند چنانچه امام حجت الاسلام وراحیه اختیار  
 فرموده و در تعریف آن چنین گفته <sup>۱۱</sup> **الْعَدْلُ حَالَةُ لِلنَّفْسِ وَ قُوَّةٌ**  
**بِهَاتَيْنِ الْغَضَبِ وَ الشَّهْوَةِ وَ كِلَاهُمَا عَلَى الْمُقْتَضَى الْحَكْمَةُ وَ يَضُنُّهُمَا**  
**فِي الْإِسْتِرْسَالِ وَ الْإِنْقِبَاضِ عَلَى حَسَبِ مُقْتَضَا أَمْرِ السَّيْطِ**  
 باشد مستلزم ملکات سگانه و کمال عقل علی باشد و این ملکه از وجهی  
 رئیس مطلق باشد و دیگر ملکات بمنزله خدام چه استعمال قوی و اگر چه  
 عقل نظری باشد بر وجه اصل بحسب وقت و کمیت و کیفیت و کمال  
 باین قوت است و از وجهی دیگر رئیس مطلق قوت نظریست و جمیع قوی  
 خدام اند و از وجه غایه انغایات کمال آن قوت است تجلی بحقائق موجودات  
 که سعادت تصویری است و اگر عدالت را بر نفس ملکات ثلثه الملاق کنند  
 مبتدا ۱۲ خبر ۱۲

از علم حقائق موجودات که علی  
 قوت نظریست بآرامش  
 نهایت مقصد کمال شدن  
 مولانا می ۱۲ قوم  
 چه غایت انغایات از ۱۲  
 بعد از این بیان میکند از قول  
 ۱۲  
 رتبه سعادت همین است و  
 کتاب همه فضائل  
 نفس بر اساس عقل کمال  
 ۱۲  
 مولانا می ۱۲  
 بحقائق و صفاتی کمال  
 ۱۲















در پد و طلب این فن از خدا میگرداند و تکلیف او تحقیق این مطالب است  
 مودعی تجریر طبیعت و تفویض مقصود میشود و تحقیق آنرا از دیگر فنون  
 حکمی حاصل شود و مبتدی را اخوسی در آن نیست و بعضی متحققان این جمله  
 تصریح کرده اند و شیخ راسخ رساله اخلاق تلویحی بآن فرموده  
 و در بعضی موضع شفا آورده که کمال عقل عملی استنباط آرای کلیه است  
 و در فضائل و در ذایل اعمال بر وجه اکتفا بر شهوات که فی الواقع مطابق  
 بر همان باشد تحقیق آن بطریق بر همان متعلق بکمال قوت نظریست  
 و الله ولی التوفیق و بیده از مته التحقیق  
 لمعه دوم در موم این فضائل گفته اند که حکمت عبارتست از  
 علم با احوال موجودات بر وجهی که فی الواقع چنان باشد بقدر طاقت  
 بشری و احوال موجودات یا وجود ایشان منوط بقدرت و اختیار  
 انسانی نیست و علم متعلق بآن حکمت نظریست یا متعلق ست بقدرت

اینجا طلب علم با تحقیق فن اخلاق است  
 میگرداند که از ذایل که در این فن چنانچه علم  
 طبیعتی تجریر میشود و اصل مقصود از  
 فنون حکمت متعلق به آن مطالب است  
 در پد و طلب این فن از خدا میگرداند و تکلیف او تحقیق این مطالب است  
 مودعی تجریر طبیعت و تفویض مقصود میشود و تحقیق آنرا از دیگر فنون  
 حکمی حاصل شود و مبتدی را اخوسی در آن نیست و بعضی متحققان این جمله  
 تصریح کرده اند و شیخ راسخ رساله اخلاق تلویحی بآن فرموده  
 و در بعضی موضع شفا آورده که کمال عقل عملی استنباط آرای کلیه است  
 و در فضائل و در ذایل اعمال بر وجه اکتفا بر شهوات که فی الواقع مطابق  
 بر همان باشد تحقیق آن بطریق بر همان متعلق بکمال قوت نظریست  
 و الله ولی التوفیق و بیده از مته التحقیق  
 لمعه دوم در موم این فضائل گفته اند که حکمت عبارتست از  
 علم با احوال موجودات بر وجهی که فی الواقع چنان باشد بقدر طاقت  
 بشری و احوال موجودات یا وجود ایشان منوط بقدرت و اختیار  
 انسانی نیست و علم متعلق بآن حکمت نظریست یا متعلق ست بقدرت

در اعمال فاضله و در ذایل که در این فن چنانچه علم  
 طبیعتی تجریر میشود و اصل مقصود از  
 فنون حکمت متعلق به آن مطالب است  
 در پد و طلب این فن از خدا میگرداند و تکلیف او تحقیق این مطالب است  
 مودعی تجریر طبیعت و تفویض مقصود میشود و تحقیق آنرا از دیگر فنون  
 حکمی حاصل شود و مبتدی را اخوسی در آن نیست و بعضی متحققان این جمله  
 تصریح کرده اند و شیخ راسخ رساله اخلاق تلویحی بآن فرموده  
 و در بعضی موضع شفا آورده که کمال عقل عملی استنباط آرای کلیه است  
 و در فضائل و در ذایل اعمال بر وجه اکتفا بر شهوات که فی الواقع مطابق  
 بر همان باشد تحقیق آن بطریق بر همان متعلق بکمال قوت نظریست  
 و الله ولی التوفیق و بیده از مته التحقیق  
 لمعه دوم در موم این فضائل گفته اند که حکمت عبارتست از  
 علم با احوال موجودات بر وجهی که فی الواقع چنان باشد بقدر طاقت  
 بشری و احوال موجودات یا وجود ایشان منوط بقدرت و اختیار  
 انسانی نیست و علم متعلق بآن حکمت نظریست یا متعلق ست بقدرت

اخلاق

و در ذایل که در این فن چنانچه علم  
 طبیعتی تجریر میشود و اصل مقصود از  
 فنون حکمت متعلق به آن مطالب است  
 در پد و طلب این فن از خدا میگرداند و تکلیف او تحقیق این مطالب است  
 مودعی تجریر طبیعت و تفویض مقصود میشود و تحقیق آنرا از دیگر فنون  
 حکمی حاصل شود و مبتدی را اخوسی در آن نیست و بعضی متحققان این جمله  
 تصریح کرده اند و شیخ راسخ رساله اخلاق تلویحی بآن فرموده  
 و در بعضی موضع شفا آورده که کمال عقل عملی استنباط آرای کلیه است  
 و در فضائل و در ذایل اعمال بر وجه اکتفا بر شهوات که فی الواقع مطابق  
 بر همان باشد تحقیق آن بطریق بر همان متعلق بکمال قوت نظریست  
 و الله ولی التوفیق و بیده از مته التحقیق  
 لمعه دوم در موم این فضائل گفته اند که حکمت عبارتست از  
 علم با احوال موجودات بر وجهی که فی الواقع چنان باشد بقدر طاقت  
 بشری و احوال موجودات یا وجود ایشان منوط بقدرت و اختیار  
 انسانی نیست و علم متعلق بآن حکمت نظریست یا متعلق ست بقدرت



















































استغفار

بیان طریقت

از این کتاب  
کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

بخدمت حضرت مولانا صاحب  
مکتبہ دارالافتاء دارالعلوم  
دعوت اسلامی دہلی دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم

پس کا ازالم و

منازل شود ۱۲ مود

تاریخ

وہاں مقام

موجودات

وہاں سے

کتابخانه

19. 11. 1921

بر کسی واقع شود و قصر صمت برزالت آن چه نزد ارباب بیان اصحاب  
دور کردن ۱۲  
عیان میرمن و محققست که تمامت ذرات کائنات از مشرع  
وحدت حقیقه فیض وجود مییابند و جمیع اعیان ممکنات از انضاع  
لبان تربیت از افادتی اخلاف توفیق آنحضرت مساوی الاقدام  
و متقارب الخط و المقام اند و خصوصاً افراد انسانی که بموجب فضل  
محکم فرقانی علاء اتحاد نفسانی ایشان میرمن و محکم و رابطۃ تیلوف  
جانی میان ایشان متاگرد و مستحکم است منو

[illegible]

五

10

بنی آدم اعضا یکدیگر اند  
که در آفرینش ز یک جوهر اند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بیغمی  
نشاید که نامت نهند آدمی  
و این مقام را مراتب مختلفه و مدارج متفاوت است از پنج شریف  
قدس سره منقولست که از چوبکیه برهیمه زود انتر ضربا عضای

[illegible]

10

[illegible]

بود  
و منتهی حکم از این است  
و تحقیق است که این  
و تحقیق است که این  
و تحقیق است که این

100



[illegible]

ظاہر شد و سرانجامی اگر چه بر مجوسان مضیق مضائقات رسیده که  
نظر ایشان بکینه اشیا نرسیده و جمال حقیقت حال ندیده و حقائق را  
از ظروف حروف ساطع مسطور کتب متداوله فرا گیرند و در ادعیه  
و هم و خیال ضبط نمایند و تجاوز از ظواهر کلمات مصنفان هیچ و چنانچه  
ندارند مخفی خواهد بود لیکن بر طالب دیدہ باز که سبب تقلید نشاء و بصیرت  
آفوشده باشد و غبار تمویہات جلالت تالیفات اہل ضلال چشم  
فطانت اورا پوشیدہ پوشیدہ نماید کہ وہم و امور طبیعی فعالیت و اندک  
از تخیل محوصت در زندان خدر پیدا شود و تیرد بر سر او را بلند شود  
بسیقو گردد و با آنکہ اگر در زمین بر بہا نقد رسافت حرکت کند ہمین نقطہ  
نباشد و ہمانا بعد از تذکرہ این احوال عقل از قبول مثال نچہ نچال  
نمودہ شد استنکافی نماید و این وجہیست کہ ارجیت تنزل بدارا نام  
مارسان حکمت رسمی بر لوح تدوین ثبت رفت و الایمیت

[illegible]

۱۱ مولوی دوم خط ای برده و در حق خود  
 بی نهایت کم از آن مومن که با تو افتاده  
 سر عام بودم سقوط نباشد و باقی  
 پس معلوم شد که آن صاف و مومن بود  
 سقوط نیست ۱۲ مولوی دوم خط ای برده و در حق خود  
 بعد از آن مومن که با تو افتاده  
 ۱۳ مولوی دوم خط ای برده و در حق خود  
 از تفریق با مومن که با تو افتاده  
 ۱۴ مولوی دوم خط ای برده و در حق خود  
 اعراضی باقی نماید استکفان با کسی که در او اندین و شک و عار و اشتیق ۱۵ مولوی دوم خط ای برده و در حق خود















مکمل و مکمل

از این دو غرض نیست ۱۲ فارسی را در آن  
تولید است و کاف زیرا که این لفظ  
فرا از قضا بعضی است که کاف فارسی  
از کاف عربی و کاف فارسی

۱۷۵۰



































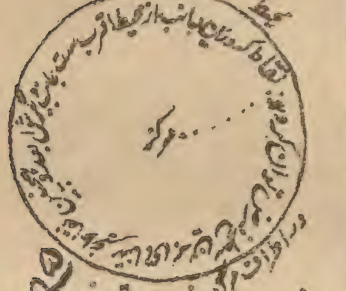




۸۶ فصل فی فضائل  
 فی فضائل حوصل و بالکسر و شکر و غیره  
 غایب شدن حوصل و بالکسر و شکر و غیره  
 بل هر فضیلتی که در نقطه فضیلت است  
 چون رسالت کنند آن فضیلت را  
 اگر در آن رسالت است که در وسط  
 باشد و باشد و بعد آن از طرف محیط باشد  
 بیاید بود و محیط جان خط داشته که  
 اگر در آن رسالت است که در وسط  
 باشد و باشد و بعد آن از طرف محیط باشد  
 بیاید بود و محیط جان خط داشته که

المعصی پیجم باید دانست که بازای هر یکی از فضائل ردیله است  
 که ضد آنست چون جناس فضائل چهارست چنانکه گذشت جناس  
 فضائل نیز در بادی الای همین عدد و تواند بود اول حمل بازای حکمت  
 دوم جناب بازای شجاعت سوم شرمه بازای عفت چهارم جور بازای  
 عدالت و پنجم بحسب نظر و قیق ظاهر شود آنرا که هر فضیلت را حدیست  
 که چون از آن حد تجاوز نماید خواه با فراط و خواه بفریطه زیست گراید  
 پس فضائل بمنزله اوساط اند و در ذلک بمنزله اطراف مانند مرکز و دایره  
 که مرکز متعین است با آنکه بعد نقاط از محیط است و دیگر نقاط غیر نمایان از محیط  
 هر یک از طرفی محیط نزدیکتر پس نمایان بازای هر فضیلتی از ذلک  
 غیر نمایان باشد و همچنین استقامت و سلوک طرق فضیلت شبیه حرکت  
 بر خط مستقیم باشد و انحراف بجانب و نیست چون انحراف از آن ظاهر است  
 که قصه خطوط و وصله بین این خط مستقیم است و میان و نقطه خط مستقیم

از هر جانب محیط حقیقی باشد و در بعضی از  
 جهت نقطه در وسط حقیقی باشد و در بعضی از  
 هر طرف محیط را بر محیط ای نقطه از آن نقاط  
 ۱۲ اولی از حوصل و بالکسر و شکر و غیره  
 غیر نمایان از آن رسالت است که در وسط  
 نیز که باشد که جانب شمال از مرکز بود و در میان  
 مثل نقطه که جانب جنوب در جانب جنوب بود  
 جانب محیط از هر یک از آن محیط  
 و اینجا و آن کشید و در بعضی از آن محیط  
 و مرکز و نقاط و غیره در آن محیط



در اطراف مرکز و فضیلت نیز که مرکز بود و در میان  
 و سواد اطراف از آن در هر جانب که اتفاق افتاد  
 موجب تقرب بود و در بعضی از آن رسالت است که در وسط  
 و نیز فضیلت در وسط بود و در بعضی از آن رسالت است که در وسط  
 ۱۲ اولی از حوصل و بالکسر و شکر و غیره  
 غیر نمایان از آن رسالت است که در وسط  
 نیز که باشد که جانب شمال از مرکز بود و در میان  
 مثل نقطه که جانب جنوب در جانب جنوب بود  
 جانب محیط از هر یک از آن محیط  
 و اینجا و آن کشید و در بعضی از آن محیط  
 و مرکز و نقاط و غیره در آن محیط

۱۲ اولی از حوصل و بالکسر و شکر و غیره  
 غیر نمایان از آن رسالت است که در وسط  
 نیز که باشد که جانب شمال از مرکز بود و در میان  
 مثل نقطه که جانب جنوب در جانب جنوب بود  
 جانب محیط از هر یک از آن محیط  
 و اینجا و آن کشید و در بعضی از آن محیط  
 و مرکز و نقاط و غیره در آن محیط  
 ۱۲ اولی از حوصل و بالکسر و شکر و غیره  
 غیر نمایان از آن رسالت است که در وسط  
 نیز که باشد که جانب شمال از مرکز بود و در میان  
 مثل نقطه که جانب جنوب در جانب جنوب بود  
 جانب محیط از هر یک از آن محیط  
 و اینجا و آن کشید و در بعضی از آن محیط  
 و مرکز و نقاط و غیره در آن محیط



















































حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

مقام از علم تالیف خوانند و ثانی را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم

حاصل از این علم شود و از علم اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم







































مقدار عطف  
است بر حرکت یعنی نسبت شریف  
که میان مقدارهای زمانه و وقت  
که آن زمانه و حرکت است و مقدار آن  
مولوی مقهور است به او و مقدار آن  
توضیح نسبت به حرکت که در آن نسبت  
نقائص است یعنی نسبت شریف  
انتظام عالم باشد نسبت شریف  
و عده ظاهر بود ۱۱ مولوی چنانچه

در سلسله ای نسبت و مقدار را  
که میان حرکت عطف و مقدار را  
و وقت ۱۲ نسبت یعنی سبب  
اربع در آن با عطف و مقدار را  
نسبت شریف تحقق گردید نفس انسانی  
تعلق بدان گرفت ۱۳ مولوی چنانچه

حسب سبب عطف و بطور مقدار ویراز منته که با عطف است نسبت چه هر گاه نسبت  
بنایت شریف خواهد بود که در انتظام عالم کون فیما و باشد پس عجب که  
اگر آن نسبت یا قریب بآن نقل بصوت و نغمات کند و عایت المکتب با  
و بها تفتن صاحب بصیرت و اندک تعلق نفس بین بنا بر نسبت شریف  
اعتدال است که میان اجزای عناصر حاصل شده و لغذا زوال آن نسبت  
سبب قطع تعلق میشود پس بحقیقت نفس عاشق همان نسبت و هم از این  
سبب است که نسبت شریف در هر جا که یافته شود موجب جذب نفس  
اتهم را و اگر در چون حسن که عبارت از مناسبتی خاص میان اعضا باشد  
بلاغت فصاحت که عبارت از مناسبتی خاص میان اجزای کلام باشد  
و مقتضای مقام معنی باشد تا نغمات هم از جهت تناسب است چنانچه تفصیل بیست  
و حقیقت آنکه یک معنیست که اگر اجزای معنی غرضی ظاهر شود و قتل مزاج باشد  
و اگر در نغمات پیدا شود و الباء و شریفه لایذیه و اگر در حرکات ظاهر شود غنج

در سلسله ای نسبت و مقدار را  
که میان حرکت عطف و مقدار را  
و وقت ۱۲ نسبت یعنی سبب  
اربع در آن با عطف و مقدار را  
نسبت شریف تحقق گردید نفس انسانی  
تعلق بدان گرفت ۱۳ مولوی چنانچه  
و عده ظاهر بود ۱۱ مولوی چنانچه  
در سلسله ای نسبت و مقدار را  
که میان حرکت عطف و مقدار را  
و وقت ۱۲ نسبت یعنی سبب  
اربع در آن با عطف و مقدار را  
نسبت شریف تحقق گردید نفس انسانی  
تعلق بدان گرفت ۱۳ مولوی چنانچه

سلام مغزات الفاظ و تمام باشد  
عبارت است از سخن را ندان بر  
نهی که مقتضای تمام باشد  
مولوی در عطف و مقدار را  
حرکات اعضا و عطف و مقدار را  
که نسبت و عطف و مقدار را  
مستوفی و عطف و مقدار را  
و عطف و مقدار را  
و عطف و مقدار را



لله التبت من وقت  
میدار من چنان که اگر از آن باشد  
نمودی در روی خود بان جاهاست  
تاریخ بکسر جمع پنج ابغ بکین  
است چون کرم و کرام و بهیار  
بهر طوطیست که درش کور گزشت  
در مولوی رنده اند سه طغیاز  
تبدل اوضاع و اوصاف خارجی  
تبدل ذات غنیش و توجیه من و توجیه

موصده البته ست مودت حرفت  
چون منبیه و بکار در حالات مفعول افعال این تبصره است  
است ۱۲ مولوی مرحوم سه ای این تبصره است  
که تمام این لحد واقع شده یعنی انوناسه  
این لحد در آن مذکور میشود و لحد بان تمام  
میکرد و در بعضی نسخ هم بصیغه فاعلست در بعضی  
تتمیم لفظ مصدر بدون لفظ فاعل و در بعضی  
سه ای بکین نالی تبصره یا ۱۲ مولوی رنده  
سه فاعلست بان مناسب است یعنی مال  
نیاست که کور فاعل نیست و چنان

باید که در این تبصره  
یعنی بی نسبت به تمام باشد ۱۲ از تبصره و غایت  
دارد و در او از کرامت بخشش اقسام بران لای  
باشد قدرت و همه و انعام ۱۲ مولوی رنده  
در عوض خدمت باشد با عوض و غیر آن کرامت  
چون آن ۱۲ مولوی رنده و عین و درین و  
تقریبات و حدود و مقاصد یعنی نسبت زید  
بهر از ۱۲ مولوی رنده نسبت اصل  
ضمایح و غیره که در این است  
چون عمو که در این است  
استحقاق هزار درم و در این است  
مستحق آن بودی هزار درم و در این است  
۱۲ مولوی رنده و بیای طمانی و در این است  
نهیست بر آن و بیای طمانی و در این است  
زید نسبت به ده بیخون و در این است  
نی نسبت به ده بیخون و در این است  
مثال آن که است بیای طمانی و در این است  
لامع الموهوم که نسبت به ده بیخون و در این است

و اگر در کلام واقع شود فصاحت و بلاغت اگر در اعضا یا رشودن اگر در ملکات  
نفسانی ظاهر گردد و عدالت نفس و در هر موطن عاشق و طالب آن معنی هر  
صورت که نماید و هر لباس که بپوشد  
و الحسن فی وجه الملاح موارقع  
که من حرفت تو انم هر لباس خشنا  
از مطاوی مباحث سابقه معلوم شد که مدار عدالت بر حفظ مناسبت  
که راجع با وحدت میشود پس چون اعتبار عدالت اموی که ملاک انتظام معاش  
نماید سه نواز اعتبار نظام شود چه امور مذکوره سه نوعست یکی آنچه تعلق قیمت  
اموال و کرامات است و دوم آنچه متعلق بمعاملات معاوضاتست و سوم آنچه تعلق  
بنیادیات و سیاسات است و در اول هر سه صورت بکار دارند اما در قسم اول که عین  
چون نسبت این شخص باین یا باین کرامت مانند نسبت کسیست که مرتبه  
مثال تبصره او بود با کرامتی مالی که مثل آن کرامت یا آن یا شد پس این کرامت  
چهارم ۱۲

۱۲ مولوی رنده و بیای طمانی و در این است  
نهیست بر آن و بیای طمانی و در این است  
زید نسبت به ده بیخون و در این است  
نی نسبت به ده بیخون و در این است  
مثال آن که است بیای طمانی و در این است  
لامع الموهوم که نسبت به ده بیخون و در این است







ایضا نوشت: اگر کسی  
را می نهد و بگوید  
بر این نیت که او را در دوزخ  
لله ای نهد و بگوید  
نور و را می نهد و بگوید  
عدالت سر کار ندان  
محمد و ابی قحطه  
ایضا نوشت: اگر کسی  
را می نهد و بگوید  
بر این نیت که او را در دوزخ  
لله ای نهد و بگوید  
نور و را می نهد و بگوید  
عدالت سر کار ندان  
محمد و ابی قحطه















































[illegible]

نور احمد غازیان صاحب انشاء کربلا  
عالتش حاصل گردید ۱۵ ارمو  
چرا که بازداشتنش از نظام بیواندوکیل کے آرد پسندین حکم شد الاجرم و ع



۱۲۶  
 علیه این ضمیمه  
 حیرت از آن معلم شاد است  
 از حدیث بزرگوار حضرت زینب  
 عمه باطنی و روح من مصلحت  
 منسوب به مصطفی با حق تعالی  
 را گردید که از کتاب است بخوان  
 علیه السلام و صلوات الله  
 علیها و آله و سلم  
 و بنابر عربی مصطفی بخوان  
 برده شود و روح من مصلحت  
 در حدیث یک است بخوان  
 آن بزرگوار شود و صلوات

که نزد کمترین مردمان بخدای تعالی از روی منزلت هر روز قیامت پادشاه  
 عادلست و در ترین مردم از خدای تعالی بجنبه اُلت در روز قیامت  
 پادشاه ظالمست و در حدیث مصطفویست <sup>ع</sup> اَعْدِلْ سَاعَةَ خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةٍ  
 سَبْعِينَ سَنَةً یعنی عدل یک ساعت بهتر از عبادت هفتاد سال است  
 چهارم عدل یک ساعت بهمه عباد و در همه بلاد میرسد و مدتهای تمامست  
 میماند و عبدالله بن المبارک رحمه الله فرموده که اگر من دانم که در ایک  
 و دمای مستجابست و اصلاح حال پادشاه کنم تا نفع آن لعموم خلایق  
 حاصل شود و چون تفصیل این نوع از عدالت بسیارست مد  
 نسبت ضمیمه مقام بهمین قدر اختصار میرود و درین مجت اشکال کنند که  
 افضل محمودست و داخل عدالت نیست چه عدالت مساوتست و افضل  
 زیادت معلوم شد که خروج از عدالت خواه با فراط باشد خواه بفرط  
 نهیوست پس باید که افضل مذموم باشد و جواب آن برین گفته اند که  
 ۲۴

در حدی که افت نیاز غافل  
 آن بگو که هنوز و همگان از رفتن  
 محفوظ اند پس اثر حدی که  
 رسیده باشد ۱۲ مودی دروم  
 ۱۳ ای عدالت سلطان ۱۱  
 ۱۴ ای در خصل با یکدیگر بیان  
 آن مقررست چه عجزی با حاشا تا نجا  
 باشد ۱۵ مودی دروم ۱۶  
 در بحث حدی که چیدن کادش  
 به خانه چیدن  
 که نقل از حق نقل و اصل است  
 که نقل از حق واجب که به خلیف  
 در یاد از حق است حال آنکه  
 صفت ستوده است و می دروم  
 عادت غیبت ۱۷ مودی دروم  
 اما بهر سر گذشتن بیان غیبت  
 دعوات متوسل از کسی و می ۱۱  
 دعوات که خود از دعوات است  
 ۱۸ مودی دروم ۱۹  
 ۲۰ مودی دروم ۲۱

بجانب از اولیای اهل حق  
نزد مصطفی پسندیده هفت لونا  
یکی آن شویب که در کربلا  
پایست اعتقاد کبریا  
بعد از اهل حق یقین زانکه در دنیا  
پیش از او در حق اعتقاد  
کشته بر تفضل باشد و چای قیاط  
نیز شیب و دودش نقصان بدار  
نیز سه صورت گیرد و تفضل  
جائز که در چند از حق باشد  
شویب محمدی و علی مصطفی  
تفضل



تفضل احتیاطست عدالت تا از وقوع نقصان ایمن باشد و احتیاط در  
توسط در همه ملکات بر یک منوال نیست چه مایه احتیاط و چه مخاطره است  
میان اسراف و تحمل میل بطرف زیادت تواند بود و در عفت که وسط است  
میان شمره و محمود میل به نقصان و تفضل متحقق نمیشود الا بعد از رعایت  
عدالت با آنکه اولاً ایقان بحد استحقاق نموده باشد بعد از آن جت احتیاط  
و استظهار از یادی بآن ختم کرده باشد و اگر همه مال بغير مصرف استحقاق صرف  
کنند متفضل نباشد بلکه مبذور بود پس تفضل عدالت باشد ایمن از انحلال  
متفضل عادی باشد محتاط در عدالت و شرف او از آن جت باشد  
که مبالغه و احتیاط در عدالت است نه از آنجکت که خارج جت از آنست چو کسی  
قوم گفته اند و همانا فطن صاحب بصیرت را بعد از تذکر آنچه در معنی متوسط  
و در مقام گفته شد جوابی اظهار این ظاهر شود بیاید است که تفضل گاهی  
در عدالت است که موجب نقصان حق خود باشد چه اگر حکم میان دو کس

[illegible]















۱۳۱  
 نوع آن تواند کرد اگر نخواهد بود  
 داشتند علی بن ابی طالب  
 راجع اما در اینجا چه کند و اخلاق  
 با طریقت ۱۲ مولوی رحیم  
 فوق کردن بیان یکدیگر و بهای  
 یک را یک دانستن و در ۱۲  
 نیز است ۱۳ ای قوت علی  
 ترقی یافته باشد که کمال  
 ترا بگوید ۱۴ مولوی رحیم  
 رعایت آن کمال نماید و چه بگوید  
 ۱۵ مولوی رحیم

مقاومت کند و اگر در دفع مستقل نتواند شد با ستفانه و استعانه انتظار  
 جوید و بعد از اتمال این قوت نوعی اثر خاص نفس ناطقه که قوت تمیز است  
 در و ظاهر شود و اول آثار طور این قوت حیات آن نتیجه فقر و میان  
 نیک و بد و جمیل و بسج است این قوت نیز تدریج در مراح کمال ترقی  
 باشد و چون قوت شهوانی و غضبی را که لایق است با و برساند  
 صرف غایت بحفظ نوع نماید مثلاً قوت اولی چون شخص را بتغذیه و تمیز  
 بکمالی که شخص را لایق باشد نزدیک گرداند آغاز تحصیل شخص دیگر نماید تا  
 بوسیله آن نوع باقی بماند پس داده نمی در و پیدا شود و شش و پنج میل تولید  
 تبعیت حادث گردد و قوت ثانیه چون در حفظ شخص ممکن و مستطیر شود  
 بر و ب از حریم حرمت نو این سیاست و عصبیت که معظم منافع آن راجع  
 بانواع میشود و اقدام نماید و اما قوت سوم چون در او را که جزئیات تمرین و  
 آغاز تعقل کلیات و تصوات و اجناس نماید پس یک ازین قوتی بعد از

۱۶ قوت شهوانی که بعد از قوت  
 حفظ نوع نماید چون شخص  
 را بیکمیل تحصیل نماید و بعد  
 از آن قوت تدریجی باشد که  
 تا به نیکو کرد و در قوت  
 کمالی که شخص را لایق  
 باشد نزدیک گرداند آغاز  
 تحصیل شخص دیگر نماید تا  
 بوسیله آن نوع باقی بماند  
 پس داده نمی در و پیدا  
 شود و شش و پنج میل  
 تولید تبعیت حادث گردد  
 و قوت ثانیه چون در حفظ  
 شخص ممکن و مستطیر شود  
 بر و ب از حریم حرمت نو این  
 سیاست و عصبیت که معظم  
 منافع آن راجع بانواع  
 میشود و اقدام نماید و اما  
 قوت سوم چون در او را که  
 جزئیات تمرین و

۱۷ قوت تعقل که بعد از قوت  
 حفظ نوع نماید و بعد از  
 آن قوت تدریجی باشد که  
 تا به نیکو کرد و در قوت  
 کمالی که شخص را لایق  
 باشد نزدیک گرداند آغاز  
 تحصیل شخص دیگر نماید تا  
 بوسیله آن نوع باقی بماند  
 پس داده نمی در و پیدا  
 شود و شش و پنج میل  
 تولید تبعیت حادث گردد  
 و قوت ثانیه چون در حفظ  
 شخص ممکن و مستطیر شود  
 بر و ب از حریم حرمت نو این  
 سیاست و عصبیت که معظم  
 منافع آن راجع بانواع  
 میشود و اقدام نماید و اما  
 قوت سوم چون در او را که  
 جزئیات تمرین و

۱۸ قوت تعقل که بعد از قوت  
 حفظ نوع نماید و بعد از  
 آن قوت تدریجی باشد که  
 تا به نیکو کرد و در قوت  
 کمالی که شخص را لایق  
 باشد نزدیک گرداند آغاز  
 تحصیل شخص دیگر نماید تا  
 بوسیله آن نوع باقی بماند  
 پس داده نمی در و پیدا  
 شود و شش و پنج میل  
 تولید تبعیت حادث گردد  
 و قوت ثانیه چون در حفظ  
 شخص ممکن و مستطیر شود  
 بر و ب از حریم حرمت نو این  
 سیاست و عصبیت که معظم  
 منافع آن راجع بانواع  
 میشود و اقدام نماید و اما  
 قوت سوم چون در او را که  
 جزئیات تمرین و



































تغیب بختین  
بار دیو درود و سلام  
نویس  
۵۵ ای ازمک  
تا

۱۲۰۰ ای سہ

نیز یادونه طلب آن و

چانور ان تامل نر

در طلب زیاده

کتابخانه عمومی

در خطی نسخ

عمر احمد

در زمان راند  
غضب حصول  
از راند

یا ایضا یافته باشند  
رشته‌ی یافتنی  
یا شوق شغل آن  
یا پیدا شود

وضع لذت اکنون  
شده و یایا  
از این آید

پدین سید و در پیمان  
مطلوب

فصل فی بیان عظمی

*(Handwritten note at bottom right)*



۱۲۱  
 له ای دیندار  
 بیجان آرد و بر آید و در  
 منظور زینست  
 و یو انکان  
 بزرگداشتن  
 طبیعت ۱۲  
 طبیعت یا اعمال  
 هر چه از عقل و درون منظور باشد اول  
 از اندیشه و فکر و گفتار و فعل و حرکت  
 و اینک گفته اند که گفتار و فعل و حرکت  
 و اینک گفته اند که گفتار و فعل و حرکت  
 و اینک گفته اند که گفتار و فعل و حرکت

که مبدء انبعاث شهوت یا غضب شود و این حالت تبدیلی است که  
 که سببی را هیچ کند بعد از آن تبذیر خلاص یافتن از مشغول شود و معلوم  
 که هیچ عاقل مثل این اقدام نماید چون طبیعت باز گذارد و وقت خود  
 هیچ نماید پس میزان عقل سنجیده آن مقدار که حد اعتدال باشد اعمال نماید و از  
 افراط و تفریط محبت باشد و بودی فضیلت عفت و شجاعت شود و باید که  
 اعمال نظر بر قوال و افعال و حرکات و سکانات مقدم دارد تا بحسب عادت  
 چیز که مخالف رادت عقلی باشد از و صواب نشود و اگر احیاناً عادت سبقت گیرد  
 و فعلی مخالف مزاج و نظمو آید عقوبتی که موجب زجر باشد و از بود التزام نماید  
 مثل آنکه اگر بطبعی که مصلحت عقل و احتیاط از آن باشد مبادرت نماید مجازات  
 با تنوع از طعام و التزام صیام و تلویح و ایام بر وجه مصلحت طبق و ریت کار و  
 و اگر غضب سبیل از واقع شود تعرض سفی که موجب استهانت و شو یا التزام قریبی  
 مالی یا بدنی که بر شاق باشد تا دیر نماید و در تواریخ حکما آورده اند که تقوا

عادت پیشی کند بر اعمال  
 عاقل و نظریه امور  
 ای دین حال سزائی بر آید  
 مقدر دارد که موجب زجر  
 نفس گردد تا بار و اگر اقدام  
 بدان نماید ۱۲ مولوی موم  
 به آن اگر طعام  
 بخورد که نزد عقل پنهان  
 از آن مصلحت باشد  
 و این مثال عمل قوت  
 شویست بر طاعت عقل  
 بالکسر و حاکم علیه پنهان کردن  
 ۱۲ مولوی موم و این  
 از آن ای  
 که طعام ترک نماید و روزه  
 لازم گیرد و در سزایش و ولایت  
 نفس برود و مصلحت عقل  
 و موافق فکر و تامل بنموده باشد

۱۲ موم و غیره  
 با سینه متعرض گردد تا آن  
 سینه کمر باشد ۱۲ مولوی موم  
 و در آن ای لازم کردن  
 و نفس از آن قدر که لازم  
 و عبادتی مالی بخواهد  
 که نفس از آن گذارد و عبادت  
 نماز مثلاً ۱۲ مولوی موم  
 و در آن ای لازم کردن  
 و عبادتی مالی بخواهد  
 که نفس از آن گذارد و عبادت  
 نماز مثلاً ۱۲ مولوی موم



























[illegible]

بر آن کنند اما امراض قوت تمیز اگر چه بسیارست خوف آن است که حیثیت  
دوم جهل بسیط سوم جهل مرکب غرض اول از قبیل افراط باشد دوم از قبیل تفريط  
سوم از قبیل وادارست کیفیت اما علاج حیرت آنکه چون آن از تعارض اول  
خیزد و در مطالب خفیه چنانچه نفس از جزم بطرفی عاجز آید پس باید که اولاً تذکر این  
قضیه بدیهیه<sup>۳۲</sup> در نفس کند که اجتماع نقیضات انتفاء انسان مستلزم اجمالاً خواهد  
شد که هر مسئله البته در نفس امر کلی زد و طرف حق خواهد بود دیگر باطل بعد از آن تفصیل  
مناسبه آن مطلوب است بدو بر قوانین منطقی عرض دهد و آن احتیاط بمنجی خواهد بود  
حق از باطل ممتاز گردد و در بر یک طرف جزم کند اما علاج جهل بسیط اول علم  
علمست بی آنکه اعتقاد علم کند و در آنجا خود را متبذّر نماید بلکه مراعات علم علمست چنانچه  
داند یا اعتقاد علم و در آنجا ذکر کرده باشد تا علم محال باشد لیکن در مقام ماندن نیست  
اول شریع و عقل و ثلث و علم و علاجش آنکه در حال انسان دیگر بیانات تا آنکه از تعارض  
که فضیلت انسان بر ایشان بعلم و تمیز است و تحقیق حاصل که این حلیه علی نیست

با آنکه قیام نمود که عالم قیامت  
 در حق این خلقی عرض ظاهر شد که این دنیا  
 شکر امانت که بگری و غیره در حق این خلق  
 عالم است باطل که قدم عالم است معارضه  
 صحت هر چه گردید در صولوی جمیع ائمه  
 علیهم السلام که در صحت قدم عالم نیست  
 باری عز و جلال و غیر آن که در صحت  
 بنظر آنکه نباشد نقصان که در صحت  
 به اول جمیع نیاید و در هر دو در حق  
 که در صحت قیام نمود که عالم قیامت

[illegible]

شده ام عیسی  
اسم رسول از دم خفته  
لاست گردان  
ایریشیه نماید چون عالم

قریب است چه اندک در حقیقت معلوم  
 که چون در محافل انجمن دبا و جوت  
 حکیم الکسندر با بعضی یاوران  
 خلعت و خلعت و کراش  
 مولوی محمد عبدالغفور  
 و در عداو



















۵۳ ملو فی الفی  
 و سکون نانی و ضم لام و تشدید  
 فارسیان تخفیف از لاد و  
 و یضم میم اول و سکون نانی فی  
 ناکت بروزن کسر اسم مفعول  
 از باب فاعل نیز آمده بخبر کبره  
 شده و جند اسم مفعول از جنس  
 یخچه گذشته و بیان از جنس  
 آتش چنانکه جان جمع از یخچه  
 و غیره و ملو فی الفی  
 و یضم میم اول و سکون نانی فی  
 ناکت بروزن کسر اسم مفعول  
 از باب فاعل نیز آمده بخبر کبره  
 شده و جند اسم مفعول از جنس  
 یخچه گذشته و بیان از جنس  
 آتش چنانکه جان جمع از یخچه

تمثیل انسان بحال بکاری کرده اند ملو نیزین محسوسان که از ان بغیر از غوغا  
 و سررخی می گیر معلوم نشود و در بحال علاج مشکل باشد چهرین مرتبه هر چند صبح و زهر  
 اشتغال کنند موجب یادنی اشتغال نکرده شود و تغییر وضع کردن مثلاً از جلو قسطنطنیه  
 یا عکس مثال آن نافع باشد آب سبک و آسایدن بشرط آنکه مخدوری متوقع نباشد  
 و همچنین ضو کردن بخواب متن بموجب نص حدیث ششم مکارم اخلاق صلی الله  
 علیه و سلم و افزوده و قبول غضب مختلف باشند چه بعضی که بریت صفت اند که در  
 اشتغال نیز و بعضی غن در بی سبی قوی فی الجملة و در نگیر و بعضی چون چوب خشک  
 در اشتغال متوسط الحال و بعضی بجایت میرساند شود و این شبهه چون از خبر حسین  
 باشد بلکه نابرو قار و اعمال فکر و در عواقب باشد محمود است تفاوت میان این  
 مراتب ابتدای میمان غضب باشد اما بعد از تو اتر اسباب مرتب است و ای اقدام  
 نمایند بلکه غضب صاب می باشد و انیرا شد باشد به طبع غضب در پی سببی نمی تواند بود  
 اند حضرت سالت نه علیه صلوات الله فرمود یا کرم و غضب الحکیم و در حدیث

و ملو فی الفی  
 و سکون نانی و ضم لام و تشدید  
 فارسیان تخفیف از لاد و  
 و یضم میم اول و سکون نانی فی  
 ناکت بروزن کسر اسم مفعول  
 از باب فاعل نیز آمده بخبر کبره  
 شده و جند اسم مفعول از جنس  
 یخچه گذشته و بیان از جنس  
 آتش چنانکه جان جمع از یخچه  
 و غیره و ملو فی الفی  
 و یضم میم اول و سکون نانی فی  
 ناکت بروزن کسر اسم مفعول  
 از باب فاعل نیز آمده بخبر کبره  
 شده و جند اسم مفعول از جنس  
 یخچه گذشته و بیان از جنس  
 آتش چنانکه جان جمع از یخچه

[illegible]







نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است  
نفس لیبی کردن که در ران است

پنجم مزاج ششم تکبر فتم استنرا ششم غدر فتم ضیم و سیم منافست و طلب  
نفاس که غریز مثل باشد و لواطی غضب که این من اعرض باشد و مفت  
اول است دوم ترهت مگافات در دنیا و آخرت سوم شمنی و ستان  
چهارم استنرای اراذل پنجم ثنائت اعدا ششم تغیر مزاج هفتم تالم و جان حال  
و حقیقت غضب جنون یک ساعت است چنانچه حکما گفته اند چه هرگز مزاج  
غضبان از اعتدال صحیح بجزارت مفرط نیست اگر آن مزاج کثی کن جنون  
باشد چنانچه واقع بر تو این ملی اند و اینجاست که مرضی علی کرم الله وجهه  
فرموده که حدت نوعی از جنونست و اگر صاحب ترا پیشانی نشود نشانه حکام  
جنون باشد و گاه بود که سبب آنکه روح حرکت عقیف خارج کند که منفع  
روح حیوانیت خالی اند و در روح که پیوسته از با اعضا میرسد منقطع شود و یا  
اشتعال ناره حرارت غضبی جوهر روح الحراق یا بذر بخاریت بدخالت مستحیل  
شود و بهر دو حال سبب فجاءه گردد و یا اخلاط محرق شود و از آن امراض

رسد ۱۲۵ ای در عین حالت غضب ۱۲۵  
نفس اول و سکون تانی صغیر صفت بسیار غضب ۱۲۵  
بجمله خفا که ۱۲۵ ای در عین حالت غضب ۱۲۵  
بافهم ز خود که در حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
۱۲۵ مزاجیک در آن حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
جنون است که فتنه در آن حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
آمده حدت و با سبب سبب ای فتنه در آن حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
عیات و با سبب سبب ای فتنه در آن حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
این حیوان در حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
و با سبب سبب ای فتنه در آن حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
چون تن ملوک ۱۲۵ ای در عین حالت غضب ۱۲۵  
زاید مزاج جمع ناکره آنش و شعله و بجای آب زود  
و گریزنده در مزاج همین مناسبت نام حرف اخلاط  
نه حرف قافیه چون این حرف بر کانه حرف  
قافیه است گویا از میان حرف گریزنده حرف  
گرفتار است از مزاج در ساله عطانی ۱۲۵ عین لغات  
۱۲۵ مزاج که سبب است از اجزای  
و هوای و دماغ و بک است  
از اجزای ناری و در فتنه  
مخیل نام فتنه در فتنه  
از گردن ۱۲۵ ای در عین حالت غضب ۱۲۵  
افطامه ماد و با سبب سبب ای فتنه در آن حرارت غلظت و در عین حالت غضب ۱۲۵  
قهر و مزاج با نامان در گریزنده  
و با اخلاط که در دماغ و مزاج و فتنه  
سودا و بلغم باشد و در دماغ و مزاج و فتنه  
و این که در دماغ و مزاج و فتنه  
شود فجاءه که در دماغ و مزاج و فتنه  
و سیم اول و در مقامات یعنی ناکه هر فتنه ۱۲۵ کذا فی عیال لغات











سایه نبی آن خدا  
بر او نشان تقوی مجید بکمال پیدان  
خود خواند که او شان در مرتبه  
پیدا نش برابر باشد یا زیاده  
پس تقوی چگونه راست خواهد شد  
۱۲ مولوی در موعود ۱۵۵ ی درض کیم  
که ایشان از مرتبه آباد اجداد او  
که از نام نام باید افتخار کند

زیرا که یک فضیلت ذاتی از پارس  
فعال صفاتی اشرف و اقوی  
باشد ۱۲ مولوی محمد عبدالغفور  
سایه نبی باین خیال باطل که پدر نام چنان  
بود و هر چه باقیم در میان انداخته شده  
تشنه زشت گفتن تو بی تمیز و مزین کردن  
۱۳ ز تنقیح سلسله نبی اگر ناز خواسته کرد  
پیدا رانسته که در گذشته در گذشته  
راست گفتی لیکن بدست آن که از اینک نادورا  
شمار از جو بیستاد من صد و عووض حق و حق  
یک در آن عجب و یک سالم در ابتدا سلام و در  
عجب از خوشبختی که عجب و

نوشته در این مرتبه از پیران او زیاده باشند ۱۲

و از آنکه شاید که در مرتبه آن پیران یا زیاده باشد و بر فرض آنکه از ایشان فروتر  
باشد اندک فضیلتی که در ذات شخص باشد اشرف تواند بود از فضیلت بسیار که  
در غیر او باشد باین خیال باطل خود را عرض نه تشنیع عقلا و توبیخ فضلا و از بیجا بگفته اند

بیت آن فخرت بابا موصو اسلفا قلنا صدقت و لکن بمسا و لک و ا

و حضرت متمم مکارم اخلاق علیه التحیة من الملک لخلق فرموده لا تا توئی  
یا نساکم و اتوئی یا عا لکم و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده قطع

انا ابن نضی و کنیته اوبی من عجم گشت او من العرب  
ان النضی من یقول یا انا اذا لیس الفی من یقول کان لیبی

محکمست که از روسای یونان کی بر غلامی افتخار کرد غلام گفت اگر ای بابا  
جامه های فاخر است که خود را بآن آراسته این نیست در جامه است و تو و اگر

مکروب چاک بر این آری آن کمال آن است از آن تو و اگر فضیلت پدرا  
صاحبان فضیلت ایشانند نه تو و چون میگوید از جهات فضیلت آن تو

اخلاق جلالت  
۵۵ بیان نذر من بعلی است خود را از دست  
خود بپایند من بعلی است که در آن نیست  
پیش خود و کنیت من که در آن نیست  
با او باشد و ب نیست خواه در نسب  
از عجم باشم یا از عرب بدر یکدیگر نیست  
که بگوید آگاه باشند من چنان بودند پدر من  
و از کسی که بگوید چنان بود پدر من  
ماصل آنکه کمال خود نماید که کمال پیران  
تا در پیش بسبب من عجب و عووض حق و حق  
عجب اول و بعد و عووض حق و حق  
یک در آن عجب و یک سالم در ابتدا سلام و در  
عجب از خوشبختی که عجب و

نام یونان بن یافث بن نوح  
۱۲ او شده ۱۲ عجم آن بنی  
ملک نبی آن خدایک است  
یکدیگر و مولوی محمد  
۱۲ او شده ۱۲ عجم آن بنی  
ملک نبی آن خدایک است  
یکدیگر و مولوی محمد























۱۴۴  
لحای از زمانیت  
بیا قوت دوش بدندان

علم و غیب بیان  
فی شریعت یزید

مکتبہ اسلامیہ

و بجايت استبداد  
و بجايت استبداد

یگرچہ یہ

و فتح اول شد

سیلانی کرسی

ویدیه باضافه

مذکورہ بالا

والتشويق

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

49  
;

بگوهر دندان میگرد و از فرط غم از جنید دیدگان اشک برین حقیق میچهره که باسان  
 میبارد و نسیم شک ز رخسار در بازار سودای بی آمده نقد اوقات صرف نموده  
 آن نمود و چندان سودای هوای آن قبه و غمش جامی گرفته بود که قبه بلورین  
 فلک با چندین گوهر شجره چرخ و چشم او تار یک مینمود و لعل با همه سنگین و لعل  
 از آن حال آتش نهاد اوقات و مر جان را با چندین گرنجانی زرین جادو جگر خوش  
 چندان که خواص اعیان در طلب هری نفیس که در تسلی خاطر او باشد آن  
 تواند شد سعی و اجتهاد نمودند و بحیثیت حرمان باز گشتند و آخر الامر غنائی پاک  
 و زمام تاسک از قبضه اقتدارش بیرون رفت و خللی کلی با امور ملکش راه یافت  
 این حال ملوکست امام مردم دنی را اگر تسامعی شریف یا جوهری لطیف بدست  
 متعلبان بطلب طمع آن بر خیزند و در استیلا <sup>دوباره ۱۲</sup> آن از دستگیرند اگر صاحب  
 بنعم و جنه گرامی و اگر در صدمه و مانع در آید و معرض هلاک و آمده از جان آری  
 چرا عقل اختیار چیزی کند که عرض این معنی شده و چنانچه این عالم نهان نیست

۱۵۰۰  
 خاورد شاه هر چند از کین سلطنت برای تسکین  
 آورده شد بیشتر خشنود گشته یافتند و چنانکه درین  
 باب کوششها نمودند بی بهره و مردود ماندند  
 حیات بی بهره و نماند و این شد که به موجب  
 فیض شیرین ارجح بسوی پادشاه  
 نالک ایستادند و در نالک  
 خلاص جان  
 در آنکه در آستانه  
 قاصد آید

و چون کشیدش از دیکر تمام تنه و در آید  
 از آزار و آسان کردن و گاهی به جگر کوبد  
 بچیند و آسانی آید  
 و آنست از دانه

پس باری باشد  
بدر آنکه جان آن شایم  
آن بوده که در میان  
جان خود را بایزم با بوی  
محمد عبدالغفور در حرم  
عبدالمجید

با هم کارسان اگر غن و کلاه  
 بختی نه نشی و آسان هم آره  
 محنت بازداشتن  
 ۱۱ غم  
 مرفیق







[illegible]

بحسب استعمال و کشاید آنرا بشکند و دیوانه صفت بنشام نافروام بر نایبیت اوقات  
باشد چنانچه از بعضی ملوک سابق که تهنوت منسوب بوده منقولست که چون او از سفر  
دور تر رسید می برد و ریاضت گزینی و در یار و یار بختن آب انباشتن بگو بهاتمدید و  
حکیم ابوعلی مسکویه از بعضی سفما نقل کرده که سبب نکه چرخ شب با کتاب  
نقته رنجور گشتی بر با هتایب شتم گرفت و بر و شنام اواقام نمود و بی ماه را بهجوه  
گفته و همچو بای او ماه را مشهورست و احمق بدین شیوه بکتاب تشبیه ثبت

مه نور میفشانند و سگ بانگ میزند | سگ پیرش خشم تو با اهتاج صیحت  
 و فی الجمله امثال این افعال با کمال شتاعت مضحکست صاحب نقیصان  
 عقل و رذالت طبع خود را میکند و این صفت شیمه ناقصان باشد مثل زنان و  
 پیران منحرف گو و کان بسیار آن همچنانکه کیفیات بدنی باالعرض و می بقصد خود  
 میشود و کیفیات نفسانی نیز گاه باشد که رویت غضب از اوقات شهوت  
 که حرصست از وجهی ضد اوست متولد شود چه در احوال و چه در اشتیاق ممنوع گردد  
 در هیچ باب

و نه  
من مذهب ۱۳ از میان  
سکه شازگار و خلیل شسوب می کند  
زیرا که ادعایش علی بود و دیگران نسبت  
و کتاب الهامه در تفسیر باطلان  
از معتقدات او است ۱۳ سکه ۱۳  
بیخ اول و سکون چهارم است که  
۱۳ سکه ۱۳ ای ایست که چنین افعال  
در حد ذات خود در شش بود  
و ملک آن عمل خنده و مردان می کرد  
در صورت شگفتی بیخ ششم چنان  
از شگفتی آن واقعات بیان  
باعث خندگی مردم می شود  
بر تقدیر ششم می بینیم بعضی  
است تا محل شگفتی بافت  
بدی می شکفتی که کبریا بود  
و بیخ خنده و آرزو و دوست  
با بیخ عیب است که اکثری  
معروف حادث و خوش  
خفت و ریا و شغل گفته سال  
۱۳ خیانت اللغات  
از

پکار می شود که است  
 غضب زیا که غضب بخت  
 دفع است در صورت  
 شوم و آن غضب است  
 پس بعد از آن که در دو  
 شمشیر















سلطانی پادشاهان  
 شریفان نظام کشان  
 گرد و غبارم انعام از بای خود  
 که جنبش دشوار بود بر جست  
 سلطانی محمد زکریا چون دید  
 که کار حسب مراد ساخته شد  
 همان دم خود را بیرون برده ماندند  
 که از قبل در آن تدبیرات  
 ملاحظه نوشته با خود  
 داشت یکی را از خود سلطان

استعجال یافت بی اختیار از جای بر جست محمد زکریا و حال بیرون بود و مکتوبی  
 بیکه از خواص سلطان او و بایشان گفت پادشاه را بیرون آرید و بدستوی کسی  
 اینجا نوشته ام عمل کنید و در حال هر مرکب تیر و سوار شوند از حراسان بیرون آمد  
 پس پای و ساه را بهمان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافت چه طبعی که سبب مرض  
 بود و بواسطه حرارت شخصی مدو حرارت تمام تحلیل یافت و بعد از آن هر چند پادشاه  
 و او را طلبید ملاقات نمود و استغفار کرد که هر چند صوت شستی که واقع شد بنا بر  
 مصلحت علاج بود اما شاید که چون پادشاه مذکور آن باید خاطر گسار آن به واسطه  
 هیچ حال این نتوان بود و عرض ازین حکایت آنکه هیچ ماره غضب اگر چه بواسطه  
 بیرون رفتن آن در غایت ضعف باشد مکنش بعضی حکما و جنگاها و جاها خوف  
 رفتی و بوقت اضطراب یا در شستی نشستی تا ملکه اتمام مایل و اخطار او را حاصل آید  
 علاج خوف آن عبارت از یقینی نفسانیت که نزد تو فرمودی که نفس دفع  
 آن قابل در نباشد حادث شود و تو فرست بامری قبل از آن بود و آن امر با ضرورتی

سجد و در آن صورت  
 مویات و حشمت او از من  
 نسیاید و ممکن نیست  
 که از ملاقات اعراض  
 نماید ۱۲ سلطه زیرا که اینها  
 در سینه با شکست فشرده  
 ماند همچون که شداره و  
 غنچه بوی رسد اشتغال  
 اخلاق جلای  
 در باب انعام غایت منصب  
 پس خود را از ایشان  
 واقعتر از ایشان  
 واجب ۱۳ و علت است  
 اسه خود را در غوغات و  
 ملکات انداختن براسه  
 این بود که نفس قادر گردد  
 بر اختیار بود لیا و طبع  
 که لغت است  
 بنامه قدرت

که در کاسه  
 که در کاسه  
 که در کاسه  
 که در کاسه  
 که در کاسه  
 که در کاسه







165,

۱۶۲  
سایه ای در میان دو خوش  
۱۵۲۱

ممكن ان افضل شخص باش ۱۲  
بفضل غير باش ۱۲

حقیقت الہانی فقط قلت بدہ  
یعنی فشاو حکم

که از همه اسباب غرق شدن غرق  
مکونات را خوا

گفته است که در هر یک از اینها

از بدن ۱۲ ساله

11



سبب و صورت اولی حکم بر ممکنست به موجب در نصیحت حکم بر ممکن با تمناع هر دو  
را منشا تصور عقل و تصور درک تواند بود چون گار میانه اسباب و بهم مستعد  
اختصاص در در خصوص او و او سخن در عقد اینج و از رسته جانها کسان  
مناسبت علاج خوف گار و آساید نیست که مرگ فزای ذات انسانی نیست چه  
ما طقه از سج ملکوت بر توانوار جبروتست فلا را بساحت نقابى او مجال نظرنیست



















۱۶۶ ای حجت نذر  
تجلیات کمال التبیان

از زبان صدای

از روست و از مهر

ما چو کل اهل طری

امید است که

از کلان سالی حرات

عسدر بنده طرب

احلیه نقصان

مجا بود و بدو

تو هم زیادتى در آن توهمى فاسد اما کسیکه تمنای و ام حیات جسمانی نکن ولیکن  
از طول اهل زروی عمر در از زیادت از حد اعتدال نماید که بنیدش که تا آخر  
از امتداد عمر لذات مترتبه بر آن اند بود و معلومست که در پیری تمام قوی رو  
با خطا طند و حواس ظاهر و باطن کمال یابد و لذت صحت که اصل  
جمع لذت است مفقود گردد و مقتضای <sup>ع</sup> و من نمره مشکسته فی الخلق  
تمام احوال و متراج شده قوت به ضعف و صحت بعلت غرت <sup>ب</sup> متزل  
شود چنانچه اهل اولاد از ولول شوند و جلا و هر دم براق همدی هر لحظه بقوت  
محرمی هر ساعت بمصیبه و هر لحظه برزینی مبتلا شود پس تحقیق هر طالب از  
زیادت از حد اعتدال کرده باشد طالب این تبعات که مایع آنست بود و باشد  
و چون معلوم شد که موت ضرورست و تحقیق آن خلاص نفس و شریف از  
تحمل بار بدن خالی کثیفست و نجات <sup>ع</sup> ظاهر ملکوتی از نفس قالی سوتی و محقق  
شد که قرارگاه نفس انسانی عالمی گیرست پس عاقل باید که سبب استمدادی لذت  
مستحب

و بیست که ضداست و ضعف  
اعضای که سینه طلب میکند  
از رنجبت در قهای در بره حیات  
که عبارتست از جا و در و فراموش  
و غایب و در قهای در بره حیات  
است فخر و قعود و غلبه و یسار  
و اخراج و بطن قوی از جا و در  
اعتدال و من اهل بود و در  
کمال و در از ان  
الام و اهل و در از ان  
که کمال بالغ اندکی  
که هر که از در از در از در  
او را در از در از در از در  
بضعف بدل که نیم در از در  
به برست و صحت و در از در  
نفع اول و در از در از در  
یا یختانی بضعف نیست  
مستحب

لکوت عالم  
ملکوت و اصلا  
صوفیان عالم الدار  
صوت عالم  
انسان که دریناد  
این جهان باشد  
کذا فی بیان الدار  
لکوت عالم



















کس چنانچه بعضی توهم کرده اند ۱۲ مولوی محمد عبدالغفور رح

۱۸۶

له کدام احکام ظاهر است  
انی در استقوی خاصان توغلی مانع  
کرده است و طرق استوحاج عدلین  
تجاربین بضرع روح الزوج درود  
نقص سه نقصان واحد از هر دو  
ماصلین و مسلک هر فن باین اگر  
هر دو باقی از اول باشند بر هر دو  
آن نوع الزوم درین حاصل می شود  
تا عدد اول حال شود در شمس حاصل می شود  
یا قیاس با قیاس نامگذاری  
یا قیاس با قیاس نامگذاری  
یا قیاس با قیاس نامگذاری

مراود از کسور مطلق اجزای میچ هستند که در کسور  
شش و سه و اجزای عدد اول ۱۲ می ۲۸۰ و اجزای  
عدد دوم ۱۲ می ۲۸۰ می ۲۸۰

و در و ظاهر ظاهر شده حکم اختلاف استعداد و خصوصیات قابل تمیز در یک وجه آتم و  
اعلی خواهد بود و در دیگری نقصانی است عینیت از طرف نقصان بزرگ و عینیت  
از طرف کمال جلوه کند و اول استدعای خدا و اتفاق ثانی اتقای جلا و تقا  
و کند ادر اعدا و تحایر آن و عدست که کسور هر یک از آن عین عدد دیگر میشود  
چون و گشت بیست و دویست هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر دو شخص را اتفاق  
افتد در امری بین عدل از مالکات یا غیر آن با هر یک متعلق یکدیگر و عدل و عدل و عدل  
بأنه و دارند البته میان ایشان محبت التیام حاصل شود و کمتر از برای محبت  
کرده اند و عدد بیشتر برای محبوب این عشق شعار حکمای الهی است و لطیف تر  
و تنویر روح خلقی نام دارد چه هر جا که خورشید جهان افروز عشق حکم و اشرفیت  
الارض بنور ربها از افق روح انسانی بر آید ظلمات کائنات طبیعت وی به نور  
اقول نهاده راه عدم پیای هر کجا آتش عالم سوسنوق که لا تقی و لا تدر و الحال  
اوست در صحنی وجود و در گیر دار ضیاء طبیعت را بکلی بسوزاند و میست

و در و ظاهر ظاهر شده حکم اختلاف استعداد و خصوصیات قابل تمیز در یک وجه آتم و  
اعلی خواهد بود و در دیگری نقصانی است عینیت از طرف نقصان بزرگ و عینیت  
از طرف کمال جلوه کند و اول استدعای خدا و اتفاق ثانی اتقای جلا و تقا  
و کند ادر اعدا و تحایر آن و عدست که کسور هر یک از آن عین عدد دیگر میشود  
چون و گشت بیست و دویست هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر دو شخص را اتفاق  
افتد در امری بین عدل از مالکات یا غیر آن با هر یک متعلق یکدیگر و عدل و عدل و عدل  
بأنه و دارند البته میان ایشان محبت التیام حاصل شود و کمتر از برای محبت  
کرده اند و عدد بیشتر برای محبوب این عشق شعار حکمای الهی است و لطیف تر  
و تنویر روح خلقی نام دارد چه هر جا که خورشید جهان افروز عشق حکم و اشرفیت  
الارض بنور ربها از افق روح انسانی بر آید ظلمات کائنات طبیعت وی به نور  
اقول نهاده راه عدم پیای هر کجا آتش عالم سوسنوق که لا تقی و لا تدر و الحال  
اوست در صحنی وجود و در گیر دار ضیاء طبیعت را بکلی بسوزاند و میست

روشن کرد و در صورتی که در کار آن

چهار عدد این هر دو عدد است و در یک  
چهار عدد این هر دو عدد است و در یک  
چهار عدد این هر دو عدد است و در یک  
چهار عدد این هر دو عدد است و در یک  
چهار عدد این هر دو عدد است و در یک

۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰







له ای غامضی

که اقتضای اراده باشد

ای غامضی که با مقتضای اراده باشد

عقل گفته اند که عشق در این است

داده که همیشه دل را گرم و دلجو را

شک از ده چرخه کائناتش سوزنده

بود زین عشق سوزنده در دلت

عقل که از این زمین بامیان

زین است گویند که کشاکش او

روز بهان اول که پیش از او

باز زنی را شنید که در خرم حسن

فضیلت یکدیگر را اظهار کن که پس

خود را با کس اعتبار بدوش گفت

ای زن حسن بآن صفتی نیست

که نهاده منور باشد هم آن

بر مجالی ذرات اعیان کائنات ظاهر و جاری همان پرگشت که در افلاک  
 بصوت میل ارادی که مبد حرکت و رستیت ظاهر گشته و در عناصر بصفت  
 میل طبعی برآمده و در نباتات مبد نشو و نماده و در حیوانات بصوت قوت  
 شوقی برزده و در نفوس کامله انسانی بصفت عشق روحانی تجلی کرده و اگر  
 کسی دیده اعتبار بکشاید و در سراپای جهان آید و از ملائکه که از لوث طایع کن  
 بعالم افلاک آید و از انجا برز خاک نزل کنی و دره از پر تو نور عشق خالی نیاید شعر  
 درازل از خم عشق قدح در دادم | زان فلک رخ زان گشت زمین آفتاب  
 قدوب حیات فی الاشیاء جمیعها | مافی الوجود سوی من شفت اشرف  
 و اکابر حکما سر این عشق در موجودات اثبات نموده اند و چون تفحص میان  
 عشق انسانی و حیوانی بکشت که هر یک کنت قمر قوامی و داعی طبیعت نیست چه  
 هر دو سناسکی چنانند جام و سندان بافتن | و چنانکه کان لیت که راه عشق را با قدم  
 نامرادی توانند سپرد و بوبت ارادی از رغبات جسمانی ولد اند شهوانی توانند مرد

اخلاق جلالتی  
 است کرده است محبت  
 گو در اشیا تا بهما نیستند  
 هر یک که پاره کرده باشد  
 او را هم در است با نفع و نفع  
 با سرت کردن سخن با نفع  
 اندو گین کردن در دانش  
 مستطین فلک مستطین فلک  
 مستطین فلک مستطین فلک  
 در این است کنت انعم  
 قدرت قمر انعم چیده و  
 غالب شدن و در است  
 خواستند که از است  
 انفعالب اللغات  
 جمع قدم با نفع غنچه نام  
 در تمام خفا و موت اوری  
 کلسا بودی غایت غنچه  
 همه از نفع است  
 از کبریت

در تمام خفا و موت اوری  
 کلسا بودی غایت غنچه  
 همه از نفع است  
 از کبریت







له طلب برآمدن  
 و طلبیدن چیزی کردن  
 در دانی کار از گفتن و خبر  
 در عوارض و بوی باقی  
 یافتن الفباست که مقدار  
 کوپای کردن و بر یک چیز  
 استاده و به اصطلاح این است  
 ظاهر قبل از الفبا که است

بیشتر از جمایات چون سخن عشق از آن قبلیست که به نظر او ادوای آن  
 توان و بدین مقدار اقتضای ووه جمل سخن رجوع افتاد و اللهی العصمه و السداد  
 اما علاج حزن آن ملیست نفسانی که از فتنه محبوبی قوت مطلوبی حاصل شود و  
 آن حصو طمع است حصول شتهیات جهانی و مستلزمات بی توقع بهای خراف  
 و نیوی علاج آن نالست آن که اشخاص عالم کون فساد قابل نیات بقا هستند  
 چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بآن فتنه است باقی تواند بود و عقلی  
 سعادت نفسانی است که از محیط زمان حوزه مکان تصرف اضداد و طرق فساد  
 متعالیست تا چون یقین کامل نیمنی حاصل شود طمع فاسد خیال محال را بخود راه  
 و دل در سبب نیوی که ظن زائل با خیال باطلست بنده بلکه همه بهت کمال عقلی  
 ملکات فاضله که باقیات صالحات سبب اتصال بچار قدس حضرت و الجلاله  
 مقصود و آرزو اشرار حصو محال حزن ائمه الامم تر است خلاصان فتنه بتمام رضا  
 که مومن بوجبت تحقیقی سرور دایمست پیوند و چنانچه مضمون کریمه لا اله الا الله

ظاهر است از آنکه در است  
 و درستی ۱۲ سکه نقد باقی مانده  
 قوت باقیمانده شدن فتنان  
 چیزی ۱۳ سکه ز غارت فتنان  
 و کسر اسه مملک را بشاهای دنیا  
 زنده و دایم کرد و باقی فتنای  
 ظاهر را از دست به باطن فرار  
 از فضل و تقب له عیله  
 بالکسر یعنی دور کردن و دور کردن  
 ظاهر در این  
 باقی مانده و در این  
 مستعمل عده باقی مانده و در این  
 بهیچ وجه میان ملکات اگر فتنه  
 و عقل و فتنه که در این فتنان  
 عه تصرف و دست در کار  
 کردن ۱۴ سکه فتنان برون  
 تصرف بخضاره با فتنه ۱۵  
 تصرف متعالی بنسبت بر ۱۶ سکه  
 عه متعالی آمده که اصل جمیع  
 و در حدیث آمده که اصل جمیع  
 گناه جنبی است و اخلاص  
 فغان نه است کسیکه  
 ترک دنیا نمود و خداوند

کلاه است که در دنیا  
 در دلت خواجه بافت  
 که اسفند انبیاست  
 صاحب بزرگ  
 لاف







اینکه در از من است  
 علم صلی الله علیه و سلم  
 هر دو چشم خود را بکوی نور  
 بخورد و اگر دانه نام  
 بدان چرخ خدا را از لافان  
 زینت زنده گانی دین  
 تبار نام او شان را

در آن هست که بگوید  
 اینجا نمی خورم و نه می فروزم  
 به تقدیم می نامم که بگویند  
 که تو با این بیا رفیق  
 در اضمی و با نعم خواستن و نیاز  
 نمودن در سوال و خدای بی نیازی  
 که زیر پا که تو نمایی بی نیازی  
 به مال هر چه اگر بودی بی نیازی  
 آدم و حیوان از زرد و زعفران هر چه  
 این چرخ را در دین  
 این چرخ را در دین  
 این چرخ را در دین

و از واجات هم نه هرة الحیوة الدنیا انفقتم فیہ و بطیموس حکیم گفته حریص همیشه  
 و روشن باشد و اگر چه همه جهان او را بود و قنوع تو اگر باشد و اگر چه او را هیچ  
 نباشد و از آیات فسوف قرآنیت لو کان لابن آدم وادیان بری لذت  
 و الفضة لا تبغی الیها نالها و ما یلک جوف الا التراب فرد

هر می نشود کاسه سر باز هوس | هر کاسه که سرنگون بود و پر نشود

و کند می لیل گفته بر آنکه حزن امری ضروری نیست بلکه حالتیست که اختیار  
 و در آن محل نامست آن آنست که هر مطلوبی که از کسی است شوالیه جماعته  
 باشند که از آن مطلوب محروم باشند و با وجود آن اضمی فرحان باشند و این  
 و نیست بر آنکه حزن بر فقه ان ضروری نیست و مصیبتی فاما الی که بکس رسد  
 البته بعد از مدتی او را حزن بفرج و بکافضک قبل شود و نیک کسی که طمع در بقا  
 و ساب نبوی نماید چون کیست که در ضیافت حاضر شود و شامه در میان مجلس  
 نبوت بگرین ساند و هر یک لحظه از آنکه فاکه آن تمتع گیرند چون نبوت بود

که بگوید و شود و آید  
 که بگوید و شود و آید  
 که بگوید و شود و آید  
 که بگوید و شود و آید  
 که بگوید و شود و آید  
 که بگوید و شود و آید  
 که بگوید و شود و آید  
 که بگوید و شود و آید

در وسیع الاخران آورده و فضا  
 ماری و دال بر در صحت  
 ملبی که نشود و در صحت  
 در وسیع الاخران آورده و فضا  
 ماری و دال بر در صحت  
 ملبی که نشود و در صحت  
 در وسیع الاخران آورده و فضا  
 ماری و دال بر در صحت  
 ملبی که نشود و در صحت







۱۹۰  
صله ضیق با کسر  
شایع جمال فرخ و جوج  
جای جولان کردن که  
میدان باشد و ملامتی  
ببخش قدرت و طاقت  
مستقل تر از جوی انبوه  
و انبوه کردن کار کسوف  
صله شایع کبر و کرم  
که پره است بی پره  
چیز بد و خرد و نیت

قوت شهوتی این ضیق ترین امراض است چه حاسه نبوت خیر دیگران محل شود  
و هرگز نعم آبی را بل عالم منقطع نگردد پس خزن الم باشد هرگز قطع نیابد و حدت  
الحمد یا کل الخسائت کما تأکل النار الحطب یعنی آتش خرد جنات را میوزاند  
همچنانکه آتش بهیمر را میسوزاند و بدترین انواع حسد است که در میان علما  
میباشد چه آموذنیای چون بواسطه ضیق مجال محل تر احم است گاه باشد که وصول  
نعمتی کسی بی زوال از دیگری متصور نشود و بخلاف علم که زین بهیمنه است  
چه در آن محنت نیست با اتفاق صرف و ان نقصان آن راه نیابد فی الواقع  
حسد این طائفه هم راجع با سبب نبوی میشود و علاج حدیث بعلاج حزن و غصب  
باشد و اما غبطت آنست که رغبت کند و آنکه شل آن نعمت که دیگر را باشد و را  
حاصل شود بی تنی و ال نعمت غیر و آن اگر در امور نبوی باشد اندر بقدر کفایت  
و مصلحت مذموم باشد و بقدر کفایت و صلاح محمود در امور نبوی فاضل نفس  
مطلقا محمود و چون فطن لبیب درین مباحث تأمل نماید بمجاونت آن معالجات دیگر

**اخلاق**

و منفعت گردد و باید بداند که از

باب از کمال  
در بیان  
در بیان

اخلاق ناصر  
افراد شہوت به تفصیل

در مقام اول

تأمل سميت  
الفتح آوازها والقد  
مستغنى

کفایت کند و زنی

مجلس  
وزار طلب و آن روز

ساز و معاش خراج روستا  
باشند بیا ادا کنند

مطلقاً محمود و چون فطن لبیب درین مباحث تامل نماید بعوانت آن مجامع الحائز

بیکه  
بر آن تالیفات  
و سبب ترستی مدرسه  
عالیه دانش بهرین  
تفحصین و تحقیقین  
شدن در کتب الفیاض  
مازی که در آن ادوات  
عدل و عدل در آن  
نظم و نظم در آن  
اخر

بایع فطن و انصاف لبیب علی ۱۲















موسمی از چهار موسم سال موسمی  
۱۹۴۴

موسمی از چهار مو  
نیم گرم و کمر سبیل و حلقه چشم

کرده شده

اسلام نقیب خان فتح آباد  
مہاراجہ فتح آباد

فوقین نگاشتن و سوار کردن

مجلس ششم سطور ۱۰

2

فان در ایامی که اساع و مقام لائق فصلی موسمی ران معذبات و احتیایلیک  
 و دفع غرق و حرق و نقب و تعرض هوم و مسرقه بایند ان عی و دور شدت  
 که بنا باید که ارتفاع آن یاده از نش گز نباشد چون از نش گز یاده بلند  
 کند ملکی نه کند ای این یا اسرف انفا لاین یعنی تا کجا عمارت بلند خواهی کرد  
 ای مشرقین متعلیان ملاحظه حال همسایه باید کرد چه همسایه بشمار و عقلاً  
 موجب هبی فساد میشود و افلاطون در کونی گران جای گرفته بود و چون از  
 حکمت آن سوال کردند گفت از آنست که در وقتیکه خواب غلبه کند و از  
 مطالعه و مال باز دار و با و از مطر و ایشان بیدار شوم <sup>معتد دوم</sup>  
 در ایست اوقات اموال چون معلوم گشت که از آنرا احتیاج باز دار  
 اوقات ارزاق حاصلست پس احتیاط آنست که از آنجا منافع غیر کنند تا اگر  
 بعضی اجناس معرض تلف یا بعضی باند و جهت ضرورت علامات یشار که حافظ  
 عدالتش اموال ضرورت احتیاجست بنا بر عزت نفاست رزانت جویم

[illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and a small dark spot near the bottom left corner. A vertical crease or fold line is visible running down the center of the page.

و بیاد اندان گفت  
 شدن کار کردی خوشبختی لطافت  
 نه صغر و نه بزرگی و نه اول و نه ثانوی  
 تشبیه بی نیت زیر که جمیع آن  
 دارند صد و ده دوازده ای نگاه  
 اصغر از بخت که اجباری که انعام  
 شریعت بیان منوط و مصلحت  
 و شریع را ناموس اگر بگویند که  
 است مصلحت بی خدایت  
 و شریعت  
 بنام خدا



لح فاجت که از قالیب روزگار خطا لیل و نهار یکیش بند و غامض خطا نپدید خطا است در حال مال

و متانت ترکیب اندکی از و با بسیاری اجناس مقاومت کند بدین سبب احتیاج  
نقل اقوات از مساکن محال کن بعید نباشد اگر ویار نبوی شقت نقل ضرورت  
بلا و بعید تحمل بالستی نمود و نظر در حال ملل با اعتبار و ملل باشد با اعتبار خطایا  
با اعتبار خرج اما دخل بر دو قسم یکی آنکه با سالی شود که بتدبیر شخص طایف است چون عات  
دوم آنکه اختیار را در آن فعل نباشد چون اریث عطا یا اصول محاسب است  
چنانچه بعضی ائمه دین گفته اند زراعت تجارت صناعت اتمام رضی الله عنهم  
براست که تجارت بهترین هر سه است مادر وی از اصحاب شافعی گفته اند زراعت  
بهترین است بجز علمای متاخر گفته اند چون درین مانه اموال بیشتر است و درین  
بر مردم غالب تجارت از احتیاط و در باشد زراعت است و چون زراعت را با نام فنی  
اموال حلال شایع بوده و امانت و یا است بیشتر از نهیت حکم بر جان شکار نیست و  
و حکما گفته اند که بر تجارت اعتماد نباید کرد چه شرط آن این است آن معروض و  
و در کسب سه چیز احتراز باید کرد یکی جور چنانچه به تقلب یا بقاوت زن و کسب چیز  
گردانیدن

نظر بسیار احتیاج باشد که در کسب در آمدن چیز با نظیر خرج است که طاعت آدمی کسب از آن سابقه است و اریث جمیع مال از در و دریا و چنانچه عطا یا جمع علیه بخششها و زراعت و تره و صناعت البته تضاد و شاید که اکثر این آفت بپایان دست نیابد

لا مع لول و حبیب بن زاده از یکدیگر جدا کردن و در دوزخ بلان و دوزخ داد و در کسب و در غارت







۱۹۶  
 مکتب که بود و در آنجا  
 نفعی ضروری و منفعتی  
 نیست ۴۰ و در آنجا  
 زید که در کلام کلام  
 المان نبود و در آنجا  
 مال او را و در آنجا  
 چنانست ۱۲ و در آنجا  
 فرائض ۱۲ و در آنجا  
 که در آنجا  
 خواه در آنجا

بهمت انتظام امور معاشی باید که جمیع بآن مشغول باشند بخلاف و صفت اول که  
 نزد عقل قبح نیست هر یک که بصناعت میسر است باید که در آن صناعت تقدم کمال طلبد  
 بدین است همت نهی نشود و بدانکه هیچ زینت و نیایشی که از روز و کفر نیست بهتر است  
 آن صناعتیست که بعد از تمثال اعمال بعفت و مروت و یک باشد و هر یک که بصنعت  
 مکابر و عار و ذمارت نیست باید اگر چه بسیار نماید قصور بی برکت باشد شرعاً و عقلاً  
 اجتناب از آن واجب باشد و هر چه کسب حاصل شود اگر چه قلیل باشد بمیون کسب  
 بود و رعایت اعتدال بمنزل آن خرج آن بی اسراف و تقیر و ریاضیات باید نمود  
 و باید که خرج کمتر از دخل باشد و ملاحظه اوقات ضروری نماید و قحط و کمالات ارض  
 باید کرد و اولی آنکه بعضی اموال نقد و اثمان باشد بعضی خاسر است و بعضی اموال  
 و ضایع و نویسی تا اگر در یکی خلائی واقع شود از دیگری جبران گردد و وصارفت آن  
 یکی آنکه حکم آموی وضع شریعت باید و چون کوه و صفا و تندر و دم آنکه بطریق سخاوت  
 و ایثار و کلام و همد چون بپایا و تبرات سوم آنچه از روحی است بجهت جلب نفع و دفع

خواه در وقت ۱۲ و در آنجا  
 به شکر و در آنجا  
 کردن کسی که در آنجا  
 کسب است ۱۲ و در آنجا  
 کردن کسی که در آنجا  
 با کسب زیاد و از مالت خرج کردن  
 تقصیر نکند کردن در نفقه و عیال  
 مبالغت نفاذ نمودن ۱۲ و در آنجا  
 به شکر و در آنجا  
 آب و در آنجا  
 و صرف و پیشه و در آنجا  
 جمع داشته بپوشی و ثبات ده  
 و اطلاق این سنو بسیار راه دارد  
 بارکش نمایند ۱۲ و در آنجا  
 همه و سکون است و بعد از آنکه  
 بسن و نیکو کردن حال کسب را  
 از رخ شعله چرخ حصار نال که بود

از سال در راه خدا رفت و  
 در میان مال و صدقه شود  
 به خود میسر این و در آنجا  
 به جمع صدقه و در آنجا  
 خداوند بپایا و در آنجا  
 و سکون فال همه بپایا و در آنجا  
 گردانند برای خدا و در آنجا  
 ملاقات اموال و ملائین که از آنجا  
 مکتب که در آنجا  
 لا مع ۲ و در آنجا  
 غیر از مصلحت خویش مقدم در آنجا















لحق علی نفیج حای و کوه کس  
 لام شد و در بر پوشیده آید  
 غنچه ۲ غایت الفاتحه  
 ای داغ کرده شده بر آید  
 مفعولست از صحت بخت  
 داغ کردن و صحت کردن  
 مجازست ۱۲ اسله انفت  
 بالفتح و ما نفیج و تنگ  
 و ما در نشستن و تنگ الفات  
 ۱۳ اسله انفت کس و کوه کس  
 انکاس از کوه کس ۱۴

و جمال محلی با نهایت کمال تواند بود و فاما درین سه صفت چنانست  
 احتیاط دران باید بود و سبب عجب است چون نان بقصان عقل  
 بدان اسطر از انقیاد شوهر نفست نمایند بکوه وقت بشا که شوهر انبیر که خام نم  
 و موجب نکاحش امر و نکاح حال و احتمال مال که در دوران حال نیز می باشد  
 و جمال بفساد می گیر مخصوصست چنان جمیل را رغب بسیار با عقل که مانع و قبا  
 و زمان کمتر و ازین و موی بفساد و شیار شود و شوهر در سیارن چیز باید کرد  
 و از سه چیز آخر از باید بود و آن سه چیز که حایت باید کرد اول هیت که خود و نظر زن میست  
 نماید از اطا و امر و نواهی و هماون و این اعظم انواع سیاست و انتظام است  
 باظهار فضائل و اخفای ذائل تواند بود و کم کرامت که زن اگر می رود بچیز که موجب  
 محبت الفت و شوهر از خوف و آل حال اقدام برخلاف را شیعی هر نماید یا آنکه او را  
 در شر و حجاب غیر محارم نگاه دارد و با و بجا ملت محاور نماید و مبادی را او متوجه  
 کند و هر چه که او را در طمع متابعت نیفتد سوم آنکه با خوف و آن و طایفه اکرام

انکاس از کوه کس ۱۴  
 مقتضای عیب نفیج ۱۵  
 و سنا که خوف و ترس  
 از بار و دردم از و ترس  
 و بضم که شربت یا شربت کفایت  
 زیرا که با سبب افعال ازین بوده  
 مستعمل نشده است ۱۶  
 نفیج و درم و او خوار و متبر  
 ۱۷ حق ۱۸ اسله  
 باشد از مال و مالین و حیات  
 و غیره مناسب حال و و مال  
 با سراف ۱۹ اسله و ظاهر  
 نگردد که ظاهر و بیگانه ندارد  
 با و بیگانه او را باید و دل ببرد  
 همین است که چشم زن از بیگانه  
 و نگاه بیگانه از زن باید  
 دارد ۲۰ اسله بدون اضاف  
 یعنی ازین با نری و نیکو  
 گفتار که در زبان است  
 بوجه شربت یا شربت کفایت  
 نیکو کردن ۲۱ اسله دراد  
 از امور و جزیه منزل  
 باشد ۲۲ اسله و سنا که  
 یعنی در و در و در و در  
 یعنی بوفتنان حاکم  
 بکر اول و تحقیق بجهت  
 ۲۳ اسله







لغات عام با کسر نشسته  
چهار در نشسته که در خط  
را به خط کشف در خط  
و نیز در خط در خط  
گشتن از خط در خط  
چند یک یک در خط  
مستول بود و در خط  
نگونه را نشسته که در خط  
زن باشد که در خط  
نام امیر حکم که در خط  
یوسف نام داشت که در خط  
که حاج محمد کریم که در خط  
است از کشف در خط  
کبر چم و بستان موده بنی  
پرده در دربان و جود را  
از غایت لغات که در خط  
بن مبارک منقولست که در خط  
از این چهار کلمه که در خط  
بجای می که از این چهار کلمه که در خط  
تقین با در کمال حال لغات  
کن بر زن در حال لغات  
که باضافت کلمه جانب لغات  
نگار بار باز آمدن چنانچه لغات  
جمع و جمع به چنانچه لغات  
بجانب استوار می لغات  
۴۳ شاه اسرار لغات  
و انشدید یعنی از لغات

و سبب شکایتی هرگاه که مرا مو شود و عالم محکوم هرگز نمی تواند خلاصان بود اگر محبت  
محبت و مبتلا شود از موفقی اردو اگر غلبه نماید بجای محبت و باب عشق گفته اند دفع  
و دم آنکه در امور کلی باو مشورت کند و بر سر خود او را مطلع گرداند و تعارض خود  
و ذخایر غیر قوت از پوشیده دارد چه نقصان عقل ایشان را بر فاسد باشد و در تاریخ  
آورده اند که حاج را حاجی بود که علاقه اختصاص قدیم باو داشت قتی در انشای  
محاورت حاج گفت از خود را باز نماند بگوید گفت بر ایشان غما و شاید که گفت  
مرا نیست نجات من اما مشفق و بی روی اعتماد بسیار دارم چه بگویم تجارت توفیق بحال و  
حاصل نموده ام و او را خازن اسرار خود دانسته حاج گفت این صفت خلعت مست  
وین انمینی بر تو روشن گردانم بعد از آن بفرمود تا نهارد و نیارد که دیده و در نزد من  
خود نهاد و بجا حاج دو گفت این بر تو بخشیدم اما بهر من باو این انجانه بیبر باز  
بگوی که این بر از خزانه ملک دیده ام و بر آن آورده ام چنانچه آن کرد بعد از  
مدتی حاج کنیز کی و بخشید حاج و این انجانه بر وزن با گفت که از برای خاطر من

پوشیده شود و نام  
زن و خلعت حاصل  
نیک و خوب شد  
ایمان را عمل اقبال  
نمودن در کمال  
استوار دانستن خلعت  
پوشیدای مستقیم  
پوشیدای داندیش  
نمودن در عاقبت کمال  
لا مع کمال



راجع به رخصت و اجازت  
 راجع به عمو و رخصت  
 و اجازت در امر و دخول ملاقات  
 و در آمدن پیش کسی باشد  
 خصوصاً اگر برمان قاطع باشد  
 دستور می بردن فقهی  
 رخصت و اجازت باشد  
 برمان قاطع است در هر  
 مورد زن قبل از زوجه

زن را هم گویند ۱۳  
 یعنی هر چون است گرد کرده شده

این کنیز را باید فروخت حاجب گفت کنیزی که پادشاه بخشید باید فروخت  
 زن از من یعنی خشم گرفت چون پادشاه بخشید بر سر حاجب رفت پروردگار گفت  
 بگوئی زن فلان حاجب آمد و باز میخواهد چون ستومی یافت بعد از تمهید سلام خدمت  
 عرض کرد که چندین سال است که شوهر من بیب نعمت در این حضرت تست اکنون  
 نیامتی و خزانه خاصه نموده مرا حق نعمت پادشاه نگذاشت پنهان ارم و کیسه را  
 بیرون آورد و گفت که شوهرم این از خزانه در دیده همچنان بهر پادشاه است حاجب  
 حاجب طلبید که نیاید را پیش او نهاد و گفت این زن که شکفتی ستوده تو و وروده مرا اگر از  
 کار خبر بودی مرا ترن جدا شد دست باز می دکان پنهان توان بود و سم آنکه  
 زن از ملاهی و نظر با جانب استماع حکایا مردان صحبت با زنان که این حال مرسوم  
 باشند منع کند خصوصاً پیر زنان که افساد افعال متهم باشند از حدیث نقل کرده اند  
 که زنان از خود من قصه یوسف علیه السلام شنیدند آن منع باید کرد که مبادا  
 با حراف ایشان از قانون عفت شود و آنچه زنان در حق شوهران عایت باید کرد

۱۴ دست داری زور آنگاه  
 با وقت دست و دعا عیت شوق  
 کردن و بازی شوق با هر دو  
 دست نه بهار باز از فصل  
 ۱۵ غلامی بازی با حجاب  
 بخواه اول و کسرون بی بیگانه  
 جمع اجنبی ۱۶ عیادت ۱۷ بر زبان

فصل در بیان عیادت

۱۸ آن باشد که از پیش از زوجه  
 بیان بود که در میان عیادت  
 کند در محال گفتن ناسپاسی  
 کردن ایشان صبر و رخصت  
 خارج هم داده اند که بگوید  
 همیشه او از نظرش نیستند  
 در عیادت اهل ایشان سلف  
 نخواهد که چون چیزی خلاف

آن پیش من خود بود  
 و از آن انواع مفاسد  
 بچو آید اگر کجایک  
 کرد از آن از رخصت دعوت  
 آفرید و اندر در وی عیادت  
 ایشان خاموش بود دست  
 و در وی عیادت ایشان خارج  
 بر ایشان ندان  
 زن که نیست



[illegible]















نگردد و فهم او از تیرج باز نماند و در  
از آن گوشت و عذاب است زیرا که در  
سودا باشد و سودا موجب قتل و بکارت  
بخلاف گوشت طبعی است و طعم  
ما در گوشت طبعی است و طعم  
ما در گوشت طبعی است و طعم  
ما در گوشت طبعی است و طعم

و کسالت بر و غلبه نکند و گوشت باعث دل هندی و موجب قتل و بکارت نشود و از  
حلو و میوه و طعمه سریع الاستحاله و راسع کنند و از آب میان طعم مزین کنند  
و هر چند هم کس از سکر است و خمر از و حبست که در کان بحسب عقل مانده بیشتر است  
بنفس بدن ایشان ضرر است بر غضب و هو و قاحت طبع ایشان است و این  
ملکات و به در مستحکم گردد بلکه او را از مجالس این طبعی منع باید کرد و در سخن  
قمع شنیدن مانع باید شد و از ظرافت او با غبار غوغا نشود و بی تمام نکند طعاش  
ندهند و از کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قیاح و لیر نشود چه هرگز باعث  
پوشیدن قبح تواند بود که در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب  
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر در بامستان و آتش  
پوشیدن زمستان اجتناب دهند و حرکت پیاده و فن سواری کردن یا ضایعات  
او را عادت دهند و او را بخت خاستن و نشستن و سخن گفتن چنانچه خواهد آمد بیاورند  
و به ترتیب معی ترین ملائمتان او را زینت نکنند و انگشتی تا وقت حاجت رسد

اشباع مرغی باشد و شراب و سودا و طبعی  
و کسالت بر و غلبه نکند و گوشت باعث دل هندی و موجب قتل و بکارت نشود و از  
حلو و میوه و طعمه سریع الاستحاله و راسع کنند و از آب میان طعم مزین کنند  
و هر چند هم کس از سکر است و خمر از و حبست که در کان بحسب عقل مانده بیشتر است  
بنفس بدن ایشان ضرر است بر غضب و هو و قاحت طبع ایشان است و این  
ملکات و به در مستحکم گردد بلکه او را از مجالس این طبعی منع باید کرد و در سخن  
قمع شنیدن مانع باید شد و از ظرافت او با غبار غوغا نشود و بی تمام نکند طعاش  
ندهند و از کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قیاح و لیر نشود چه هرگز باعث  
پوشیدن قبح تواند بود که در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب  
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر در بامستان و آتش  
پوشیدن زمستان اجتناب دهند و حرکت پیاده و فن سواری کردن یا ضایعات  
او را عادت دهند و او را بخت خاستن و نشستن و سخن گفتن چنانچه خواهد آمد بیاورند  
و به ترتیب معی ترین ملائمتان او را زینت نکنند و انگشتی تا وقت حاجت رسد

و کسالت بر و غلبه نکند و گوشت باعث دل هندی و موجب قتل و بکارت نشود و از  
حلو و میوه و طعمه سریع الاستحاله و راسع کنند و از آب میان طعم مزین کنند  
و هر چند هم کس از سکر است و خمر از و حبست که در کان بحسب عقل مانده بیشتر است  
بنفس بدن ایشان ضرر است بر غضب و هو و قاحت طبع ایشان است و این  
ملکات و به در مستحکم گردد بلکه او را از مجالس این طبعی منع باید کرد و در سخن  
قمع شنیدن مانع باید شد و از ظرافت او با غبار غوغا نشود و بی تمام نکند طعاش  
ندهند و از کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قیاح و لیر نشود چه هرگز باعث  
پوشیدن قبح تواند بود که در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب  
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر در بامستان و آتش  
پوشیدن زمستان اجتناب دهند و حرکت پیاده و فن سواری کردن یا ضایعات  
او را عادت دهند و او را بخت خاستن و نشستن و سخن گفتن چنانچه خواهد آمد بیاورند  
و به ترتیب معی ترین ملائمتان او را زینت نکنند و انگشتی تا وقت حاجت رسد























لعل میخواندند بسیار سخن  
و از نگاه سخن گویند تا بمانند که  
و عاقبت گفتند بسیار سخن  
چون گفتند بسیار سخن  
باز هم چه بگوید باز به سخن  
است و باید که در وقت سخن  
گفتن بخندد و چون سخن  
گویند و سخن بیان  
از اخلاق ناصحی گفته اند  
که سخنانی است که گویند که

فکر میفرارم قل سخن مرکز گوید که آنکه احتیاجی بآن واقع شود آن هنگام باید که  
از تکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اقباض باشد باید که وقوف  
خود بر آن نگذارد تا آنکس سخن تمام کند سخن که از غلبه و پرند بگوید اگر از  
جماحتی پرسند که او چهل ایشان باشد بر دیگران سبقت بگیرد و اگر کسی بگوید  
مشغول شود و او بر بهتر از آن قادر باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس  
جواب بگوید بروی که کلمه مقدم نباشد و تا سخن که باو گویند تمام نشود  
بجواب اشتغال نیاید و در محاوره مباحثه که در حضور او گذرد و چون باو خطی نوشته باشد  
و خط نیاید اگر سخن از او پوشیده دارند اشتراق سمع نکند یا ببرد گتران مجلس سخن  
بکفایت گویند و از با اعتدال بر کشند نه بیست بلند اگر سخن کل افتد تمثیل  
روشن گرداند و بی مصلحتی با طاب نکوشد بلکه طریقه ای از سپهر الفاظ و کلیات  
بعیده استعمال نکند از سخن شتم حذر نماید و اگر احتیاج به تعبیر از امری فاحش افتد  
به تعبیرش کنایت گفتا کند و از فراج شنیع که موجب سقوط و تخریب حدیث است

که یک سال رعایت آن میباید  
نشود و اگر ضرورتی افتاد میباید  
نگذارد که مستحکم بر او قیاس  
او از مودعی است و در جواب  
و از مودعی است و در جواب  
بعد از آنکه جواب گفته باشد اگر  
صحت و فساد جواب دل ببرد  
آدمی که در بیان خطای  
تقریر کند عیب نباشد و است  
نامری که عیب نباشد و است  
مادون میگوید و بعضی میگویند  
تخصی کردن و غرض و تفسیر  
اشراق بکسر اول و بعد از آن  
در دیده گوش سخن که داشتن  
و در حاشیه گوش سخن که داشتن  
و در حاشیه گوش سخن که داشتن  
با کسر در از سخن و در حاشیه  
نوشته که از باب تلفظ دادن  
و آوردن در سخن اختصار  
با کسر که در سخن اختصار  
نمودن و در سخن اختصار  
معمول میگوید که از کلام  
افتد و در سخن اختصار  
و با کفایت شرف و بزرگی کلام را  
اختیار و احتیاط از سخن و بزرگی  
و در سخن اختصار و بزرگی  
لا محذور و در سخن اختصار



دست موده بسوی خود کشنده  
 دستان را عقابا که کشنده  
 غایت شکله مثل در مجلس  
 فضیلت محبت و الفت در مجلس  
 ثمرات احوال مادی و معنوی  
 سعادت و شقاوت که نفس انسان را  
 مقدر است نمی گویند نام رس

که در طایفه زمان فغان و  
 رقصان میگویند باشند  
 سعادت و شقاوت که نفس انسان را  
 مقدر است نمی گویند نام رس

و جالب حد و عداوت باشد اجتناب واجب اند و در هر مقامی کلام و رفت  
 مقتضای حال اند و در مکالمه بیست و ششم و ابرو اشارت نکن و اگر اشارتی  
 که مقتضای مقام باشد و خواه بخت و خواه باطل اصلا با اهل مجلس خاصه  
 باینزگان سفیهان لجاج و خلاف نوزد و با کسی مبالغه باوی مفید نباشد  
 الحاح نکند و در مناظره شرط انصاف نگاه دارد و چون قیاسی فهم او بران  
 نگوید و با هر کسی بقدر عقل او سخن کند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله  
 علیه و سلم فرمود مُعَاذِرَةُ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرٌ أَنْ تُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِمْ وَ عَلَى  
عِلْيَةِ أَسْلَامِهِمْ فرموده وَلَا تُضَيِّعُوا الْحِكْمَةَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهَا علم و فهم و در محاورت طریق  
 ملاطفت مرعی دارد و حرکات افعال و اقوال بحکایت محاکات سخن خوش  
 نگوید و چون پیش بر دگر سخن گوید بآهیمیری کند که بفان سازد چون بقای  
 دولت و دوام سعادت و نظائر آن از عیبت و نمانی بستان و رفع کفایت و  
 شنودن بجای احترام واجب اند و با اهل آن محلت نکند بآهیمیری که از گفتن

را جابجاء از حق نگردد و بیان حرفت نباید  
 مانند کودکان و زنان دیوانگان و مستان  
 و سخنهای مردم و فی الاصل و در بی قرار  
 نماید اخلاق ناصری که با هم گروه دنیا  
 کام که هفتده ایم اینک کلام کنیم مردان را  
 موافق فهم و ادراک ایشان  
 غایت سخن و عیبت از آن  
 غیبت آن کلام که در مجلس نباشد  
 بی بی و خوش بجا نباشد و عیبت  
 گفتار اهل و عیال نفرت و زنده  
 حلقه گوشت از نوزد می برد و لطف کن  
 لطف که بجا نشود و حلقه گوشت  
 لطف که بجا نشود و حلقه گوشت  
 بزرگوارند و عیبت و نمانی  
 بزرگوارند و عیبت و نمانی  
 بزرگوارند و عیبت و نمانی

چنانکه از عیبت و نمانی  
 بزرگوارند و عیبت و نمانی  
 بزرگوارند و عیبت و نمانی



























۱- ما نوشتن روی مایه  
 زیاد از پیرایه و زیاده و  
 از سبک و در حدیث آمده است  
 ایشان را از حدیث است که  
 ۲- در حدیث آمده است که  
 ۳- در حدیث آمده است که  
 ۴- در حدیث آمده است که  
 ۵- در حدیث آمده است که  
 ۶- در حدیث آمده است که  
 ۷- در حدیث آمده است که  
 ۸- در حدیث آمده است که  
 ۹- در حدیث آمده است که  
 ۱۰- در حدیث آمده است که

قوت تمیز حاصل شود حق باور آن مبادی حال معلوم گردد باین سبب میل طفل  
 با ایشان زیاد است پس اسی حق پدران باینکه چنانچه بران تاب باشد  
 مثل طاعت دعا و ثنا نسبت شده و قضای حق باور آن بجهانیا نشانی  
 مان ترتیب سبب باشد چون حقوق و ذلالتی است مقابل این فضیلت پس  
 او را سه نوع هم باشد در مقابل نوع گفته و گمانیکه بمنزله والدین باشد چون  
 اجداد و اعمام و احوال برادران بزرگ و دوستان حقیقی هم بشمار ایشان بیاید  
 بقدر امکان مع اسات با ایشان باید کرد و در حدیث صحیح است که بهترین بیکو کار بر  
 آنست که شخص دوستان بخود را رعایت نماید بجهتی که سابقا نموده شد که تربیت  
 روحانی نیز معتبر است معلوم که پند نسائیت بهترین بیکو کار باید باشد  
 گفته ششم در سیاست خدمت حکم عقل خدمت بمنزله دست پاچی دیگر جوارح شخص  
 باشد چه ایشان بکار با اقدام نمایند که اگر نه ایشان باین شخص متوجه نما  
 باید شد البته عضوهای اعضای خود را استعمال باید کرد و اگر نه این طایفه باشند

۱- ایشان باینکه چنانچه بران تاب باشد  
 ۲- در حدیث آمده است که  
 ۳- در حدیث آمده است که  
 ۴- در حدیث آمده است که  
 ۵- در حدیث آمده است که  
 ۶- در حدیث آمده است که  
 ۷- در حدیث آمده است که  
 ۸- در حدیث آمده است که  
 ۹- در حدیث آمده است که  
 ۱۰- در حدیث آمده است که

۱- در حدیث آمده است که  
 ۲- در حدیث آمده است که  
 ۳- در حدیث آمده است که  
 ۴- در حدیث آمده است که  
 ۵- در حدیث آمده است که  
 ۶- در حدیث آمده است که  
 ۷- در حدیث آمده است که  
 ۸- در حدیث آمده است که  
 ۹- در حدیث آمده است که  
 ۱۰- در حدیث آمده است که







































تا هر یک بصناعتی میبایست کنند و تکمیل آن کنند چه اگر همه متفق بودند  
 همه یک صنعت میل کردند دیگر صناعات محط اندمی سبب اختلاف است  
 و همچنین اگر همه در حال فقر و غنا متساوی بودند <sup>بیکار</sup> هر یک را معاوضت نمی چاره اگر  
 فقیر بودندی هیچ یک را تو فغنی در مقابل خدمت نبوی اگر غنی بودندی  
 بواسطه استغنا خدمت هر یک نکرده بودندی و اما چون حکم اختلاف هم هر یک را  
 مستحسن نماید و تکمیل آن کنند بقضای اختلاف احوال یک از وجهی احتیاج  
 بدگریزی با و هر یک میگیری بمهری قیام نماید به توان ایشان احوال هر یک  
 واقعتاً منظم شود پس روشن شد که انسان محتاج است اجتماع باین نوع آراء  
 تمدن گویند و آن مشتق است از مدنی یعنی اجتماع در مدنی و بدین مدنی  
 نامیده جد را بلکه بر آن قیاس در منزل گفته شد و اجتماع است که مومنان تمام  
 امور بر وجهی اتفاق تواند شد و نیست معنی آنچه حکما گفته اند که انسان فی بالطبع  
 فیه محتاج است بطبع اجتماع مخصوص از تمدن است چون فاعل کمال اختلاف است

[illegible][illegible]



















ووقوف بران جز معرفت قواعد این علم حاصل نشود پس هر کس اعظم این علم  
ضروری باشد تا معاملات معاشرت ایشان بروجودالت تحقق گردد و خصوصاً  
سلاطین که چنانچه سبق ذکر یافت طبیب مزاج عالم و دبر امونی آدم اند  
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عامه الناس ازین رو که تعاون جمیع  
بکمال حقیقه معلوم و در فضیلت محبت چون معلوم شد که کمال  
افراد انسانی منوط باجماع و مالف است و آن بی محبت ائت صورت نمید  
و باوجود علاقه محبت احتیاج بعدالت نیست چنانچه از پیشرفت پس محبت  
افضل از عدالت باشد چه محبت حدیثیست طبیعیه <sup>بهم</sup> عدالت تشبیهی بعباده  
و محققست که طبیعیه از صناعی اقدم است چون مستمقتضی رفع احکام <sup>نشدنیست</sup>  
است باوجود آن احتیاج بعدالت نباشد انصاف در صل لغت نموده  
گردنست یعنی منصف آنچه متنازع فیهاست میان جمیع دو صاحب و نیمه سازد  
و این معنی فرع کثرتست چون علاقه اتحاد و استحکم باشد احتیاج بآن مرتفع گردد

[illegible]

بوست حضرت  
 قوافل المستوفی  
 یک کاره باشند  
 دور صد است خود  
 یک از دیگر  
 هست از قوافل  
 حضرت عبد الغفور  
 حضرت النعمان  
 ۱۲ ۱۲  
 قوافل















۲۴۲  
۴۰

۲۴۶  
از انوار افلاک و فیض یزدی مدنی

از انوار انوار و نور  
نور انوار و نور انوار

فصل اول در بیان احوال و احوال

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

نور ۱۳۵۴

بسم الله الرحمن الرحيم

آنرا در حد

تصنيف مصنفه وشرح  
شادون

عشق و ایثار با بندگی

...

از تغییر و زوال مومن مصونست چون بن انسانی از طبع مختلفه گرفتار نیست  
هر لذت جسمانی که ملائم طبعی باشد مخالف طبعی نگیرد باشد و بنا برین لذت جسمانی  
خالی از شوبالم نباشد و چون نفس انسانی جوهری بسیط است که از تضاده  
و سببها آزرده لذتیکه مخصوص بجوهر او باشد لذت خالص اندوخته آن لذت  
حکمت است و محبتی که نشاء آن این نوع لذت باشد اتم مرتب محبت بود و اتم عشق  
و محبت الهی اند و ارسطاطلس از ارسطاطلس نقل میکند که چیزهای مختلف با هم دیگر  
التیام و تالف تمام نتواند بود و اما چیزهای متشاکل به هم گیرشتاقی بود و شرح  
این گفته اند که چون جوهر بسیط متشاکل نباشد و یکدیگر گیرشتاقی هرگز نه میان  
ایشان یعنی روحانی و اتحادی معنوی حاصل نموده و بتایین نفع گرد و چنانچه این  
لوازم مادی است و در طبیعت این نوع تالف نتواند بود و تلانی ایشان بقدر  
و حقائق متصوفاست بلکه نهایت طبعی تواند بود و این تلانی بحد آن اتصال است  
و چون هر بسیط که نفس انسانی است از کدورات جسمانی پاک گردد و محبت الهی طبعی

عقیق و انجمنه سنگ شاد بنه  
 زاریان بفرمید که هر چه بخواهید  
 که شوق بیدار کس عاشقش میوه صفت  
 میوه صفتی که در دهر ۱۳۷۰ هجری قمری  
 و در کمالی یافتی ای پیرا سلاطین شوق  
 شوق تو در این عالم سارگارستان شود  
 مراد از التماس یافتن و درود  
 "ای در عشق شوق" یعنی  
 چو نیاید در اصل خفت به هم  
 میانه و باطن خاص نشان تو  
 می باشد البته بگوید نشان  
 باشد و اسلحه یعنی است بیگانه  
 حادث شود آن در باب الحاقی میگوید  
 هر دو باب که کنار از ادوات  
 بیو که گویند و او می باشد  
 علی الغرض که بگوید این از ادوات  
 عیال انفصال شکل پنج  
 حاصف و برز

جہنم کے نزدیک جیسا کہ سبب  
 ملاحت و بار تہم جہنم  
 شدہ و نہ کہ گندہ و شوق نواح  
 شہر و احوال کہ انفسا کے بیخ  
 حارث سے شہر بالحق حال  
 پیر و دار مولیٰ سے حسد  
 عبد القدر جہنم  
 جہنم







مجلس عمومی بانی کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد

خوشا و میک از آن چهره پرده فیکتم	شعر حجاب چهره جهان میشود عباتم
رنگش خندان که مرغ آن چمن	چنین قفس ز مرغی جوی خوش است

و این محبت نهایت است عشقت کمال مطلق در و ده مقام و احوال و غایت کمال  
 بیت عشقت چه است بگفتم و گفته اند  
 عشقت بولوست سازد تقرب را

و بعد از آن محبت اهل خیر است با هر یک که چون غایت آن محبت خیر است هرگز  
 احتمال آن آه نیاید بخلاف دیگر محبت که باند که عارضه عرض و ال شوخیاچه نمون  
 الا خلاصه کوه میزند بعضی عده و الا المتقین اشعار بآن نیامده اما محبت که محبت  
 صنعت بالذات باشد هم با شر و هم با خیار تواند بود و در این زمان شد چنانچه  
 سابقا همین شد و گاه باشد که موجب این محبت اجتماع و موضع غرض شد و شد  
 چون کشتی و اسفار و غیر آن و این که انسان بالطبع مایل است و ازین جهت  
 او را انسان گفته اند چون انس طبیعی از خواص انسانست کمال هر چیز در طبع  
 نوع دوستی کمال انسان و انوار این صیت باشد با اینای نوع و این صیت

مجلس عمومی بانی کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد  
 در کوه و مایه سر کرد

و این محبت نهایت است عشقت کمال مطلق در و ده مقام و احوال و غایت کمال  
 بیت عشقت چه است بگفتم و گفته اند  
 عشقت بولوست سازد تقرب را

و بعد از آن محبت اهل خیر است با هر یک که چون غایت آن محبت خیر است هرگز  
 احتمال آن آه نیاید بخلاف دیگر محبت که باند که عارضه عرض و ال شوخیاچه نمون  
 الا خلاصه کوه میزند بعضی عده و الا المتقین اشعار بآن نیامده اما محبت که محبت  
 صنعت بالذات باشد هم با شر و هم با خیار تواند بود و در این زمان شد چنانچه  
 سابقا همین شد و گاه باشد که موجب این محبت اجتماع و موضع غرض شد و شد  
 چون کشتی و اسفار و غیر آن و این که انسان بالطبع مایل است و ازین جهت  
 او را انسان گفته اند چون انس طبیعی از خواص انسانست کمال هر چیز در طبع  
 نوع دوستی کمال انسان و انوار این صیت باشد با اینای نوع و این صیت

و این محبت نهایت است عشقت کمال مطلق در و ده مقام و احوال و غایت کمال  
 بیت عشقت چه است بگفتم و گفته اند  
 عشقت بولوست سازد تقرب را































[illegible]

ایضا جلد الا ان آن ملایک فراموش و در  
حق و بهیچانکه فراموش شده اند ز قدرت حضرت  
حضرت و بهیچانکه فراموش شده اند ز قدرت حضرت  
مقرر حضرت































باشد که کسی را آب گلوگیر و دور انجام او هیچ حیلت متصور نباشد و شک نیست که طائفه اولی اشرفند و این مرتبه ابرار و بنیاست از نیجاست که حضرت رسالت پناه صلوٰات اللہ و سلامہ علیہ در شان صبیح یکم از اکابر صحابه بود و فرمود نعم العبد الضعیف لو لم یخف الله تعالى لم یعصم نیکو بند است صبیح اگر فضا و از ترس تعالی نبود همچنان بصیرت اقامت نموده لمعه سوم در اقسام مدنیہ حکما گفته اند که تمدن دو قسم است یکی آنکه سبب آن از جنس خیرات باشد و آن مدنیہ فاضله است و دوم آنکه سبب آن از جنس شرور باشد و آنرا مدنیہ غیر فاضله خوانند و مدنیہ فاضله یک نوع بیش نیست چه شی از وصمت کمتر تعالی است و طریق خیرات متعدد نیست اما مدنیہ غیر فاضله سه نوع است یکی آنکه سبب اجتماع ایشان غیر قوت نطق باشد چون قوت غضبه و شهوی آنرا مدنیہ جاہله خوانند و دوم آنکه از استعمال قوت نطقی خالی نباشد ولیکن این قوت را خادم و گیر قوی از

[illegible]

بکمال آلوده ۱۲  
بغض آن نفی  
بگریه غایب  
بشنو نفس  
بکلی غلبه  
کراش ناز  
تجارت باز دارد  
غف موم  
و زمین































۲۶۸  
تاریخ و سلسله ایام  
تاریخ و سلسله ایام

وہاں سے لے کر ان کے گھر تک پہنچا۔

بکلیتاً خورده و در کمال لذت و  
تذوق و تامل

فہم کی کتابت و فہم

نویسندہ کی اور ایک خد اور اعز

دانشگاه تهران

این نشان از  
بروئی از فرق باطل

بسم الله الرحمن الرحيم

دین و فرق میان محمدیان  
ما رقان اینست که

مقالہ



10

بیادشاهی گیر کند و بر همه کس رفع این طائفه شرعاً و عقلاً واجبست چهارم از آن  
 که بسبب تصور نعم بر اغراض قواعد ملت مطالب حکمت اقتضای آن را  
 بر معانی دیگر حمل کند و از جاده استقامت منحرف باشند اگر این انحرف رخ  
 نباشد و از لغت خدا خالی باشند امید ی بر شاو فیان توان داشت پنجم  
 مخالفان که بخواستن نرسیده باشند و از جهت طلب جاه و عاوی کاذبه  
 اقدام نمایند و با غالیط مومنه در بازار وقاحت کان خود فروشی ننهند خود را  
 و صورت انایان بجوم نمایند حال آنکه خود تمیز باشند نیست پنجم از اینها نواب است  
 المعینه چهارم سیاست ملک آداب ملوک اولاً بر سبیل تمهید نموده میشود  
 که مرتبه سلطنت از جلال نعم اکمیت که از خزائن الطاف نامتناهی بعضی از  
 افراد امجاد عباد را ارزانی شده و چه مرتبه پایین رسد که حضرت ملک الملوک  
 یکی از خواص عباد خود را و مرشد خلافت خاصه میباشند از انوار عظمت حقیقی  
 پرتوی بر احوال او اندازد و تعیین مراتب حقوق کافیه نبی نوع برای حکم و منوط

دین و دنیا میں ان کو فرمان و  
 سلطان کی ایک جگہ دینا تو ان  
 قوم کے دین و دنیا میں ایک  
 جگہ پر عمل کرنا تو ان کے  
 دین و دنیا میں ایک جگہ  
 دینا تو ان کے دین و دنیا  
 میں ایک جگہ دینا تو ان  
 کے دین و دنیا میں ایک  
 جگہ دینا تو ان کے دین و  
 دنیا میں ایک جگہ دینا

خدا و گویا که  
 پنج ساله بود و در دست  
 پیران خاقانی  
 چون از قتب سے اٹھ گیا  
 چون از قتب سے اٹھ گیا  
 چھ سالہ بچہ ان کے راز رکھتا  
 اٹھ سالہ بچہ ان کے راز رکھتا  
 ورنہ یہ بات کوئی نہ سنا دے دے  
 کردہ شد بخود و عیسک بچہ  
 آواز اندہ راست گردانیدہ  
 باشند و آقا فتح  
 بیگانی

یک ادبی ۱۲۷۱  
 و در خطه خرم خوری  
 بکربان غفلت نشوید  
 این کیم کور باسی  
 و نه باسی نامیکمه  
 و نیای کرستانه  
 و نه غمخوار و درامد  
 و نه غمخوار و درامد  
 و نه غمخوار و درامد

پیشانی  
پیشانی

۱۲۹  
روایتی و غیر روایتی  
ج

برایان

این کتاب در کتابخانه  
موزه و کتابخانه  
جمهوری اسلامی ایران

نصفه ای نام

تاریخ جامع کتب و کتب

منه من له و هو و هو

سنگ























[illegible]







[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴

عزت اعلیٰ  
بلکہ شہزادہ  
دربارت  
وادیات  
میان خانہ  
ابنیکہ  
برگاہ رخ  
۱۶ اولیاء















[illegible]

بر طبقات دیگر حاکم گردانده و گفته اند که هرگاه که ارباب علم و سیاست بحضرت  
پادشاه مقرر و باشند نشانه ترقی دولت و تزايد رفعت و امانت و حکایت کرده اند  
که حسن بویه که در عهد خویش فی المملکت می بود بحجت حکما و علما از سلاطین و بزرگان  
خود ممتاز و توتبی بغیر می روم رفت و در مبادی قال غلبه لشکر اسلام را شد  
و بر کفار استیلا می تمام یافتند بعد از آن تغییر احوال و موم عموم یافت از اطراف  
لشکر جمع کرده روی به لشکر عراق نهادند و ایشان از هم فرستادند بعضی تغییر  
بطلبانند ملک و نمیشست اسیران و خود خواند در آن میان شخصی ابونصر نام  
از اهل می بود چون معلوم کرد که او از روی ست گفت اگر ترا نیامی هم پادشاه  
خود برسانی گفت بلی خدمت کنم گفت حسن بویه را بگو که اقسطنطین همین قصد کند که  
عراق را از ارباب رزم آما چون از سیرت و احوال تو شخص نمودم مرا معلوم شد که آفتاب  
دولت تو هنوز متوجه اوج کمال است مگر ترقی در مدیج اقبال چنانکه آفتاب  
دولت روی بخضیض نوال و مغرب نوال منتقال نهد نزد یگان حضرت و حکما

فخر و شرف و بخت و گدازنده خوار  
 اسلام و فدا و دل و جان و خون و دهر  
 از طرف و جانب و کرامت و کرم  
 لشکر اسلام غالب شده و در قریه  
 نیمی از قریه می دیند و نیمی را قریه  
 اویسان بنده از احوال خود را  
 از دست و پا و تن و جان و دهر  
 بجز کرده مقابل شدند ۱۲ ساله  
 اخلاق جا

[illegible]

بنامہ کرم فرمائی ہوئی  
افزون شود ۱۴۰۱  
کے فضیلت ہی ثبوت  
افقول بنام فرمائی ہوئی  
صدر وایہ پیشکش  
انتقال از جا کے بیانے  
۱۳۴۳ م بمطابق ۱۳۴۳  
عالمی تحریک







۱۲۰ ساله ای بازداشت  
 دوام از اصول سابق  
 میر کارفرمودن در  
 بازداشت در بخش  
 ۱۲۱ ساله ای بازداشت  
 ۱۲۲ ساله ای بازداشت  
 ۱۲۳ ساله ای بازداشت  
 ۱۲۴ ساله ای بازداشت  
 ۱۲۵ ساله ای بازداشت

و مضاد طائفه اولی ازین طبقه جمعی را که امید بصلاح ایشان باشد بتواپن بیهیب  
 باید نمود جمعی را که امید بصلاح ایشان نباشد اگر شرایشان غیرشان باشد پادشاه  
 بمقتضای ای صحیح با ایشان مدارات فرماید اگر شرایشان عمومی داشته باشد  
 از ازلت شرایشان شرعاً و عقلاً واجب باشد بطریق که صلاح اولی بود و توفیق  
 تشریف می رسد آن منع از مخالفت با اهل مینه است و مقرر آن منع از  
 تصرفات مدنی است سوم نفی و آن منع از دخول تمدن اگر این امور منسوخ  
 حکم را در جوار قتل و خلافت اهل احوال ایشان که قطع عضو می آید تشریف  
 مثل دست پا و زبان یا ابطال حسی از عواسل کفمانند و حق تکمیل در مرتبه  
 تشریع حقه باید نمود و بحد و تشریع از قطع و قتل محض یا تمام یا جزو از زیاده  
 بر آن محترم باید بود چه فرموده و من بعد حاد و الله قد علم نفسه و غیره مشغول  
 نباید بود و اگر کسی شرعاً مستحق باشد رحم بر او نباید کرد و چنانچه می فرماید  
 و لا تأخذکم به اراة فی دین الله یا فی ما احکم الله علیه و آله و سلم

۱۲۶ ساله ای بازداشت  
 ۱۲۷ ساله ای بازداشت  
 ۱۲۸ ساله ای بازداشت  
 ۱۲۹ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۰ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۱ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۲ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۳ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۴ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۵ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۶ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۷ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۸ ساله ای بازداشت  
 ۱۳۹ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۰ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۱ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۲ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۳ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۴ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۵ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۶ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۷ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۸ ساله ای بازداشت  
 ۱۴۹ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۰ ساله ای بازداشت

۱۵۱ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۲ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۳ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۴ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۵ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۶ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۷ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۸ ساله ای بازداشت  
 ۱۵۹ ساله ای بازداشت  
 ۱۶۰ ساله ای بازداشت



درست کردن است  
 بکشتن خیرات  
 نیکو یا هیچ خیرات  
 سزاوارتر از مخلوق  
 بهر مندر و مندر  
 با تقرب به دوست  
 هر یک از این بر سر  
 احسان کثیر و بخت  
 که بعضی از احسان خاص  
 پویشی از آن احسان هر کدام دارند

عضوی جائز بلکه واجبند پادشاه نیز که طبیب است بکم مدبر اول تعالی شانه  
 گاه باشد که بحسب مصلحت عالمه نبی نوع قتل یکی از افراد انیان باید بعد از رعایت  
 شکار و تعین مراتب تعدیل میان ایشان و قسمت خیرات باید کرد و هر یک از  
 استحقاق مخلوق داشت و خیرات سه قسمت است اول اموال که امانت به شخص را  
 استحقاق نصیب است ازین امور که تقصیر از آن بخواست بران شخص بر او بیست  
 بر اهل نیه چه شخص را بی فریت استحقاقی دیگر اگر افاق گردانیدن ظلم بر نیت  
 و گاه باشد که تقصیر نیز جور باشد بر اهل مدینه چه هر گاه که شتی را بنظر اهل استحقاق  
 فرو آورند هر آنکه موجب انکار خاطر او و دیگر استحقاق گردد و سومی تحمل نظام  
 شود و بعد از قسمت خیرات بقدر استحقاق حفظ آن بر ایشان باید بود تا آنکه از آنچه  
 حق هر یک است ازین خیرات از و اهل شود و بعد از زوال عوض از محل استحقاق با و  
 رساند و چه بجهت ضمن ضرر اهل مدینه نباشد منع جو بقیعوات اهل آن باید کرد بلکه هر جور  
 حقوتی لائق آن مرتب از مدینه اگر در مقابل جور اندک عقوبت بیا کند

چونچه بر نازل پوشیده نیست ملک  
 بجز زدن از سوال حق دل سخن  
 ز خواسته کلمات حق راستی  
 نوزش و بزرگاری از تقرب و مولی  
 مودت اخو در مقام و هم امانت  
 که نیست از فردی که استحقاق آن  
 شود آن شخص بطور مبالغه تعالی  
 حال آن که قادیان ۱۲۷۰ م ۱۱۵۵ هجری  
 نفع و کم کردی بزرگوارت بیاد  
 تعالی عنو و انسانی در دین است  
 و فضیلت باشد ۱۳۷۵ هجری  
 بلکه شکی نیست که  
 و سکن بین هر دو که ای بزم  
 در آن بیست و نه

مناسبت آن  
 سبب کند  
 دانند  
 که در حق  
 در آن و حق  
 که با هر یک  
 در آن و حق  
 که با هر یک  
 در آن و حق  
 که با هر یک



۱. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۲. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۳. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۴. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۵. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۶. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۷. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۸. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۹. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۱۰. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین

عظم بر جابر باشد و اگر با زامی جور بسیار عقوبت اندک کند ظلم بر اهل میانه و بعضی  
 از حکما بگویند که جور بر هر یک از اشخاص جور بر اهل میانه است پس بعفو آن شخص که  
 بر و جور رفته عقوبت ساقط نشود و با وجود عفو و سلطان را که وانی بدر کل است  
 عقوبت او جابر باشد و بعضی دیگر برخلاف این گفته اند و چون ضامن مناعت  
 بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیه علی له التحیه والسلام میفرماید برین وجه  
 فیصل میاید که هر چه از جنس حد داده است چون سرقه زنا و قطع طریق بعفو  
 ساقط میشود بلکه بر سلطان اقامت عقوبت اجبت آنچه از جنس حق است  
 اگر قصاص یا حد و قتل است بعفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر است همچنانکه در  
 صورت ضرب اید و اهاست بسیاری از محققان گفته اند شایع می رسد که بر این  
 که با وجود عفو مستحق سلطان را از محبت تا وید تعزیر و می رسد به حکمت این حکم  
 آنکه بعضی شرور از ان قبلیت که ضرر آن با اهل بلد مسری است مثل زنا و  
 سرقه و نظائر آن مسامحت در شکل آن موجب خلال نظام است لاجرم عفو

کردن با یکی دیگر و آن به جهت حدت و بزرگواران ۱۲ ساله بزرگ که بر بفرمان  
 از جنس خاص و آن به جهت حدت و بزرگواران ۱۲ ساله بزرگ که بر بفرمان  
 حدت است پس برین اعتبار تمام اهل میانه حکم نفس  
 و بعضی گفته اند هر یک از اینها با عفو مستحق ظلم بر اهل میانه است پس بعفو آن شخص که  
 بر و جور رفته عقوبت ساقط نشود و با وجود عفو و سلطان را که وانی بدر کل است  
 عقوبت او جابر باشد و بعضی دیگر برخلاف این گفته اند و چون ضامن مناعت  
 بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیه علی له التحیه والسلام میفرماید برین وجه  
 فیصل میاید که هر چه از جنس حد داده است چون سرقه زنا و قطع طریق بعفو  
 ساقط میشود بلکه بر سلطان اقامت عقوبت اجبت آنچه از جنس حق است  
 اگر قصاص یا حد و قتل است بعفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر است همچنانکه در  
 صورت ضرب اید و اهاست بسیاری از محققان گفته اند شایع می رسد که بر این  
 که با وجود عفو مستحق سلطان را از محبت تا وید تعزیر و می رسد به حکمت این حکم  
 آنکه بعضی شرور از ان قبلیت که ضرر آن با اهل بلد مسری است مثل زنا و  
 سرقه و نظائر آن مسامحت در شکل آن موجب خلال نظام است لاجرم عفو

حقوق جابر

باین حدت که هر یک از اینها با عفو مستحق ظلم بر اهل میانه است پس بعفو آن شخص که  
 بر و جور رفته عقوبت ساقط نشود و با وجود عفو و سلطان را که وانی بدر کل است  
 عقوبت او جابر باشد و بعضی دیگر برخلاف این گفته اند و چون ضامن مناعت  
 بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیه علی له التحیه والسلام میفرماید برین وجه  
 فیصل میاید که هر چه از جنس حد داده است چون سرقه زنا و قطع طریق بعفو  
 ساقط میشود بلکه بر سلطان اقامت عقوبت اجبت آنچه از جنس حق است  
 اگر قصاص یا حد و قتل است بعفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر است همچنانکه در  
 صورت ضرب اید و اهاست بسیاری از محققان گفته اند شایع می رسد که بر این  
 که با وجود عفو مستحق سلطان را از محبت تا وید تعزیر و می رسد به حکمت این حکم  
 آنکه بعضی شرور از ان قبلیت که ضرر آن با اهل بلد مسری است مثل زنا و  
 سرقه و نظائر آن مسامحت در شکل آن موجب خلال نظام است لاجرم عفو

۱. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۲. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۳. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۴. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۵. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۶. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۷. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۸. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۹. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین  
 ۱۰. از خود هر یک با اولاد عالم در دین و نظام دین



در آن تاثیر نمی تواند بود و بعضی مخصوص شخص احد است از و غیر است نمیکنند  
 چون قذف پس هر آئینه منوط به طلب عفو آن شخص باشد و بعضی که در آن حال است  
 و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر و رای سلطان تواند بود و آنچه بجاست  
 صاحب فی واصل و اندام اعمال فرماید و از اینجا است که اگر مقتول وارث خاص  
 نباشد و وراثت متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به مصلحت سلطان است  
 اگر خواهد قصاص نماید و اگر خواهد عفو نماید و رعایت عدالت قوی تر منظم گردد که  
 سلطان بفرمان و تفقد احوال رعایا بفرماید هر یک را بختی خود از ارزاق و  
 کرامات فلانز گرداند و تحقیق این معنی بآن تواند بود که رعایا و مظلومان در وقت حاجت  
 راه سلطان باشند و اگر همه وقت میسر نشود و روزی زمین را با حوائج را بار دهند  
 تا بی واسطه عرض حوائج و رفع سوائح به حضرت سلطان نمایند که ملک عجم را و قس  
 معین بوده که طوائف عوام را بار عام بوده و حضرت سالت پناه علی علیه السلام  
 آله و سلم فرموده که هر کس که شایسته تعالی و ولایت امری از اموال مسلمانان را بخواهد بقبض نماید

جیسے حاجت غلات  
 قیاس منع انفع و پیش  
 و قصه عالی حد پیش حکم  
 بیرون سوختی جیسے سائے  
 جیسے نیلے کے کف پر  
 شود سے اس وقت  
 منع دوم در انساب و اراد  
 ست کہ هر انکسار زبان  
 است که در آید و در فضیلت  
 انکسار و انکسار  
 شوق است و انکسار  
 است حال و انکسار  
 فسرده و انکسار و انکسار  
 انکسار و انکسار و انکسار  
 انکسار و انکسار و انکسار  
 انکسار و انکسار و انکسار  
 انکسار و انکسار و انکسار  
 انکسار و انکسار و انکسار

اندرین کوه سفید بنام صفت عیالان شد که درین فضا حلالان











[illegible]

بوقت گیلان کما سلطان اسرار و بی ثواب و مجازات  
 طعنه را که گفته اند از ایشان که منزل را غمضیات و بیانی که شیخ  
 گزاره غمضیات که فریاد می است که در وقت گرم و آتش می  
 آن خواست و در وقت گرم و آتش می است که در وقت گرم و آتش می  
 از صیقل و در زمان طعنه که در وقت گرم و آتش می  
 و شک و در وقت طعنه که در وقت گرم و آتش می  
 و شک و در وقت طعنه که در وقت گرم و آتش می

[illegible]















۲۵۲

تشیب است نفقه بزرگی میبایست  
الحمد لله اعظم

و فی حقیقت و فی حقیقت

بمختار و شاعر

فارسیان یعنی

ان الله ايقال  
ان الله ايقال

کتابخانه

مجموعہ شعاع و سبک

نزدان خطاست

بسم الله الرحمن الرحيم

فون بختیاری

11

از تو مهیت بسیار نباشد تا عرض حاجت تواند کرد و لشکر این متجربان را از تو مهیت  
بسیار باشد تا بظلم و جور اقدام نکند و حضرت سید المرسلین علیه الصلوٰه و السلام  
بجمله آنکه مظهر انوار تجلیات جلالی و جمالی آنرا غفلت آلوده نباشد تا آفتاب  
بود مهابت و مرتبه داشت که بوسفیان وقتی که هنوز مسلمان نشده بود و مهیت  
معاهده نرود آنحضرت آمد چون بازگشت گفت و الله که من ملوک واقف  
بسیار دیده ام و از هیچکدام این حب مهیت در دل خود نیافتم و لطف افس او  
بدرجه که روزی فی پیش آنحضرت میخواستم که عرض حاجتی نماید و همان سبب  
اشعه انوار قدس از روزن نفس مقدس حضرت مصطفی بر چهار دیوایه مظهر آنحضرت  
متعکس شده بود و خشتی هر چه تمامتر در آن ن ظاهر شد حضرت چون برین معنی  
اطلاع یافت فرمود مترس که من پسر زنی از عربم که قدید بخورد و قصد آنحضرت  
تسکین حب مهابت از دل آن زن بردن بود تا عرض حاجت تواند کرد و دیگر  
با متکبران تو اضع با سکیانان زیر دستان از اخلاق کرام و از وظائف ملوک آنکه

[illegible]

10



...

رحمہ اللہ

محمد عبده

نور و نور

۱۱۱

و. شمس

سید علی

۶۶۰ و ۶۶۱

مغنی

...







[illegible]







۱۵۰۱ باید دانست  
 مطالب شمشیر بر زبان  
 و بر بسیار محمد بن ابی  
 بیکار و بیکار و بیکار  
 افغان و قزلباش  
 بسیار از کرده اند  
 همنان غالب شده اند  
 بر کرده بسیار از اهل کونان  
 و عدل چون لغز

و مددگار می خدایم  
 چنانچه سکه یعنی اگر شمشیر  
 گز و دغافل و مطلق بنامش  
 به بسیار مدد یافته اند  
 شرف و بر ایشان شده  
 فوت یافته باز گشته اند  
 و ملک غالب در مملکت  
 و سکه استرقاق بر بندگی  
 گرفتن بنامش

بطلایای جزیه و محمد جمیل و واجب نیست و پیشین حقیر استخفاف نباید کرد چه  
 کم مرز و قلیله غلبت و شکست بر اذن الله و بعد از ظفر ترک تدبیر نباید نمود و تا  
 ممکن باشد کسی زنده اسیر کنند قل شاید کرد چه در منافع بسیار و صورت  
 مثل استرقاق و من فدا که متضمن استمال قلوب عدو تواند بود چنانچه قصه فی  
 آن ملطقت بعد از ظفر بر اعدا قتل ایشان جائز نباشد مگر آنکه از شر ایشان  
 بدون قتل امن نتواند بود و بعد از استیلا عدو تعصب بخاطر مجال نباید داد  
 چه در مجال اعدا ملوک و رعیت باشند و قصد مالیکت عایای خود کردن خلا  
 قاعده عدالت است و در آثار حکما ماثور است که چون اسکن در بعد از ظفر بر شهر  
 شمشیر از اهل آن باز نگرفت و اسطاطالیس کتابی شخون بقاب و نوشت  
 مضمونش آنکه اگر پیش از ظفر در قتل و شمنان خود معذور بودی بعد از ظفر  
 ترا قتل نبردستان خود چه عذر و استیصال غم از اتصال کابر لو گست  
 و موجب یت معاف دولت و شوم قوا حد شمت و ایت چه هر چند

اخلاق و جلال  
 احسان کردن و نیکو  
 تر کردن و نیکو  
 و سعادتمند و نیکو  
 و در اسطاطالیس  
 و چون منفعت او را  
 و از گرسنگی و گرسنگی  
 با شمشیر عدالت و عدالت  
 که حضرت رسالت علیکم  
 و سلام علیهم و در روز  
 قیامت که همه منادی  
 و آواز برده و در سانی  
 بودند و آواز کرد که است  
 ای انسان را بفرموده خدو  
 تا که در انبیا که از شریک  
 علیکم و سلام و خیر  
 قدرت

ای انسان را بفرموده خدو  
 تا که در انبیا که از شریک  
 علیکم و سلام و خیر  
 قدرت



قوت اتم باشد حسن عفو بیشتر ظاهر گردد و مأمون که واسطه عقد خلافت و  
رابطه نظم جلالت بود گفته که اگر اهل جراتم بدانند که مراور عفو کردن چه قدر  
جراتم را به تحفه بیش من آورند و احق کمال انسانی در خلق صفات ربانی است  
و بمقتضای آنکه خلقتهم غرض صلی از ایجاد عالم و آدم ظهور موجود حق است  
و رحمت و عفو آیی مقتضی جلوه ظهور در مظاهر عجز و قصور بشری است چنانچه  
در حدیث است که اگر شاگناه نکند حضرت حق تعالی طائفه دیگر بیاورند که گناه  
کند تا رحمت بی علت او در مراتب عفو بجای نماید پس بجای عفو تشبیه احمق  
که منبع خیر است تواند بود و چون رای بر بان نای ظلمت دای حضرت سلطان  
بانی اساس جهان بانی تانی حضرت صاحبقرانی مشیر قواعد کشورستانی را  
و قائق رسوم سلطنت و حقائق آداب مملکت ایالت و غوامض امر حرکت و  
غرائب حکام ملت از تلقین ملهم قدسی فیض و فیض ربی بی وساطت تعلات  
کسبی تعلات انسی حاصلست و نفس مقدسش بمرتبه بلند پاینده و علمنا هر من که

از آنکه آن خدای  
گناه آن خدای  
سبب ظهور آن صفت شده  
و بارگاه او بیکر آن خدای  
رسد که گناه آن خدای  
است که صفت آن خدای  
گناه آن را آن خدای  
در وقت یکدیگر گفت  
و در وقت قدرت و نفوذ  
و در وقت آن خدای  
تکراره باشد که در آن  
عزت است و در آن  
مشید با حق و کبریا  
شد و استوار و علم  
ایالت که ریاست  
خودش بود و شد  
کلام و بیانهای  
غریب جمع غریب  
و غریب غریب

الحمد لله







مراد از زمان توانی زمانه استحقاق از او اول زانسان می ست و منشی فقره ظاهر است و سودی محمد عبد الغفور علیه السلام شریع حکم در منس و نفعی لغیا و عالم باشد که بر منس

و عظمت صاحبقرانی باین فرو شکوه نشنیده الله تعالی این نیز فلک خلافت  
و سعدین سپهر محدث رافت را که بمن انظار غایت فیض نوار رحمت  
ایشان بین زمان و شرف بسیط جهان گلشن گشته در اوج اقبال و شرف  
اجلال از خضیف بانی مہبوط زوال مصون از موقود سعاد و مہبود وایشان  
چون سلسله زمان توانی با و ال متصل و مقرون بآن کلمه و لغا فین و  
لمنحہ پسم در آوا خیمت رسوم مقربان سلاطین از باب دولت  
طریق عامه مردم در معاشرت با سلاطین حکام آنکه بدل با ایشان محبت  
ورزند و تبریان شنود مدحت گویند و بارکان بر طریق طاعت خدمت پونند  
و در امتثال او امر و نواهی چون خلافت مرا کسی نباشد بقدر مقتدرت سے  
نمایند و حقوق ایشانرا از خراج و غیره بر وجه رضا ادا نمایند و از نمغی اصلا  
انقباض بخاطر راه ندهند و در تعظیم و تحیل ایشان ظاهر او باطن اسیح و مقید  
و بهمال نمایند و در وقت ضرورت جان مال فدای ایشان کنند چه حفظین

آن که محبت  
چیت بنند  
و اگر شغاف  
جلای ملک  
اختیار کنند  
در نه که حفظ  
باز بنند  
اخلاق جلال  
علا ای ادا  
حق از خراج  
و غیره بجا آید  
احکام عده  
حققت انعام  
صاحب تربیت  
علیه الصلوٰۃ  
ست انقباض  
بکسر عجزه و  
ملکون نون و بای

لا مع ملوہ  
شده و لغا  
مقدوم  
موصوہ بالف  
ملکون نون و بای  
بکسر عجزه و



و گشتی نمودن ۱۲  
 شنبه الفات ۱۳  
 صبح الفات ۱۴  
 کنت الفات ۱۵  
 و گشتی نمودن ۱۶  
 شنبه الفات ۱۷  
 صبح الفات ۱۸  
 کنت الفات ۱۹  
 و گشتی نمودن ۲۰  
 شنبه الفات ۲۱  
 صبح الفات ۲۲  
 کنت الفات ۲۳  
 و گشتی نمودن ۲۴  
 شنبه الفات ۲۵  
 صبح الفات ۲۶  
 کنت الفات ۲۷  
 و گشتی نمودن ۲۸  
 شنبه الفات ۲۹  
 صبح الفات ۳۰  
 کنت الفات ۳۱  
 و گشتی نمودن ۳۲  
 شنبه الفات ۳۳  
 صبح الفات ۳۴  
 کنت الفات ۳۵  
 و گشتی نمودن ۳۶  
 شنبه الفات ۳۷  
 صبح الفات ۳۸  
 کنت الفات ۳۹  
 و گشتی نمودن ۴۰  
 شنبه الفات ۴۱  
 صبح الفات ۴۲  
 کنت الفات ۴۳  
 و گشتی نمودن ۴۴  
 شنبه الفات ۴۵  
 صبح الفات ۴۶  
 کنت الفات ۴۷  
 و گشتی نمودن ۴۸  
 شنبه الفات ۴۹  
 صبح الفات ۵۰  
 کنت الفات ۵۱  
 و گشتی نمودن ۵۲  
 شنبه الفات ۵۳  
 صبح الفات ۵۴  
 کنت الفات ۵۵  
 و گشتی نمودن ۵۶  
 شنبه الفات ۵۷  
 صبح الفات ۵۸  
 کنت الفات ۵۹  
 و گشتی نمودن ۶۰  
 شنبه الفات ۶۱  
 صبح الفات ۶۲  
 کنت الفات ۶۳  
 و گشتی نمودن ۶۴  
 شنبه الفات ۶۵  
 صبح الفات ۶۶  
 کنت الفات ۶۷  
 و گشتی نمودن ۶۸  
 شنبه الفات ۶۹  
 صبح الفات ۷۰  
 کنت الفات ۷۱  
 و گشتی نمودن ۷۲  
 شنبه الفات ۷۳  
 صبح الفات ۷۴  
 کنت الفات ۷۵  
 و گشتی نمودن ۷۶  
 شنبه الفات ۷۷  
 صبح الفات ۷۸  
 کنت الفات ۷۹  
 و گشتی نمودن ۸۰  
 شنبه الفات ۸۱  
 صبح الفات ۸۲  
 کنت الفات ۸۳  
 و گشتی نمودن ۸۴  
 شنبه الفات ۸۵  
 صبح الفات ۸۶  
 کنت الفات ۸۷  
 و گشتی نمودن ۸۸  
 شنبه الفات ۸۹  
 صبح الفات ۹۰  
 کنت الفات ۹۱  
 و گشتی نمودن ۹۲  
 شنبه الفات ۹۳  
 صبح الفات ۹۴  
 کنت الفات ۹۵  
 و گشتی نمودن ۹۶  
 شنبه الفات ۹۷  
 صبح الفات ۹۸  
 کنت الفات ۹۹  
 و گشتی نمودن ۱۰۰

و دنیا و اهل و ولد بوجود عالی ایشان می پست گسنانیکه در عداد خدام ایشان  
 باشند باید که بنجد بر زیادتی قربت تجاسر ننمایند چه صحبت سلاطین را به دخول  
 و راتش و مخالفت با شیر نشیبه کرده اند و آنحضرت رعایت آداب ملازمت سلاطین  
 کاری صعب است هر کس را کمالات ریاضی آن نیست و بعضی مشایخ طریقت  
 گفته اند که کسیکه خدمت سلاطین نکرده باشد و تعلق نوزیده از وسو که طریقت  
 نیاید چه بقضای سلطان ظل الله رعایت آداب مجلس نمودن بسیار ریاض  
 نفس رعایت سوم طریقت گردد و هر که در حضرت ایشان مجال تقرب یابد  
 باید که بکاری که با و مفوضت مشغول باشد و بقضول در دیگر کارها دخل نکند  
 و التزام ملازمت بروحی کند که هر وقت که او را طلبند حاضر با و از قبل حضور نیز  
 که مودی بهالت است محترز باشد و هر چه از ایشان جدا نشود آنرا از روحی ق  
 مح گوید نه بروجه نفاق چه هر چه وقوع یابد التبه آنرا روحی محیل نخواهد بود پس  
 استنباط آن وجه نماید و از آنرا و استحسان کند و اگر کسی را به نصیحت ایشان باشد

[illegible]

و بیوماری ۱۳۵۷ ویم  
از حضور اعلیٰ موجودی  
جلالت است اختر از کند  
آنموم با کسب خود لایق  
حرفش کار ایش کفایت  
اولی کس کاف کمالی کفر  
شدن بیکون نامی از این بار  
چون ز کرامت علم تم مطلقا  
ست که هیچ کار خود در دنیا  
کز نساود و مجربا شد کی  
لیچ کیم







۴۰  
لعل زیرا که مظهر سلطنت  
اقبال واقع شده اند و از این جهت  
قبول می کنند پس بآن  
اطلاق می کند پس صورت  
در ایشان غنیمت از کمال  
خلق استقام و تعبیر  
خواهند بود در اسرار  
آن شناسند در هر چه  
کنند طریق استقلال و  
آفرین عایت نمایند و هر چه  
بیشتر باشد

از احوال ظاهره استنباط میتوان نمود زیرا که در هر عالم تأما میگردید و متصل باند  
و باید دانست که ملوک را متهامی بلند است بدین سبب خلق را با ایشان در مقام  
بندگی باید بود و هیچ وجه در هیچ امر حل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد و اگر چه  
در غایت تقرب باشد و در هر امر که دایر باشد میان آنکه گناه با ایشان بیاید  
عائد شود گناه بر خود باید گرفت ساحت ایشان را از گرفتار نقص عیب مبرا گردانید و  
بعد از آن بطائفت تدبیر برادر ساحت خود بر ایشان ظاهر کرد و تخری رخصا  
ایشان مبالغه باید نمود و مطلقاً حفظ نفس بحرف باید کرد و جدو حیثیت هیچ مرتبه  
تبرک خط نفس نمیرسد و چون این قاعده مقرر گرداند هر که متضمن خطا و باحاط  
مخدوم تواند بود خط مخدوم را تحصیل نماید که هر آنکه در ضمن آن خطا و نیست  
حاصل شود و در انجام مقاصد از ایشان بطرف تدبیر توسل باید نمود و بالجماع  
و مبالغه و از حرص جنتاب باید کرد و در فرائض کوشید چه دستیا غویل مکیبی کند  
که از و تعرض باشد و اگر کسی برواقبال کند دنیا از و بار نماید چنانچه در حدیث

آن شناس  
کند طریق استقلال و  
تقریر رعایت نمایند و هر چند اسباب  
بیشتر باشد ظهور این صفت زیاده بود  
و برین تقدیر استغناء از ایشان  
طالب آنست که مردم سکنت عجمی  
خود بر ایشان عرض کند چه آدم  
بوجود جلب هر چه هست تو درستی  
مگر شفاعت و عجز و نیاز مندی از ادبی  
۱۳۳ اخلاق عجمی و عداوت  
شکایت کنند و عداوت  
و صدور دل خود را فاسد  
و هر چند چنانکه است نه در ۱۲  
گویم که مردم اطراف است که لایست  
منه و در کتاب حکایت که مردم و آسایش  
سلطان مالست میان مردم و آسایش  
و طلب راحت و عزت و خدمت لک  
از قبیل حالات باریست شاخت و تخریب  
بمردن ملی بختی صواب جستن و دوزار  
و بیستون و درنگ کردن که بجاست و  
قصه کردن بخواه قلبه  
زیر کار کاج

بیل خاست  
 و خوار نفس و سعادت  
 خفت کم خرد ما باشد  
 و درم از او بیل و تپیدار  
 گردانند طبع زار کجا کوئی  
 عجز نیرا که میان لازم  
 و صفت کم خرد ما  
 و زین یک گریست بهر ضعیف  
 خفتنا بیست و سه  
 و درم از او بیل و تپیدار  
 گردانند طبع زار کجا کوئی  
 عجز نیرا که میان لازم  
 و صفت کم خرد ما  
 و زین یک گریست بهر ضعیف  
 خفتنا بیست و سه



۲۰۲  
تجدید و ترمیم و ترمیم و ترمیم  
تجدید و ترمیم و ترمیم و ترمیم

١٠

2



2

2

1

56

11

آنکه از دنیا نماند آخرت و در تورات است که الله تعالی دنیا را فرموده  
یا دنیا اخذ می من خدمتی ولا تخذ منی من خدمتک و باید که سلاطین اسباب  
منافع و مال میادارد و بواسطه ایشان تحصیل نه نماید بخاصه مال نشان  
طمع نکند تا بهم از دل سوال مصون باشد و هم نفع بسیار یابد هم نزد ایشان محترم  
و مقبول باشد و با ایشان چنان اظهار کند که باند کالتفاقی که فرماید جمیع مال  
و دعاتر خود بذل نماید چه اگر اظهار مناقشه درین باب کند بمقتضای این  
حرص علی مانع حرص ایشان نبوده گردد و حکما گفته اند الممنوع محروص علیه  
و المبتذل ملول منه و باید که بجاه و مال زینت ایشان خواهند بکل خود اصلاح  
پذیرد که مخصوص ایشان نباشد ایشان باشد از مرکوب لباس غیر آن مشاکت  
نماید چه بواسطه سوادب آن پذیرد از معرض و آن خود را در صد دهاک  
آورده باو در پیچد اما اگر چه تحقیر بود استغنا از ایشان نظر نکند و در همه حال  
رضا با حکام ایشان شعار خود سازد و در صحیفه سلیمان بن داود علی نبیا و علیها السلام

چه است که  
 در معرض عداوت افتد  
 و حکما گفته اند از سلاطین اسباب نفاق  
 نفس نفاق و تلاطم علی الملک است  
 بوی طلبید و سوال باشند بدم  
 که در حجب حصول سوال باشند و هم بخت برسد  
 از سوال نفاق باشند و از کمالات  
 نفع بگوید باو چیست نه از کمالات  
 اخلاق غشی است و انسان هر که گفته است  
 بران فکر از نفع کرده شده است  
 چه است که  
 کرده شده است این  
 و این خیر کرده شده  
 طالع کرده شده است از نفع  
 حرص است و نفع باعشش نفع بگوید  
 نیاو شده از مال خود باز دارد و ناز  
 مال او خیر نفع طلبد و نفع بگوید  
 ربحه و نفع نفع بگوید و نفع بگوید  
 نزدیکی است و نفع نفع بگوید  
 استغفار آن اسباب درین صورت  
 تصور بکنان و شکوه و حال  
 و آرایش خود نمودن است  
 بسیار است استغفار از نفع

[illegible]







اینان ظاهر کنند که  
 کرده و اینان را نشان  
 که در این باب هیچ  
 از این قبیل باشد  
 که نوبت سوال و  
 جواب و مناسطه و  
 چنانچه از این نوع حالات تمام

اصلا از آن متغیر نشود و از ایشان اظهار کند و حد نماید چه هر آنکه میگوید ایشان  
 شود و اگر بحد دل نجامد از دائره و قار تجاوز نکند و جواب بطریق علم گوید که همیشه علیه  
 حلیم را باشد و از آداب مجلس سلاطین اکابر آنکه اصلا در حضور ایشان شوی نکند  
 و چون سوال زد دیگری کند اقدام بچون باید بلکه این و ب عایت باید کرد و چنانچه  
 سبق دریافت چه تحقیق هم سبب سخت قائل باشد و هم موجب استخفاف سائل  
 و مسئول اگر سائل گوید از تو میپرسم هر آنکه قائل را جوابی نماند و از سرفه خود بخت  
 یابد و اگر از جمیع سوال کنند سبقت بجواب نماید چه هر آنکه ایشان را خوش نیاید  
 و بر سخن او عیب گیرند و اگر تاخیر کند تا دیگران جواب بگویند عیب من سخن و هم  
 بعد از آن اگر مزیدی بر آن باشد عرض کند تا بار عایت و ب عایت ظاهر شود  
 و باید که اصلا بر جمعی که ایشان را مزید قریبی باشد تقدم بخیزد خاطر خود را آن  
 رنجه ندارد که دیگری بی فضیلت در وقت مرتب بر و راجع باشد چه هر کس اگر چه  
 در عایت علو باشد مناسبت ذاتی با کسی تواند بود و اگر چه در نهایت و نباشد

چنانچه از این نوع حالات تمام  
 گمانه سازید و این در ذیل مناسطه  
 و صاحب غرضان حال سخن بگویند  
 و کلام ایشان موثر است و اقتدا  
 و نیز اگر کلام هر است که جواب  
 دادن کسی که سوال زد دیگر  
 کرده اند عایت بکسی استخفاف  
 بی قیاس است  
 سائل از کمال باید کرد  
 و استخفاف مسئول اینک لیاقت و  
 بیخه در استخفاف و استخفاف درین  
 باب محذور است و گوشت که بجز  
 انفعال از آن گزیر نیست  
 شصت و هشت و بیست  
 روشنی و فصاحت و فضیلت و  
 کامل شدن در فضل و هنر و نبوغ  
 در نیابت گفته میشود

این معنی است  
 و در این باب  
 که در خط و صوت  
 اگر چه در این باب  
 که در این باب  
 که در این باب  
 که در این باب



۳۰۶  
 مصلحت فی حق راجح بود  
 مناسبه دانسته خطه و دار  
 گرد جز سبب آوردن قدرت  
 بیخشم و کسر سوم قدرت  
 دقائمی و توفیق بودن ۱۲  
 در بزرگ در غنی بود  
 قطع هر آنکس که اذعان  
 سلطان بود با قدم و

و همان مناسبت منشاء محبت است که کتاب آن از حیطه قدرت خارج پس  
 خود را بدین سبب متعصب نیاید ساخت نیز شاید که اورا سابق حقوق باشد که دیگری را  
 بران اطلاع نباشد مناقشت با او سبب تحریف خاطر یا دشاه شود بلکه باید که  
 مطلقاً از رنجت خود خالی شود و ارادت خود را تابع اراده پادشاه از چه بخواهد  
 سابق بان ایامی رفت تا و کس کی نشیوند رابط مودت تا که نیکو و چون  
 یکی از حظ خود بگذرد میانه ایشان مخالفت بل معاشرت مرتفع شود و بپایان  
 وحدت تمام امور ایشان منظم گردد و ششم در فضیلت صداقت و وظائف  
 معاشرت با احدی تا چون سبق تمهید یافت که انسان بلوغ کمال حاصل محتاج  
 باشد از او دیگر نبی نوعست قواعد استدلالی علاقه الفت و محبت مشید نگردد  
 پس هر چند شخص دوستان بیشتر باشند وصول کمال او را سهل تواند بود و  
 چون تبه صداقت اعلی مراتب محبت است پس برابطه صداقت نظام تکمال  
 بیشتر باشد و صدق حقیقی بعد و بسیار تواند بود چه فائس جمی اهرام هر آینه

گر چه با نشی عسکری با اگر چه  
 شاعر شش پدید بار افرا  
 اودم بر اندیش نیز ۱۲  
 معروض خط و خفیت عتاب سلطان افتد  
 مناقشت کی را بعد بر دین و بدین  
 حاضر که کردن در رخت پرستایک  
 بر نشین ۱۲  
 خداست وحدت مخلوق پیچ و پیچ نمودند  
 از نرگ خفاش خود نیست و گفته اند که در قدرت  
 لو که چشم و دست دل و زبان بفرمان  
 او باشد تا سلاست اندر پای  
 خلاق جلالت  
 پیوسته و خوش سوسه  
 نباید داشت و توان و راجح بود  
 نباید داشت و از نیکو زبان روان بگوید  
 و زبده و دیده را که باید داشت  
 ۱۲ از اطلاق محبت ۱۲  
 از بین الامم سوم تحقیق محبت و اقسام  
 آن بتفصیل گذشته ۱۲  
 باشد که بعد از کمال و رخت تمام  
 و صلح ظاهر باشد که غرض و  
 بیخفت را با چنان  
 موالات و مودت  
 گر آید و بصفا و حقیقت  
 و خلوص نیست از قضا  
 و در هر حال اعتماد ایشان  
 و بی وقت از زبان کین  
 توان از لبت از نیلای  
 که نماید بر روش دانش  
 باشد ۱۲  
 عزت

در هر حال اعتماد ایشان  
 و بی وقت از زبان کین  
 توان از لبت از نیلای  
 که نماید بر روش دانش  
 باشد ۱۲  
 عزت







۴۸

امور عیال و زیر دست خان  
یک از اعیان

امروز عیادوز  
ریک از اعیان

موسد و حال  
تاریخ و مکاتیب

ی مالک کوٹھیا  
واوسا مالک

105111  
Lili

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبہ کلاں

بکسر اول و بیید

طفله جریه بو

گهر شانی بی

نصفین

1

اعانت کند نباشد چنانچه اسعاد نمندی که ازین نعمت عظیمه خطی وانی داشته باشد  
و اگر چه او را از دنیا هیچ نباشد و از وسعید تر آنکه با وجود سبب سلطنت ازین سعاد محظوظ  
باشد چه با شاه را اطلاع بر کلیات جزئیات امور مملکت و صلاح طواف رعیت ضرورت  
و درین مورد متکثره و دشیم و دو گوش و یک دل یکت بان فی نیست چون یکم  
چشم و گوش و دل زبان بگیران ملک شود چشم همه بنید و گوش همه دوزبان  
گوید و ضبط امور مملکت بر آسان گردد و گفته اند که چون خواهد که شخصی را بصفت  
اختیار کند اول اخبار احوال و نمایه با یاد و مادر در حال صبی چگونه سلوک نمود و اگر  
حقوق موسوم باشد اصلاً بر اعتماد نباید کرد و او را بدقتی نباید گرفت چه هر کس  
حقوق الدین را به حقوق مقابل داد و هیچ طمع خیر توان داشت بعد از آن اگر بغیت  
معاشرت او با دوستان معامله با ایشان تفحص باید کرد و بعد از آن اختیار احوال او در  
و کفران نعمت و لیا ی نعم باید نمود اگر بصفت کفران موصوف باشد بغیت دوستی او  
نباید کرد و چه در اوصاف اشقیاء هیچ خصلت از کفران نعمت مذموم تر نیست و صفات علما

کسر ثانی بمقتضای قانونی

و قوت علیہ رفیع

کردن ایشان قرین بجا دارد  
نموده قضی زینا

تو که نیریز

و ماوروسو اسے این اے

خداوند  
دربار  
۱۳۵۰

ایشان اکید فرمایند و فرمودند  
رضی چارم ای سید محمد بنی  
فرمودند

بکسر و غیره  
خبر نماند و امتحان  
اسبابی و اغیاث اللغات  
تفصیلی

سفران  
کتابخانه  
شماره  
کتاب

فرد در درجه

از ذکر دن و دایه

روح از صحبت ادور  
نفاخ بختیا  
سعد الحنفی بختیا  
کذا فی القات

\_\_\_\_\_



[illegible]

۶۰  
اول و تشدید یافته خلیفه  
افندی و ایرانی و صوفی و فاضلی  
سازگار گویند که بے نفعی و دم  
میوز از پیش از غایت است  
و غیر از غایت آن نمی باشد که  
جمع خانی و آن نمی باشد که  
نمی بایز باشد

عشق  
 بشوهر از دیو که میزدن چون  
 عقیقه و ستوده که خواهرش  
 مرود داشته باشد خواه شوهر  
 داشته باشد و خواه نباشد  
 تنجب به او به تو و جمو لنم  
 ظوف کو چکه که از گل سازند  
 دوران ملا و نقره گداز و قری  
 بیک شتر را گویند رخ سلا  
 نیست قریب با و

هیچ فضیلت از شکر نیست ممدوح تر نه و مراد بشکر نه مجرد مکافات است چه گاه باشد  
 که کسی بسبب نهر از قیام بمکافات عاجز آید اما بدین لایحه و زوایان و حجت  
 چنین کس مقصود نباشد پس تل تل نماید در حال میل و بلذات جمع ملایمات و  
 حرص و غلبه باشد صداقت را نشاید پس نظر کند در میل و تبرع و غلبه برین  
 مفروض باشد هم مرد و بود چه با داعیه غلبه نصاب مغلوب باشند یا نه و در حق  
 و آخر الامر موصی بر و ال بودت گردد و دیگر ملاحظه باید کرد اگر شغف با انواع امور  
 و استماع با غانی و معاشرت با عنوانی و اورا از رعایت جانب و ستان حقیقی را در  
 محبت و غلبه نماید کرد و چون در جمیع این صفات از رتبه امتحان تمام عیار برین آید و در  
 کامل شقیقه فاضل بدو است و جوهر محبت اورا با نقد جان در گنجینه دل نگاه  
 باید داشت چه لا فاضل الا بالصدق الکامل بعضی حکما گفته اندانی لا محبت  
 من یحزن که صدیق فاضل لیکن اینچنین کس از کبریا حرام است اگر دست  
 بر یک دست حقیقه اختصار اولی باشد چه قیام بر اسم حقوق اشخاص و متعده

وفا دار است به باشد و دیگر  
صدق و وفا دار است به باشد و دیگر  
ندارد کردنی که بجا نرساند  
نمی بینم جز از اسباب و احوال  
بیت خوشتر است



۴۱۰  
لوحه جہانگیر

فوتانی و رای محکم مفتوحین برین  
اندوه و غم که ضفر جنت پیچ  
ایماز سبزه برین

خطہ بالضم ابی  
ن با کس ۱۲ غایت

این دشمنی از روی  
دعا سرشت کردن

سبحه زیر که یی  
ای بود پس یازدهم  
تبعان نزد

بصیرت کامل  
فقد استوار بر خردمند

تونس صاعقه  
قضاة خطا جزيره  
۱۳۰۰

وفاقیہ اراکین

دشمن تو از دوست

ای  
یمنی پیمان و  
وی بیدل

زیر که شاید مقتضای احوال نشان متخالف باشد مثل آنکه بموقت یکی انقباض  
و فرج اظهار باید کرد بموقت دیگری انقباض شرح و چون سبب است در اغلب  
نوعی از خلط معرفت سابقست چه کسی با او هیچ وجه متیق معرفتی نبوده و از دشمنی  
مستعد نماید دشمنی بعد از کمال احتیاط و اطلاع بموافق احوال مضرب باشد پس احتیاط  
طریق احتیاط مرعی باید داشت و بقدر ضرورت اکتفا باینده نمود کما قبل قطع

عَذُوكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُتَفَاوٍ  
فَإِنَّ الدَّاءَ أَكْثَرُ مَا تَرَاهُ  
فَلَا تُكَلِّثَنَّ مِنَ الصِّحَابِ  
لِيَكُونَ مِنَ الطَّعَامِ أَوِ الشَّرَابِ

و چون دوست بدست آید رعایت حقوق او را واجب نشسته بهما که او را شایسته  
نیامد باید نمود و ملاقات او اظهار نشاست باید کرد و به ثنا و محبت بنی شریف  
غافل تیان باید نمود و خلوص ضمیر محبت باطنی الی انفا باید کرد چه اطلاع بر مملوآت قلوب  
مخصوص علم الغیوب است معائب حقیره و تقصیرات جزویه را که منسوب و متان باشد  
عبارت نباید نمود بلکه اغماض از آن واجب نیست چه فراد بشری از آن خالی نتواند بود

در غیر این است  
 حکوم کند قیامت ای فتح شاه داد  
 و غیر این است ای فتح شاه داد  
 فتح بهر سکون داد که در مملکت  
 فتح دل است این شایب آفرین  
 آفرین چو پوی غافل بگذرد و می  
 بگذرد در آن از غم و غلویات نفع  
 بهر سکون داد که در مملکت  
 و اگر  
 ای فتح شاه داد که در مملکت

18

[illegible][illegible]

چہ پیش رو  
 طہم و اس کے دوستان جانی  
 میگر و جنت از سر سر عرض فیض تعلیم  
 و بعضی خراش مصوباتی سلام مولوی  
 محمد عبدالغفور رحمداد خاں  
 چہ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ  
 کمال خاں

110371

10

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and a small dark stain near the bottom right corner. The binding edge is visible on the right side.







این مقام بکسر  
 حرف سوم و چهارم حاد و مکسر  
 شکسته شدن ۳۳ حرف در اصل  
 در باب اظهار ماده که در دست این  
 بنده واسطه بطور اختصار است  
 بواسطه برسیل اعلان به و در ملت  
 امر عظیم است هر شخص یا قوتی  
 آن ندارد و ممکن که درین باب  
 الزام حاکم حال طرف ثانی باشد  
 و بنسبت الزام بطور اعلان به  
 مختص جواب گردد ۱۲ اصولی و ۱۲ مورد  
 ۱۳ فقره اندر فصولات  
 خیال حاد و مکسر

علاقه محبت انضمام پذیرد بلکه شاید که حجاب غلیظ شود و لقطع و مفارقت کلی انجام  
و طریق آنست که بی تکلف آنچه با و ده که ورت با از دل صافی اظهار کنند تا بیک  
راستی بصفا مبدل شود و مدارست برین ظالمت اجست چه بگاه که مسکن یا بدین  
یا مرکب تعد نمایند و مراعات آن احوال کنند بفساد انجام پس عراض ز کسب  
از و خیرات ازین توقع توان داشت چگونه باشد و با آنکه از وفات قصد و انقضاء  
بعد از ضرر بغایت متصوّرست چنانکه علوت بعد از محبت بیشتر و مدار جدال در محظوظ  
نمودست با دوستان اشبع است چه از ان اختلاف خیر و از اختلاف تباین بگیرد  
و تباین مبدا همیشه ضرورت باید که اصلا با دوستان تعلیم علم و ادبی که او را باشد  
نماید چه مضائقه با دوستان متاع دنیا که محل تر است شفع است فکیف  
و در علم که بانفاق از دیا پذیرد و بخلاف تقاض گیرد و چون از دوست متاع بدی کند  
با و اظهار موافقت نماید و چه بیکه متضمن تنبیه لطیف باشد مسامحت مدامت با و  
و ان عیب جز ندارد چه آن صوت محض نیست باشد و طریق تنبیه لطیف آنکه

و بنوشت الزام بلور  
خفتبواب گردود ۱۲ مولوی محمد عبدالغفور  
خیال عادت هم باشد و با برست که هر روز  
بعد از عجت حادث شود و بعد صابر است  
پس احتیاطان باشد که در این باب و در  
هو اسامی که مدار انصاف باشد در آن  
رعی و طوطی دارد و در بعضی از آن  
آباری القانی نظیر و در بعضی از آن  
چوبیاسین انصاف و در بعضی از آن  
دیگر در انداز و در بعضی از آن  
عبدالکبیر کرمان  
و در بعضی از آن  
کردن و در بعضی از آن  
فون و در بعضی از آن  
تند و در بعضی از آن  
فتح و در بعضی از آن  
افتاق و در بعضی از آن  
و در بعضی از آن  
غاید و در بعضی از آن  
مبارک و در بعضی از آن  
و در بعضی از آن

[illegible]











عین مملکت و دیار گرام

سنگ حشمت

چندین سال از جانی

و شصت و نه

من ملل و ملل

مجلس

卷之四

بسم الله الرحمن الرحيم

میرزا و شمس الدین

۵۵۵

۱۰۰

36

چشم شریخ نیز باشد و دفع شریخ شری و بسقامت اعدا انقضا نماید که در محمل  
و مدار اشعار خود باید ساز و آواز منازعت فحاصمت است و حراز باید کرد و سبب ال  
نعمتها و فساد و دولتها و فکر دائم و هم متوالی گردد و بلکه بهلاک نفوس و ضیاع عدول  
و دیگر مفاسد منقضی شود و عمر گر نمایه از ان عزیز تر که بتدبیر معارضه اعدا کند و از  
شرائط حرم آنکه از احوال دشمنان متفحص باشد و اطلاع بر احوال ایشان چنانکه بلیغ نماید  
و چون بر احوال ایشان اطلاع یابد در انخامی آن سعی کند اصلا اشیاء را در  
الابوقت ضرورت چه شری معائب دشمن سبب عتیا و اوبان شود و هم تا تر از ان نیز  
شاید که بتلبیسی دفع عالمه آن مشغول شود و چون مخفی دارد تا بوقت مصلحت اظهار کند  
که سر و قدر دشمن حاصل شود و اما اگر بعضی از ان محض ضامی وقت با او طهارت کند  
تا چون اندک بر عیب او مطلع شده شکسته دل و محزون گردد و در کار کار بنا و اصلاح  
به بتانج و رالموت فساد و چه که بوجوب قوت استیلائی خصم باو نزد اکابر  
و حکام شکایت از اعدا نماید تا بحقیقت حال او مطلع شوند و اگر رعایتی و قیامی کند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين الأئمة المعصومين

و پست در پست آید  
معجزه رساننده ۱۴ خلیات الفات و دوشی  
تشان خصم و متعلقان و دوشی  
معلوم کند

چهارم آنکه باد و باران  
کند تا صاحب قبايح اشیاء را از آن  
بعضی باندیشیم زیرا که از احوال و  
خود و ۱۳۵۴ هـ ق

و احوال و احوال معلوم میسند  
و احوال معلوم میسند

وعدت کروں تار و تاشان مائیں

مستقل خبر که از مرکز و  
تعلیس جامع پوشیدن و

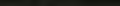
و نه تا که گیرند ما خود را ز خوا  
گر رفت و بماند

شاه کربلای خاں و سقیا است و میوات  
قرآنی و خیر

محبوب و دشمن را حاصل این یک است

کس عجب من

و غالب شدن ما شد فی بیان  
رواد و در هر دو کمال است  
نصان مقرر گردانده است  
با کسر بر گویی و حقیقت با فتح صیب گوئی از عقب باشد ۱۲ ۱۳ ۱۴





۴۱۶  
کتابخانه خندان  
کتابخانه خندان

که نسبت با دو گویند خود بدان

الموت زده شود

تکلیف

مذبح خشود  
عادتاً

ای

اول و دوم

۱۷۱۳ قمری  
خلیفا

ضرب اب بالکس  
شدن لیدن

پیشانی طالع  
لویر و شمشیر

نور

و طبرستان  
عادی و شمس

قبول نیست و در احوال نسبت با او متمم گردند و باید که بر عادات شیم صفتی از ایشان مطلع شود تا آنرا بمقابل رفع کند و آنچه موجب قلق و اضطراب ایشان بود و هم قصد باشد تا در وقت خود استعمال نماید فلاطون گفته بهترین نوع دفع عادی عادی است که خود را در فضائل که میان ایشان مشترک باشد بر ایشان حج گردانند و بآن خود را به رسیده باشد تعرض عادی را از خود دفع نموده ایشان را با دلالتی تصرف فرموده و تلفظ و نفرین و لغت غیبت شیم که زنان ناقصانست از عادات را با عقل و کسایت دور چه بآنکه خود مرکب خلاق نهاده باشد و از آن هیچ مضرتی بجهنم ایشان را بر تعرض ضح و باعث شده باشد و حکایت کرده اند که شخصی پیش ابومسلم مروزی ندی او در مساوی نصر سیار که از قبل مردانیان الی خراسان بود و غرض و ابومسلم خوش نیامد او را زجر بلیغ فرمود و گفت اگر بجهت عرض است بخون ایشان توهم ما را در آن که بر بان تعرض ضل ایشان نایم چه غرض چون دشمن آنی رسد که خود از آن بمن نباشد شامت نکند و بان اظهار فرج نماید چه تحقیق چون آن کس است

گزارنده  
تجربہ و عملی

۱۹۰۷  
م  
راج  
بکسر

ویدادکن  
مسلم افروز

10

A small, faint illustration of a landscape with a tree and some figures.

فم غياث اللغات

وہابی

وہابیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ  
مستبصر

وزارت معارف

بسم الله الرحمن الرحيم

سفر

...

میں نے









این جمع اینه است که بضم باره  
نوع اول و کرون و نقدید  
طلب رسانی حاجت کردن آسانی  
مغلا غلوب بزمین استجمل  
برو بمانی باضم نوک از جامه در  
مجازا بضم نهوده گوشت  
بافصح فروش دخل کردن و  
جرید یعنی دختر و زن همان بنو  
بخش شو خواندن و غایت  
و کشادن از آب گداز و غنیمت  
له اول حاقان و







و در بیان مقدار که مقدار  
باشند نفع پذیر ساینده و  
دختر بزرگان را دشان باز یار  
داشت و اگر در ویش  
دین و با شیشه پیوسته استغفار  
احوال باید نمود و در حدیث  
مترجمه کرده که هر که بخوابد  
در روز قیامت ایمان دارد  
و همسایه خود را که پیوسته دارد  
و اجاب خویش آن حدیث  
قدسیست هست که حسن  
مشهور

از ایشان غنیمت و باخوی بد همسایه خویشان صبر باید کرد و مکار گفته اند که لیما  
بدن صابر باشد و گریبان نفس آزار و دستان اگر متعلّم باشد از ایشان چون  
فرزندان گرامی باید داشت و در سیرت طبع ایشان نظر باید کرد و آنچه ایشان را  
استعدا و آن بیشتر باشد مشغول باید ساخت بقدر امکان مداوای ایشان باید کرد  
و تمکین از ایشان با آنچه نفهم ایشان نزد و کثیر باشد ترغیب باید نمود و از تضييع عمر  
منع فرمود و سائلان را اگر الحاح نمایند زجر باید نمود و در اجابت گفت که در اگر  
الحاح احوال و فراطضا ضرر باشد و میان محتاج و طامع تمیز باید کرد و محتاج را حاجت  
و مادام که خلل با و نرسد آثاری نکند و طامع را از طمع باز دارد و ضعفا را دستگیر کنی  
و مظلومان را اعانت نماید بقدر امکان بخیر مطلق که منبع خیرات و مفیض کمالات  
تعالی و تقدس تشبیه نماید که محض جوهر بغایت گرم بی نهایت بجماله فیض و رحمت  
از سحاب رحمت از دوت بی علت بر ارضی تو ابل عیان فائض گردانید و بسایم  
ترتیب مانی گلهای کمالات آسمانی در چمن استعداد ایشان شگفانید بی توقع

[illegible]

حکما باعتبار اینکه ترمیمی از موقوفه املاک فی نظر اسمعیل فاضل مست اذ اسماعیل حضرت ایراز قضا علی و مقتدرس و جلست نهایت و حضرت آلاء الامام علی محمد عسکری الصفور راجح



۳۲۱  
الحمد لله  
است براسه حرمین  
و بهیست اوست  
مطالع

مطالعہ و امیہ

الحق في حق

موقوف  
عالمگیری

سیدنا ابوبکر

باب

۳۲  
 است بر آنست که در این  
 مطالب و امیسه ۱۲  
 قطع قطع نظم بهم  
 اول مشد و مکسور  
 تحقیق کنند و کلامی  
 پیل یا بابت کنند  
 موق آنکه پیل یا پیل  
 ف تفع بخنجه

منفعتی یا استجماعی عرض غایتی تعالی عن ربک کاک مشتمل بایده که در جمیع خیرات

و چه قصد هدف طالب و محض خیر باشد تا بر تبه علیه خلافت الهی رسد

وَاللَّهُ الْمُوفِي كُلِّ خَيْرٍ وَمَا لِي وَبِي تَحْقِيقُ الْمَطْلِبِ وَالْأَسَالِ

مغرب در بعضی اوقات	مغرب در بعضی اوقات	مغرب در بعضی اوقات	مغرب در بعضی اوقات
--------------------	--------------------	--------------------	--------------------

مکرم محقق و فیلسوف مدق نصیر الملة والدين محمد الطوسي که اکثر این لوايع

زیر تواسراق نوار فواید است ختم کتاب خلاق ناصر علی بوضایا افلاطون

موده که شاگرد خود را از سطحا لیس آن فرموده است و عموم نفع اطفال کمال

در غایت حکم بر وجهیست که سر و که آنرا بدو سواد و بصیرت بیاض و اراق حلق

فم زنده بلکه با ظلام اقام برالواح ارواح ثبت کنند چنانکه میساقط است

طائف حسن اتفاقات که آنهم از مآثر دولت حضرت سلطانی سلیمان

ند بود و درین فرصت فتحه سراسر را که از سطا طالیس بهت اسکند و افترق

ننگ را و او بوده تصنیف نموده بنظر قاصر رسیده و مثل منی نصاب از مجید بی

که جامع است  
و حدیث است  
حق تعالی  
که در قرآن مجید  
و اقصای او  
و در سکنه  
و فیما بین  
و تفاوت

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱















نفع و فایده و غیره و سبب قتل  
از یک چشم و غیره و از آنکه نفع  
نفس است که کسی مقدار خود را از  
و دست خود را بر دست  
و زید و غیره و از آنکه  
است که من قاضی شد و زید  
بیشتر که قاضی نماید و زید  
خدا را در اسیر کند و از آنکه  
نفع و فایده و غیره و سبب قتل  
از یک چشم و غیره و از آنکه  
نفس است که کسی مقدار خود را از  
و دست خود را بر دست  
و زید و غیره و از آنکه  
است که من قاضی شد و زید  
بیشتر که قاضی نماید و زید  
خدا را در اسیر کند و از آنکه

بزرگ قدر و عالی مرتبه است  
نفع و فایده و غیره و سبب قتل  
از یک چشم و غیره و از آنکه  
نفس است که کسی مقدار خود را از  
و دست خود را بر دست  
و زید و غیره و از آنکه  
است که من قاضی شد و زید  
بیشتر که قاضی نماید و زید  
خدا را در اسیر کند و از آنکه  
نفع و فایده و غیره و سبب قتل  
از یک چشم و غیره و از آنکه  
نفس است که کسی مقدار خود را از  
و دست خود را بر دست  
و زید و غیره و از آنکه  
است که من قاضی شد و زید  
بیشتر که قاضی نماید و زید  
خدا را در اسیر کند و از آنکه

معامله چنان مکن که بجا کم محتاج شوی با دشمن معامله چنان کن که اگر بکم  
عرض و خفتر باشد با همگیس سفاقت مکن با همه کس تو صغ کن و مسیح  
متواضع را حقیر شمر و آنچه خود را معذور داری برادر خود را ملامت مکن سبط  
شادمان باش و بر سخت اعتماد مکن از فعل نیک پشیمان شو با همگیس جدال مکن همیشه  
ملازم سیرت عدل و موطب غیرات باش سمعت و م در وصایا ارسطاطالیس  
مترجم کتاب سرالاسرار که با مر مامون خلیفه کتاب کور را از لغت یونانی عبری  
نقل کرده در صدر ترجمه میگوید که چون ارسطاطالیس که وزیر اسکندر استاد او بود  
بواسطه پیروی ضعف از ملازم است او تخلف نمود و اسکندر بر بلا و عجم استیلا یافت  
و در میان ایشان ارباب عقل و کیاست اصحاب و شجاعت بسیار بودند و انباء  
ایشان خوف و خلل ملک و استیصال ایشان از قانون عدالت مروت و مروت  
و امر ایشان تحمیر شد و کتابی با ارسطاطالیس نوشت مشون بقول ماطف  
تعطف و در آن اثنا این مضمون درج کرد که بواسطه بعد از دولت محاوره و بی

نفع و فایده و غیره و سبب قتل  
از یک چشم و غیره و از آنکه  
نفس است که کسی مقدار خود را از  
و دست خود را بر دست  
و زید و غیره و از آنکه  
است که من قاضی شد و زید  
بیشتر که قاضی نماید و زید  
خدا را در اسیر کند و از آنکه  
نفع و فایده و غیره و سبب قتل  
از یک چشم و غیره و از آنکه  
نفس است که کسی مقدار خود را از  
و دست خود را بر دست  
و زید و غیره و از آنکه  
است که من قاضی شد و زید  
بیشتر که قاضی نماید و زید  
خدا را در اسیر کند و از آنکه







۳۲۶  
لفظ زیرا که در آن اقصافست  
بجای نسبت نفس خود آن از  
رحمه الله تعالی علیه تاشا کن  
و بگویند چو پال محبوب هرگز است  
و معوض عداوت فتنه است  
زیرا که عالم مغفوس جهانی است  
اگر چه ظاهر او خیر می باشد  
لافت شده باشد و احتشام نشود  
بست











۲۲۰

۳۳۰  
لک و دوازده  
توان

علم حاصله است و آن

و فی سن ۱۰۰۰

یہ ہے بامداد

ازو و مهنیات ۱۳

عظیم ربابہ و برقی

فہم



فنانہ کے و خلفائے  
عباسیہ کے

بمقام و مقام کارایان مبتنی  
بر کلام اهل دور

۱۲

از حکما و فضلا عالی بنود سر

اخلاق کربنس

درستی ندارد و در وقتیکه  
در سال و در شصت و پنج  
در سال باشد

چهارم  
چهارم شاه در بخت  
چهارم  
چهارم شاه در بخت  
چهارم

نسبت ذات اوین  
میرا ص و عوام از کسک انتظام  
فرستاد

است شریعی و حکمی شرعی علی حکم  
نفس تصفیہ طلب

...

و نقض حد بفساد انجامید بر چیزیکه از توفوت شود تا صف نمای کشیم  
صبیان ناقصانست اهل مملکت خود را کسب فنون علوم امر کن کس که در  
علم فائق شده بفرید غایت تربیت مخصوص دار که این خصلت سبب ذاتی  
محبت تو در دلها شود و موجب بق ملک بقایم که جمیل پادشاهی یونانیان  
بیا من همین خصلت دو اتم داشت چه ایشان رعایا را به تحصیل علوم امر  
میفردند بمرتبه که دختران در خانه پدران فراغت و آداب نوامیس و جمیل  
اصول طب و نجوم میدادند از دست کسیکه مقدم تو نباشد چیزی مخور  
و از محافظت خود غافل مباش و آن قصه فراموش کن که پادشاه هند  
تحف از برای تو فرستاد و آن جمله آن کینر کی بود که او را از طفولیت هر روز در ده بونو  
ما طبیعت او قریب با فاشده بود و عرض ایشان از آن قصه بود و من انجام  
را بفرستاد و یافتم و ترا تنبیه کردم امی اسکندر بک دلیل حکم من چون لایق قرار  
شود میل بطرف اقوامی کن امی اسکندر عدل صفی از صفات الهی است

جواب  
وکیل چنان ایشید کہ  
وکیل ہی تر از ایشید  
ہیئت شش پر در غلب  
تر از دست آید و در  
محمد عبدالغفور را کہ  
تعالیٰ  
و بعد



















له این سیاق در  
از پاس عدالت سلطانی  
سیاق ابجد در اند  
آب خیزین و قوتکار  
نوع اول و کسور و او  
نشد و تجانی بیخه کوه  
بال و نقیب و طرح  
۴۲ ساله بموم نفع  
با و گرم بموم بختین اند و بها

از فضیله مطار رفت سلطان مبرات آثار آبی بجوی باز آمد و غنچه و لکها گلستان  
که از و مهایی سرو اهل طغیان تو بوگره بسته بود نسیم عدالت آنحضرت شگفتی  
گرفت از نظائر و اشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال ویت  
از اثر برودت حوادث بنجر شده بود و گلبن طبیعت بموم بموم نوشید بقضا  
فانظر الی آثار رحمة الله کیف یخی الارض بعد من نور تبار در چین فکرت از انحصان  
نظمت نور این حقائق از کم کون منفق شده و با آنکه طلالت که درت علاقی  
روزگار آفاق و جان فرو گرفته نور این دقایق از غیاست خامنطق گشت  
و بهم از پرتو آن این رامی روشن از مشرق خاطر سر بزد که همچا کلمه مطلع و سل  
بانوار القاب همایون حضرت حصار زمانی و لمعات اوصاف میمون سلطان  
سلیمان مکانی منور شده مغرب آن نیز از پرتو نام سعادت فوجام ایشان  
مستفیر گرد و تا همچا که مشرق و مغرب عالم از انوار سلطنت ایشان روشنست  
مطلع و مغرب این ساله نیز میبایست من القاب نباهت امتساب ایشان من گرو

و اندیشه با جمع به نفع و تشدید  
بیم ۱۴ غیبات اللغات  
پس در کسور و سبوی آثار رحمت  
خدا چگونه زنده میکند زمین را  
بعد از مرده بودن آن  
نور با نفع بیخه شگفتی و کلام  
و تشدید بیخه غلاف شکوفه کون  
از انشای بیخه و انشای بر  
شماره شدن ۱۲ غیبات اللغات  
اشاره است به ان حقایق  
عیاست تاریکی منقوشه  
از انشای بیخه و انشای بر  
۱۲ ساله فوجام با نفع بیخه  
و انشای او از سبوی آثار رحمت  
که در پندارم است طلب  
روشنی کند و

فانکه از غنچه  
اللغات  
سلطان روشن  
۱۲ ساله  
نور و روشن  
روشنی کند و







و طاعت تو در حق  
باشد امام علی  
که با کسین غلبه  
نکته این است  
مار و کفت  
که بر من نشسته  
در کجا بر من  
نوشته احیات

از بیم سیاست ایشان چهره کاهی کرده و قنطاریس از آنکه بواسطه جذب سوزن  
به تیغ کشیدن متم گشته از نهی طبیبان ایشان چون بدن خسته سیاه برآمده معارعت  
ایشان بنیاد و بیدار انداخته و بنای فاهیت استقامت اساسی از نو ساخته لاجرم  
مدی یام الیای لایع و فتح متوالیت از اطراف عالم و آنان و کیم اقبال آرزو  
رومی آستان هندگی انقیاد می نهاده تعالی ساکنان ساک بر و بحر بر نهانی شود  
و راه از ورطات مهالک بیرون می آیند بر و بحر جهان را بنوار ممد عدالت این دو چشم  
خورشید آفتاب و این و خورشید عالم پناه که کی نقطه و اثره خلافت و کی واسطه قلاوه  
سلطنت و قریه متواراد و جهان را از ریاس آن تار قران حسین ملک جهان داری  
و انظار نیرین سپهر کامکاری بفضای مطالب سانا و اللهم کما کننا عبادک فی  
ظلال لراقة فکنهم علی سریر الخلافة و کما افاضا علی نبی نوح الانسان کال لعل  
والاحسان فایده ما یزید الایمان بحج عین الاعیان محمد و آله و صحبه  
من ذوی الاعیان

سلطه نمیکند برین ولی  
محول الالهات است که  
نقطه علی باشد یعنی  
بیست و شش و غفلت  
سلطت باقی یعنی فرجه  
سلطه زوایا یعنی در جبه  
خشان آن است که در جبه  
خشان آن است که در جبه  
آورد و بیست و شش  
روز ماه شهادت بیست و شش  
کاشف افایه کواکیب  
است ۱۳ ای بار خدایا  
باسمه داد آن و در نهان  
زاده سایه مهری برین عالم  
ده آن هر دو در غایت  
و عاقل و حق است آن هر دو  
ببینی تو از آن هر دو

و لایع  
و احسان  
که آن هر دو را  
زیادت و دلوان  
بطلان حقیقت  
موجود است که  
یا کس محمد است و آله  
بدان و در آن هر دو  
تم فایده











۱۵۴ بجز و ان سلف  
 ۱۵۳ گوش واداشتن ملک  
 ۱۵۲ یعنی گوش نهادن  
 ۱۵۱ غایت سلفه اصباگر  
 ۱۵۰ غایت سلفه ضیا  
 ۱۴۹ درونی و زیبا  
 ۱۴۸ سلفه بدلیخ و دشتی

افشا با خواندن  
 مصطلحات و غایه  
 اشغال بالکسر و حرف چهارم  
 نای ششده یعنی زبانی  
 ۱۴۷ غیب سلفه قوت بختین  
 کاشانه شاد و بهار ۱۴۶ غایت  
 ۱۴۵ غایه سلفه سلفه بخت  
 ۱۴۴ لکونه و آن سرخ باشد که  
 زمان بر دس باشد که  
 غایت الفات باشد ۱۴۳  
 ۱۴۲ غایت اول و ثانی  
 ۱۴۱ غایت اول و ثانی  
 بسیار از فوخته شونده  
 ۱۴۰ غایت اول و ثانی  
 مولوی صاحب شرح یافت  
 این مقید از زمانه سوادان  
 نیست که از قلم و کلام  
 جلی من منقول شد  
 از طایفه مردم که قزو و ط  
 بهین صفت بزم و شسته  
 فافهم ۱۴۰ کاتب غیض  
 سلفه انطه کبیرین  
 ۱۳۹ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۸ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۷ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۶ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۵ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۴ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۳ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۲ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۱ غایت اول و ثانی  
 ۱۳۰ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۹ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۸ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۷ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۶ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۵ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۴ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۳ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۲ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۱ غایت اول و ثانی  
 ۱۲۰ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۹ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۸ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۷ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۶ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۵ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۴ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۳ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۲ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۱ غایت اول و ثانی  
 ۱۱۰ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۹ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۸ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۷ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۶ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۵ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۴ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۳ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۲ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۱ غایت اول و ثانی  
 ۱۰۰ غایت اول و ثانی  
 ۹۹ غایت اول و ثانی  
 ۹۸ غایت اول و ثانی  
 ۹۷ غایت اول و ثانی  
 ۹۶ غایت اول و ثانی  
 ۹۵ غایت اول و ثانی  
 ۹۴ غایت اول و ثانی  
 ۹۳ غایت اول و ثانی  
 ۹۲ غایت اول و ثانی  
 ۹۱ غایت اول و ثانی  
 ۹۰ غایت اول و ثانی  
 ۸۹ غایت اول و ثانی  
 ۸۸ غایت اول و ثانی  
 ۸۷ غایت اول و ثانی  
 ۸۶ غایت اول و ثانی  
 ۸۵ غایت اول و ثانی  
 ۸۴ غایت اول و ثانی  
 ۸۳ غایت اول و ثانی  
 ۸۲ غایت اول و ثانی  
 ۸۱ غایت اول و ثانی  
 ۸۰ غایت اول و ثانی  
 ۷۹ غایت اول و ثانی  
 ۷۸ غایت اول و ثانی  
 ۷۷ غایت اول و ثانی  
 ۷۶ غایت اول و ثانی  
 ۷۵ غایت اول و ثانی  
 ۷۴ غایت اول و ثانی  
 ۷۳ غایت اول و ثانی  
 ۷۲ غایت اول و ثانی  
 ۷۱ غایت اول و ثانی  
 ۷۰ غایت اول و ثانی  
 ۶۹ غایت اول و ثانی  
 ۶۸ غایت اول و ثانی  
 ۶۷ غایت اول و ثانی  
 ۶۶ غایت اول و ثانی  
 ۶۵ غایت اول و ثانی  
 ۶۴ غایت اول و ثانی  
 ۶۳ غایت اول و ثانی  
 ۶۲ غایت اول و ثانی  
 ۶۱ غایت اول و ثانی  
 ۶۰ غایت اول و ثانی  
 ۵۹ غایت اول و ثانی  
 ۵۸ غایت اول و ثانی  
 ۵۷ غایت اول و ثانی  
 ۵۶ غایت اول و ثانی  
 ۵۵ غایت اول و ثانی  
 ۵۴ غایت اول و ثانی  
 ۵۳ غایت اول و ثانی  
 ۵۲ غایت اول و ثانی  
 ۵۱ غایت اول و ثانی  
 ۵۰ غایت اول و ثانی  
 ۴۹ غایت اول و ثانی  
 ۴۸ غایت اول و ثانی  
 ۴۷ غایت اول و ثانی  
 ۴۶ غایت اول و ثانی  
 ۴۵ غایت اول و ثانی  
 ۴۴ غایت اول و ثانی  
 ۴۳ غایت اول و ثانی  
 ۴۲ غایت اول و ثانی  
 ۴۱ غایت اول و ثانی  
 ۴۰ غایت اول و ثانی  
 ۳۹ غایت اول و ثانی  
 ۳۸ غایت اول و ثانی  
 ۳۷ غایت اول و ثانی  
 ۳۶ غایت اول و ثانی  
 ۳۵ غایت اول و ثانی  
 ۳۴ غایت اول و ثانی  
 ۳۳ غایت اول و ثانی  
 ۳۲ غایت اول و ثانی  
 ۳۱ غایت اول و ثانی  
 ۳۰ غایت اول و ثانی  
 ۲۹ غایت اول و ثانی  
 ۲۸ غایت اول و ثانی  
 ۲۷ غایت اول و ثانی  
 ۲۶ غایت اول و ثانی  
 ۲۵ غایت اول و ثانی  
 ۲۴ غایت اول و ثانی  
 ۲۳ غایت اول و ثانی  
 ۲۲ غایت اول و ثانی  
 ۲۱ غایت اول و ثانی  
 ۲۰ غایت اول و ثانی  
 ۱۹ غایت اول و ثانی  
 ۱۸ غایت اول و ثانی  
 ۱۷ غایت اول و ثانی  
 ۱۶ غایت اول و ثانی  
 ۱۵ غایت اول و ثانی  
 ۱۴ غایت اول و ثانی  
 ۱۳ غایت اول و ثانی  
 ۱۲ غایت اول و ثانی  
 ۱۱ غایت اول و ثانی  
 ۱۰ غایت اول و ثانی  
 ۹ غایت اول و ثانی  
 ۸ غایت اول و ثانی  
 ۷ غایت اول و ثانی  
 ۶ غایت اول و ثانی  
 ۵ غایت اول و ثانی  
 ۴ غایت اول و ثانی  
 ۳ غایت اول و ثانی  
 ۲ غایت اول و ثانی  
 ۱ غایت اول و ثانی

چنان بی نور بها و این تحقیق و گفتیش بی رونق و ضیا ماندنی صاحب و ح  
 موصوف را بسکه تشوق تصحیح تحسین کتاب مسطور و این ل که قزو و ثانی  
 چندین محنت و مشقت جناب حرم ضالع و تلف شوند این هم نیز بر با صوف  
 عبد الغفور که خدمت جناب مغفور و البتة قرابت جزیت از ابو قرد وانی  
 برای تکمیل بقیه تحسینی موز و مؤن و هر خید عذر با بیان کردم گوش با صفایش  
 نکشوند اگر چه این ابجد روان کرده لیاقت همچو ندارد مگر حکم الما مؤمنه و  
 همت با مثال مرعایش گماشت و با سعادت و ح پرتوج جناب مرم و تحریر  
 خامه بر داشت بعون غایت حضرت فضال لایزال با حسن الساعات  
 فراغت است بهم داد و بجا شد که با سرع زمان اتفاق تکمیلش افتاد از آنجا که  
 غایه جمال این صحیفه اقبال از تحریر کلک گوهر بار خطاط جواهر کار صاطع و قزو  
 منشی کا کاپر شاد که در خط منحن فکر رسایش عقد هار و علم را که کتات  
 و انطه طبع و الاثین عرائس معانی را از و جمال نظم و نثر همه ما آرایش یافته  
 سوا ۳

۱۵۴ بجز و ان سلف  
 ۱۵۳ گوش واداشتن ملک  
 ۱۵۲ یعنی گوش نهادن  
 ۱۵۱ غایت سلفه اصباگر  
 ۱۵۰ غایت سلفه ضیا  
 ۱۴۹ درونی و زیبا  
 ۱۴۸ سلفه بدلیخ و دشتی



۳۴۱  
کسر نانی و تشدید

جمع مملو و متوج

الفاظ

نخستین

و طایفه است

نخستین

نخستین

نخستین

نخستین

و باز برقرش اول و ثانی انصاحت مجمع فضائل منبع فوایل و اوقات فنون عقلی ماهر  
علوم نقلی حقیقت گاه مولوی محمد عبداللہ کہ نسبت کمالا نشانی این بیان را چندین  
فوق زمین تا آسمانست تا فتنه یقین و اثنی کہ اگر سهوی خطائی از خامه این کمال اخطا  
سر کشیده باشد با صطلاح این ارباب کمال قلم بحسن و سقم بصحت متبدل گردد

این نقطه حسن نکلن جواب مولوی صاحب دارم فتنه را یافت	قطعه تاریخ نگار کردی نگار کردی چشمه عجب
---	--

حسن خلاق جلای زریں کمال سال طبعش بی سز و شیشه زریں نمود	بسکه طبع و لکتن زیبا بیفرو و آید رنگ چشمه آبیات آمد بین بیزین سنگ
--	--

تمام شد

قطعه تاریخ طبع سابق از ناظم تازه خیال انبیا شریف علی متخلص عیش

طبع اخلاق جلالی گردید عیش تاریخ زریں و آجلال	گشت مشهور بحبله آفاق گفت مطبوع کتاب اخلاق
---	--

فایل با عدد چون صفات  
ارتمندیت اندک استعمال  
فایل در وصف متعدد  
بیا شد یعنی صفاتی که از  
فایل بسوی صفات استعاره  
چنانچه طبع علم و فتنه  
از دست خطی جمع فضیلت  
که ضمیمه شمس باشد  
چون صفت شمس باشد از  
او صفت لازم و فتنه است  
لذا استعمال فضائل  
در او صفت لازم و فتنه است  
یعنی در صفات که فتنه باشد  
بسوی غیر فتنه متعدد  
چنانکه در کلام او است  
اصالت غیر فتنه فتنه است  
چنانچه با فتنه یعنی فتنه  
لذا استعمال فضائل  
در او صفت لازم و فتنه است  
یعنی در صفات که فتنه باشد  
بسوی غیر فتنه متعدد  
چنانکه در کلام او است  
اصالت غیر فتنه فتنه است  
چنانچه با فتنه یعنی فتنه

خانہ الطبع

غیاث اللغات

قصص

و مجاز است

طبعی و سراسر

کلام

کلام

کلام











بنیادش خدای نیست که گویا بنیادش خود  
در اشراقی هم مناسب تر از  
اللاس



معلوم کرده شده است  
 تبت چهل و هفت  
 صورت ملک تزار  
 داده اند و دوازده  
 نفس خلق البرج کوبت  
 و یک جانب شمال و  
 پانزده جانب جنوب  
 و توبت جلک پرت  
 و پنج اندک این حدود  
 از ان ترکیب یافته است  
 مطلع قاجار و ملک البختاد

شجره غلظت معانی مهره مار قلم قلم جمیع معانی مختص این مشرق کمال  
 که آسمان با پیش از قوالی و مناصب بعد صورت و صوره فلک لافلاک  
 و احجار قطب قارن شمار اجرام تو اوست تابناک بادیکه برین قاعه روشن  
 بل هر روز طلوع چنین نیری عظم شعور و فضل لایزال که روز بازار روشن طالع  
 خدایگان سحر جبین سحر فتنه تابنده هور و حجاب نشی نو کشور دام اقباله  
 از تلیت مطالع سه گانه صدق حکمت عملی تجارت ابدین من اللیس قلم بزبان  
 و توفیق اکر شرح اوصاف سخن میگردد و نکته دان بهیم شکست باز علم اطلاق  
 و ستودن میگرد که با متمتع مصاحبت محلی عنه از خرمیاری حکایت ششم  
 بنوشند و از استفاده مشاهدت غنای المراع به تفرغ استغناء فرزند کل اجزا  
 حلت و می بین کتاب یده القسم و ابواب اعظم آن تفسیر علم عدیل شیخ اشراق  
 مثل قاصی بیضا کشف اخلاق مولوی محمد باوعلی نارائند برآینه ملامت کمال  
 اولین شکست و این آخرین انحلال قاصی سبقت و سعی مشکور تفسیر شیخ اشراق

مطلع قاجار و ملک البختاد  
 متذکره بالا که از ان  
 بیان واقع موجوده العلم  
 شرح غنای طالع  
 و مصالح از سبب  
 شرح غنای طالع  
 بقاصد که پنج و پنج  
 تفتیش مفید روشن طالع  
 سه گانه مدد و در سه مقام  
 نگارند دست در دهن گرفتن  
 و در شکست از گفتن و در سه  
 قضایان این کتاب در علم اخلاق  
 فتنه است و این کتاب نهاد و بین  
 منسوب به بیضا که تفسیر  
 در مدارس و در بیضا

مجلس آفتاب سبب  
 تهران ۱۳۰۵  
 اول اسفند ۱۳۰۵  
 و بعضی با آخر روز اول  
 و بعضی با اول اجزاء  
 اولت و در تشریح  
 بقاصد عالم (م)  
 اقتباس از کتاب











۳۴۸  
 و کسر دال ندادند  
 کبریا سزاوار  
 عالم در شکر  
 بخندناست  
 و در هر یک  
 که مادی بصر  
 خدای عزوجل  
 مغول بختی خنده

<p>و لفظه تاریخ مصر بی کم و بیش متضمن نام و مع الاشراف ثبوت طبع مناسبت          رسیدن قلم را زمانه ایراق          چو خامه هر که تهیدست بوشد اوراق          تمام الف شود غنچه بهر استنفاق          که زهره لعل سراید بهر عشاق          چو شیشه مجلسیان گشته خافق          و دیده اند بسان بابل مذاق          گوی گفته که بالکسر آمده میناق          بر و برات نوشته است قاسم الارزاق          چو ناز یانه ابرش بلند کرد طراف          کتاب صف ضمیرش اگر نهند لطاق          گویا شود همه مردم گیاه و شجر و قواق          بزدق برق برآید چو مهر و خفاق</p>	<p>منادیت که طوبی را رقم الارواق          زمین دولت فشی نو کشور کریم          صبار و چوبه گلشن ز کوچه خلقتش          حجب مدان جوانانه حسن طلعت او          ببرم دست نشین و چو جام خندان و          حلاوت نیست بجزش که بر بر آورده          شکست نکند بسکه ضم به پیاقتش          بمطبعش شده انبار هر قد و اغذ          بر عد و برق شده اگر مضارش          لاله از نور بود ز لمعانش          حکایت اگر بگفتان و زمر و شش          لوا مع الاشرافش ز مطلع مطبع</p>
<p>نگند لفظه تاریخ مصر موجب          چه نور طبع فزود این لوا مع الاشراف</p>	<p>۱۳</p>

باز داده شده و بعضی  
 نادر آمده برین تقدیر صادر  
 می باشد و فارسیان بگردان  
 خوانند ۱۳ غنچه ایراق برگ  
 بر آوردن در خنده ۱۴ طوبی  
 بشارت نام درخت بهشت  
 در مقام ایستادن از کاف  
 مدد ۱۵ کبریا سزاوار  
 و در ناز یانه ابرش بلند کرد  
 طراف ۱۶ کتاب صف ضمیرش  
 اگر نهند لطاق ۱۷ گیاه و شجر  
 و قواق ۱۸ بزدق برق برآید  
 چو مهر و خفاق ۱۹

مغول بختی خنده  
 خدای عزوجل  
 کبریا سزاوار  
 عالم در شکر  
 بخندناست  
 و در هر یک  
 که مادی بصر  
 خدای عزوجل  
 مغول بختی خنده  
 باز داده شده و بعضی  
 نادر آمده برین تقدیر صادر  
 می باشد و فارسیان بگردان  
 خوانند ۱۳ غنچه ایراق برگ  
 بر آوردن در خنده ۱۴ طوبی  
 بشارت نام درخت بهشت  
 در مقام ایستادن از کاف  
 مدد ۱۵ کبریا سزاوار  
 و در ناز یانه ابرش بلند کرد  
 طراف ۱۶ کتاب صف ضمیرش  
 اگر نهند لطاق ۱۷ گیاه و شجر  
 و قواق ۱۸ بزدق برق برآید  
 چو مهر و خفاق ۱۹



فهرست مضامین اخلاق جلاله			
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	لمعه هشتم در بیان شرف عدالت -	۳	دعای دولت حضرت خاقانی صاحب مانی
۹۸	تبصره -		خلده تعالی ظلال خلافت و رافعه علی العالمین
۱۱۱	تبصره تمیم نه المله -	۱۱	تمهید سبب تالیف و ذکر القاب همایون
۱۱۵	حکایت		بادشاهزاده اسلام خلد الله ملکه و سلطان
۱۲۲	لمعه هفتم در اقسام عدالت -	۱۹	مطلع -
۱۲۸	لمعه هشتم در ترتیب اکتساب فضائل -	۲۵	تنویر -
۱۳۴	لمعه نهم در حفظ صحت نفس -	۳۱	تبصره -
۱۴۴	لمعه دهم در معالجات امراض نفسانی -	۳۶	کشف غطا -
۱۴۸	علاج حیرت -	۴۷	لائع اول در تهذیب اخلاق و روده الموهبت
۱۵۱	علاج جهل بسیط -	۴۸	لمعه اول در هصر مکارم اخلاق -
۱۶۸	علاج جهل مرکب -	۵۷	لمعه دوم -
۱۶۸	علاج بدولی -	۹۹	لمعه سوم -
۱۷۰	علاج خوف -	۷۶	تنویر -
۱۷۸	علاج افراط شهوت -	۷۷	لمعه چهارم -
۱۸۶	علاج خزن -	۸۷	لمعه پنجم -



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۲۸	لمعه اول در احتیاج انسان بخدمت	۱۸۹	علاج حسد
۲۳۸	لمعه دوم در فضیلت محبت	۱۹۱	لامع دوم در تدبیر منزل در ویشتش لمعه است
۲۶۰	لمعه سوم در اقسام مدینه	۱۹۲	لمعه اول در سبب احتیاج بمنزل
۲۶۸	لمعه چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک	۲۰۰	لمعه دوم در سیاست اقوات و اموال
۲۹۹	لمعه پنجم در آداب خدمت	۲۰۶	لمعه سوم در سیاست اهل
۳۰۶	لمعه ششم در فضیلت صداقت	۲۱۴	لمعه چهارم در سیاست اولاد
۳۱۳	لمعه هفتم در آداب معاشرت	۲۱۶	آداب سخن گفتن
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق	۲۱۸	آداب حرکت و سکون
۳۲۲	سمت اولی در وصایای افلاطون	۲۲۰	آداب طعام خوردن
۳۲۵	سمت دوم در وصایای ارسطاطالیس	۲۲۳	لمعه پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران
۳۳۸	خاتمه الطبع	۲۲۸	لمعه ششم در سیاست خدم
۳۴۲	خاتمه الکتابت		لامع سوم در تدبیر منزل و تدبیر بیرون

### خاتمه الطبع حال

بفضله تعالی باریانزدهم نسخه اخلاق جلالی به استه بر ۱۹۱۶ شمسه مطابق ماه ذی قعدة ۱۳۳۴ هجری بمقام نگه  
 در مطبع منشی نو کشور بعالی بهی جناب راس بهادر منشی پیراگ نرائن صاحب نام اقباله الک مطبع موصوف  
 حلیه طبع پوشیده مقبول عالم گردید







